

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله وخیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین
اما بعد این کتابی است مسمّی به جامع تعلیلات که برای تصحیح ابواب صرف میر
نسخه ایست نافع وجهت تهذیب صیغ صرف صغیر وکبیر قانونی است جامع که صرف صغیر با
مع تعلیلهای ضروریه بشرح وبسط درو اندراج یافته است تا مبتدیان ازو بهره مند صورت ومعنی بوده
برودی بمطالب علمیه برسند بمنه وکرمه **باب اول** صرف صغیر ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ
یَفْعِلُ الضَّرْبُ زدن ضَرَبَ یَضْرِبُ ضَرْبًا فهو ضَارِبٌ ضَارِبَانِ ضَارِبُونَ ضَرَبَةٌ ضُرَّابٌ
ضَرَّابٌ ضُرُبٌ ضُرَّبٌ ضُرَبَاءُ ضُرْبَانٌ ضِرَابٌ ضُرُوبٌ ضُوَیْرِبٌ ضَارِبَةٌ ضَارِبَتَانِ ضَارِبَاتٌ ضَوَارِبُ
ضُرَّبٌ ضُوَیْرِبَةٌ و ضُرِبَ یُضْرَبُ ضَرْبًا فذاک مَضْرُوبٌ مَضْرُوبَانِ مَضْرُوبُونَ مَضْرُوبَةٌ
مَضْرُوبَتَانِ مَضْرُوبَاتٌ مَضَارِیبُ مُضَیْرِیبٌ مُضَیْرِیبَةٌ لَمْ یَضْرِبْ لَمْ یُضْرَبْ لَا یَضْرِبُ
لَا یُضْرَبُ لَنْ یَضْرِبَ لَنْ یُضْرَبَ الامر منه اِضْرِبْ لِتَضْرِبْ لِیَضْرِبْ لِیُضْرَبْ والنهی عنه
لَا تَضْرِبْ لَا تُضْرَبْ لَا یَضْرِبْ لَا یُضْرَبْ والظرف منه مَضْرِبٌ مَضْرِبَانِ مَضَارِبُ مُضَیْرِبٌ

والآلة منه مضرب مضربان مضارب مضيرب مضربة مضربتان مضارب مضيربة
مضراب مضرابان مضاريب مضيريب افعل التفضيل منه اضرب اضربان اضربون
اضارب واضيرب والمؤنث منه ضربى ضربيان ضربيات ضرب ضريبى باب
فعل يفعل النصر يارى كردن نصر ينصر نصرا فهو ناصر ناصران ناصرون نصرة نصّار
نصّر نصّار نصراء نصران نصار نصور نويصر ناصرة ناصرتان ناصرات نواصر نصّر
نويصرة ونصر ينصر نصرا فذاك منصور منصوران منصورات منصورون منصورة منصورتان منصورات
مناصير منيصير منيصيرة لم ينصر لم ينصر لا ينصر لا ينصر لن ينصر لن ينصر الامر منه انصر
لتنصر لينصر لينصر والنهي عنه لا تنصر لا تنصر لا ينصر لا ينصر والظرف منه منصر منصران مناصر
منيصر والآلة منه منصر منصران مناصر منيصر منصرة منصرتان مناصر منيصرة منصار
منصاران مناصير منيصير افعل التفضيل منه انصر انصران انصرون اناصر انيصر والمؤنث
منه نصرى نصريان نصريات نصر نصيرى باب فعل يفعل العلم دانستن علم يعلم علما فهو عالم
عالمان عالمون [illegible] علّام علوم عويلم عالمة عالمتان عالمات
عوالم علّم عويلمة وعلم يعلم علما فذاك معلوم معلومان معلومون معلومة معلومتان
معلومات معاليم معيليم معيليمة لم يعلم لم يعلم لا يعلم لا يعلم لن يعلم لن يعلم الامر
اعلم لتعلم ليعلم ليعلم والنهي عنه لا تعلم لا تعلم لا يعلم لا يعلم والظرف منه معلم معلمان
معالم معيلم والآلة منه معلم معلمان معالم معيلم معلمة معلمتان معالم معيلمة
معلام معلامان معاليم معيليم افعل التفضيل منه اعلم اعلمان اعلمون اعالم اعيلم
والمؤنث منه علمى علميان علميات علم عليمى باب فعل يفعل الفتح كشادن فتح
يفتح فتحا فهو فاتح فاتحان فاتحون فتحة فتّاح فتّح فتحاء فتحان فتاح فتوح
فويتح فاتحة فاتحتان فاتحات فواتح فتّح فويتحة وفتح يفتح فتحا فذاك مفتوح مفتوحان
مفتوحون مفتوحة مفتوحتان مفتوحات مفاتيح مفيتيح مفيتيحة الامر منه افتح لتفتح ليفتح ليفتح

لا تفتح لا تفتح لا یفتح لا یفتح والظرف منه مفتح مفتحان مفاتح مفیتح والآلة منه
مفتح مفتحان مفاتح مفیتح مفتحة مفتحتان مفاتح مفیتحة مفتاح مفتاحان مفاتیح
مفیتیح افعل التفضیل منه افتح افتحان افتحون افاتح افیتح والمؤنث منه فتحی فتحیان
فتحیات فتح فتیحی **باب فعل یفعل** الحسب والحسبان پنداشتن وشمردن وبس شدن
حسب یحسب حسبا وحسابا وحسبانا فهو حاسب حاسبان حاسبون حسبة حسّاب
حسّب حسب حسباء حسبان حساب حسوب حویسب حاسبة حاسبتان حاسبات
حواسب حسب حویسبة وحسب یحسب حسبا وحسابا وحسبانا فذاك محسوب
محسوبان محسوبون محسوبة محسوبتان محسوبات محاسیب محیسیب محیسیبة لم یحسب
لم یحسب لا یحسب لا یحسب لن یحسب لن یحسب الامر منه احسب لتحسب لیحسب
لیحسب والنهی عنه لا تحسب لا تحسب لا یحسب لا یحسب والظرف منه محسب محسبان
محاسب محیسب والآلة منه محسب محسبان محاسب محیسب ومحسبة محسبتان محساب محسابان
محاسیب محیسیب افعل التفضیل منه احسب احسبان احسبون احاسب احیسب والمؤنث
منه حسبی حسبیان حسبیات حسب حسیبی ضرب در اصل ضربا اسم مصدر بود چون خواستند
که فعل ماضی معلوم سازند حرف اول مفتوح بود ثانی وثالث را فتح دادند وتنوین تمکن را حذف کردند
برای علامت فعلیت تا از ضربا ضرب شد یضرب در اصل ضرب بود وضرب فعل ماضی معلوم بود
چون خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل مضارع معلوم سازند یک حرف از حروف اتین مفتوح
در اولش درآورده فا کلمه را سکون وعین کلمه را کسره دادند ودر آخر اعراب رفعی درآوردند تا از ضرب
یضرب شد ضارب در اصل یضرب بود حرف مضارع را حذف کردند فا کلمه را مفتوح کرده بعد
ازان الف علامت اسم فاعل درآوردند ودر آخرش تنوین تمکن آوردند ضارب شد ضاربان در
اصل ضارب بود در آخرش الف علامت رفع یا یا ما قبل مفتوح علامت نصب وجر ونون مکسوره
عوض تنوین مفرد یا عوض هردو علی اختلاف الاقوال درآوردند ضاربان شد فی حالة

الرفع وضاربین شد فی حالتی النصب والجر ضاربون در اصل ضاربٌ بود در آخرش واو
علامت رفع یا یا ما قبل مکسوره علامت نصب وجر و نون مفتوحه عوض تنوین مفرد یا حرکت
مفرد یا عوض هر دو در آوردند ضاربون شد فی حالة الرفع وضاربین فی حالتی النصب والجر
ضَرَبَةٌ جمع تکسیر از آن ضاربٌ است ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثالث را و رابع را نیز فتح دادند والف وحدان را حذف کردند عوض
آن تاء متحرکه در آخرش در آوردند ضَرَبَةٌ شد ضُرّابٌ جمع تکسیر از آن ضاربٌ است ضاربٌ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته حرکت فتح
دادند بعد از مشدد الف جمع تکسیر در آوردند والف وحدان را حذف کردند ضُرّابٌ شد ضُرَّبٌ جمع تکسیر
از آن ضاربٌ است ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
را ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته حرکت فتح دادند والف وحدان را حذف کردند ضُرَّبٌ شد
ضُرْبٌ جمع تکسیر از آن ضاربٌ است ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثالث را ساکن ساخته الف وحدان را حذف کردند ضُرْبٌ
شد ضُرَبَاءُ جمع تکسیر از آن ضاربٌ است ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثالث و رابع را فتح دادند الف ممدوده در آخرش
در آوردند والف وحدان را حذف کردند ضُرَبَاءُ شد ضُرْبَانٌ جمع تکسیر از آن ضاربٌ است
ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم
دادند ثالث را ساکن ساخته در آخرش الف و نون مزیدتان در آورده الف وحدان را حذف
کردند ضُرْبَانٌ شد ضِرَابٌ جمع تکسیر از آن ضاربٌ است ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند و ثالث را فتح بعد از آن الف جمع تکسیر
در آورده الف وحدان را حذف کردند ضِرَابٌ شد ضُرُوبٌ جمع تکسیر از آن ضاربٌ است
ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثالث را

ضم دادند بعد حرف ثالث واو مسکونه در آورده الف وحدان را حذف کردند ضُرُوبٌ شد
ضُوَیْرِبٌ تصغیر ازان ضَارِبٌ است ضَارِبٌ اسم مکبر بود چون خواستند که مکبر را مصغر کنند
حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر
در آوردند ضُوَیْرِبٌ شد ضَارِبَۃٌ ضَارِبَتَانِ ضَارِبَاتٌ الخ ضَوَارِبُ جمع تکسیر ازان ضَارِبَۃٌ است
ضَارِبَۃٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود
آنرا بحال خود گذاشتند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند تاء وحدان را حذف کردند ضَوَارِبٌ شد و تنوین تمکن را برای منع صرف نیز حذف
کردند ضَوَارِبُ شد ضُرَّبٌ جمع تکسیر ازان ضَارِبَۃٌ است ضَارِبَۃٌ اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساخته حرکت فتح دادند
بعد الف تاء وحدان را حذف کردند ضُرَّبٌ شد ضُوَیْرِبَۃٌ تصغیر ازان ضَارِبَۃٌ است ضَارِبَۃٌ
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر گردانند حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت
نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند ضُوَیْرِبَۃٌ شد مَضْرُوبٌ مَضْرُوبَانِ
مَضْرُوبُوْنَ الخ مَضْرُوبٌ در اصل یُضْرَبُ بود یُضْرَبُ فعل مضارع مجهول بود چون
خواستند که فعل مضارع مجهول را اسم مفعول سازند حرف مضارع را حذف کردند و عوض
او میم مفتوحه ضمیم این کلمه در آوردند ضمه را دراز کردند تا ازو واو ظاهر شود و در آخرش تنوین تمکن [illegible]
برای علامت اسمیت مَضْرُوبٌ شد مَضَارِیْبُ جمع تکسیر ازان مَضْرُوبٌ و مَضْرُوبَۃٌ است مَضْرُوبٌ
و مَضْرُوبَۃٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی
را فتح دادند سوم جا الف علامت جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند واو
ساکن ماقبل او مکسور آنرا بیا بدل کردند تاء وحدان را حذف کردند و تنوین تمکن را بواسطه منع صرف حذف
کردند مَضَارِیْبُ شد مُضَیْرِیْبٌ و مُضَیْرِیْبَۃٌ تصغیر ازان مَضْرُوبٌ و مَضْرُوبَۃٌ است مَضْرُوبٌ و مَضْرُوبَۃٌ
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر

درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند وا و ساکن ماقبل او مکسور آن وا و را بیا
بدل کردند مُضَیْرِبٌ و مُضَیْرِیبٌ شد لَم یَضْرِبْ در اصل یَضْرِبُ بود چون لَم جازمه در اولش آوردند
آخرش را جزم کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط نون اعرابی شد در هفت
صیغه و سقوط هیچ نگردد از دو صیغه زیراکه مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ اٰخِرُهٗ بِدُخُوْلِ
الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ و همچنین است جحد مجهول لَا یَضْرِبُ در اصل یَضْرِبُ بود چون لاءِ نفی در
اولش درآوردند آخرش را هیچ نکرد بلکه معنی مثبت را منفی ساخت لَا یَضْرِبُ شد لَن یَّضْرِبَ
لَن یَّضْرِبَا الی آخره در اصل یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ الخ بود چون لن ناصبه در اولش درآوردند آخرش را
نصب کردند علامت نصبی ظهور فتحات شد در پنج صیغه و سقوط نون اعرابی شد در هفت صیغه
و سقوط هیچ نشد در دو صیغه زیراکه مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره باختلاف العوامل علیه لَن یَّضْرِبَ
الخ شد اِضْرِبْ اِضْرِبَا اِضْرِبُوْا الخ در اصل تَضْرِبُ تَضْرِبَانِ الخ بود تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مکسور بود همزه وصل مکسوره
در اولش درآوردند امرحاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرکت شد در یک صیغه و سقوط نونات اعرابیه شد در چهار صیغه و سقوط هیچ نشد در یک صیغه زیراکه
مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه با نون ثقیله اِضْرِبَنَّ اِضْرِبَانِّ اِضْرِبُنَّ اِضْرِبِنَّ
اِضْرِبَانِّ اِضْرِبْنَانِّ با نون خفیفه اِضْرِبَنْ اِضْرِبُنْ اِضْرِبِنْ۔ اِضْرِبَنَّ و اِضْرِبَنْ در اصل اِضْرِبْ بود
چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد ماقبل نون مبنی بر فتح گشت اِضْرِبَنَّ و اِضْرِبَنْ شد
اِضْرِبَانِّ در اصل اِضْرِبَا بود چون نون ثقیله بدو متصل شد نون ثقیله را کسره دادند برائے
مشابهت بنون تثنیه اِضْرِبَانِّ شد اِضْرِبْنَانِّ در اصل اِضْرِبْنَ بود چون نون ثقیله بدو متصل
شد اجتماع ثلث نون شد و اجتماع ثلث نونات را در کلام عرب مستکره پنداشتند بنابرآن
الف فاصله میان نون جمع و نون ثقیله درآوردند تا اجتماع نونات نشود و نون ثقیله را کسره
دادند برای مشابهت بنون تثنیه اِضْرِبْنَانِّ شد اِضْرِبُنَّ و اِضْرِبُنْ در اصل اِضْرِبُوْا بود چون نون

ثقیله و خفیفه بدو متصل شد التقاء ساکنین شد میان واو و نون واو را حذف کردند و ضمه را
باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف واو اُضْرِبُنَّ و اُضْرِبُنْ شد اُضْرِبِنَّ و اُضْرِبِنْ در اصل
اُضْرِبِیْ بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد التقاء ساکنین شد میان یا و نون یا را
حذف کردند و کسره را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر یاء محذوف اُضْرِبِنَّ و اُضْرِبِنْ شد لِتُضْرَبْ
لِتُضْرَبَا لِتُضْرَبُوْا لِتُضْرَبِیْ لِتُضْرَبَا لِتُضْرَبْنَ لِیُضْرَبْ لِیُضْرَبَا لِیُضْرَبُوْا لِتُضْرَبْ لِتُضْرَبَا لِیُضْرَبْنَ
لِاُضْرَبْ لِنُضْرَبْ لِیُضْرَبْ در اصل یُضْرَبُ بود چون لام امر در اولش در آوردند آخرش
را جزم کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط نون اعرابی شد در هفت
صیغه و سقوط هیچ نکرد در دو صیغه زیرا که مبنی است با نون ثقیله لِتُضْرَبَنَّ لِتُضْرَبَانِّ لِتُضْرَبُنَّ لِتُضْرَبِنَّ لِتُضْرَبَانِّ
لِتُضْرَبْنَانِّ با نون خفیفه لِتُضْرَبَنْ لِتُضْرَبُنْ لِتُضْرَبِنْ امر غائب معلوم با نون ثقیله لِیَضْرِبَنَّ لِیَضْرِبَانِّ
لِیَضْرِبُنَّ لِتَضْرِبَنَّ لِتَضْرِبَانِّ لِیَضْرِبْنَانِّ لِاَضْرِبَنَّ لِنَضْرِبَنَّ با نون خفیفه لِیَضْرِبَنْ لِیَضْرِبُنْ لِتَضْرِبَنْ
لِاَضْرِبَنْ لِنَضْرِبَنْ و تعلیلهای با نون تاکید ثقیله و خفیفه بر امر بی لام قیاس باید کرد
نهی مخاطب معلوم لَا تَضْرِبْ لَا تَضْرِبَا لَا تَضْرِبُوْا لَا تَضْرِبِیْ لَا تَضْرِبَا لَا تَضْرِبْنَ نهی غائب معلوم
لَا یَضْرِبْ لَا یَضْرِبَا لَا یَضْرِبُوْا لَا تَضْرِبْ لَا تَضْرِبَا لَا یَضْرِبْنَ لَا اَضْرِبْ لَا نَضْرِبْ نهی مجهول
بضم حرف مضارع و فتح ما قبل آخر لَا یَضْرِبْ در اصل یَضْرِبُ بود چون لای نهی در
اول مضارع در آمد آخرش را جزم کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد در
پنج صیغه و سقوط نون اعرابی شد در هفت صیغه و سقوط هیچ نکرد در دو صیغه زیرا که
مبنی است و تعلیلهای نهی مجهول بر قیاس نهی معلوم و تعلیلهای با نون ثقیله و خفیفه بر
قیاس امر حاضر الظرف منه مَضْرِبٌ مَضْرِبَانِ الی آخره مَضَارِبُ جمع تکسیر از آن
مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
حرف اول مفتوح است ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند تنوین تمکن را بواسطه
منع صرف حذف کردند مَضَارِبُ شد مُضَیْرِبٌ تصغیر از آن مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ اسم

مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر
در آوردند مُضَيْرِبٌ شد و الآلة منه مِضْرَبٌ مِضْرَبَانِ مَضَارِبُ مُضَيْرِبٌ مَضَارِبُ جمع تکسیر ازان
مِضْرَبٌ است مِضْرَبٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف
اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
تنوین تمکن را بواسطهٔ منع صرف حذف کردند مَضَارِبُ شد مُضَيْرِبٌ تصغیر ازان مِضْرَابٌ
است مِضْرَابٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی
را فتح سوم جا یای تصغیر آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُضَيْرِبٌ شد مِضْرَبَةٌ
مِضْرَبَتَانِ مَضَارِبُ مُضَيْرِبَةٌ مَضَارِبُ جمع تکسیر ازان مِضْرَبَةٌ است مِضْرَبَةٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر
آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند تا وحدان را حذف کردند و تنوین را نیز بواسطهٔ
منع صرف حذف کردند مَضَارِبُ شد مُضَيْرِبَةٌ تصغیر ازان مِضْرَبَةٌ است مِضْرَبَةٌ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد
یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُضَيْرِبَةٌ شد مِضْرَابٌ مِضْرَابَانِ مَضَارِيبُ مُضَيْرِيبٌ مَضَارِيبُ
جمع تکسیر ازان مِضْرَابٌ است مِضْرَابٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر
بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور بود آن الف را بیا بدل کردند تنوین تمکن را
نیز برای منع صرف حذف کردند مَضَارِيبُ شد مُضَيْرِيبٌ تصغیر ازان مِضْرَابٌ است
مِضْرَابٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم جا
یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور بود
آن الف را بیا بدل کردند مُضَيْرِيبٌ شد افعل التفضیل منه اَضْرَبُ اَضْرَبَانِ
اَضْرَبُونَ اَضَارِبُ وَاُضَيْرِبٌ اَضَارِبُ جمع تکسیر ازان اَضْرَبُ است اَضْرَبُ

اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز
فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند أَضَارِيبُ
شد أُضَيْرِيبٌ تصغیر ازان أَضَارِيبُ است أَضْرَابٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر
بود آن را کسره دادند أُضَيْرِيبٌ شد والمؤنث منه ضُرْبَى ضُرْبَيَانِ ضُرْبَيَاتٌ ضُرَبٌ ضُرَيْبَى
ضُرَابَاتٌ جمع تکسیر ازان ضُرْبَى است ضُرْبَى اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم بود ثانی را فتحه دادند الف وحدان را حذف کردند ضُرَبٌ
شد ضُرَيْبَى تصغیر ازان ضُرْبَى است ضُرْبَى اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
حرف اول مضموم بود ثانی را فتحه دادند سوم جا یاء تصغیر درآوردند ضُرَيْبَى شد **باب فَعُلَ يَفْعُلُ**
اَلشَّرَفُ بزرگ شدن شَرُفَ يَشْرُفُ شَرَفًا وَشَرَافَةً فَهُوَ شَرِيفٌ شَرِيفَانِ
شَرِيفُونَ شُرَفَاءُ شِرَافٌ شُرُوفٌ شُرْفَانٌ شِرْفَانٌ أَشْرَافٌ أَشْرِفَاءُ أَشْرِفَةٌ شُرُوفٌ
شُرَيِّفٌ شَرِيفَةٌ شَرِيفَتَانِ شَرِيفَاتٌ شَرَائِفُ شُرَّافٌ شُرَيِّفَةٌ شُرِفَ بِهِ يُشْرَفُ بِهِ
شَرَفًا وَشَرَافَةً فَذَاكَ مَشْرُوفٌ بِهِ مَشْرُوفٌ بِهِمَا مَشْرُوفٌ بِهِمْ مَشْرُوفٌ بِهَا مَشْرُوفٌ بِهِمَا
مَشْرُوفٌ بِهِنَّ لَمْ يَشْرُفْ لَمْ يُشْرَفْ بِهِ لَا يَشْرُفُ لَا يُشْرَفُ بِهِ لَنْ يَشْرُفَ لَنْ يُشْرَفَ بِهِ الأمر
منه اُشْرُفْ لِتُشْرَفْ بِكَ لِيَشْرُفْ لِيُشْرَفْ بِهِ والنهي عنه لَا تَشْرُفْ لَا تُشْرَفْ بِكَ لَا يَشْرُفْ
لَا يُشْرَفْ بِهِ والظرف منه مَشْرَفٌ مَشْرَفَانِ مَشَارِفُ مُشَيْرِفٌ والآلة منه مِشْرَفٌ مِشْرَفَانِ
مَشَارِفُ مُشَيْرِفٌ مِشْرَفَةٌ مِشْرَفَتَانِ مَشَارِفُ مُشَيْرِفَةٌ مِشْرَافٌ مِشْرَافَانِ مَشَارِيفُ مُشَيْرِيفٌ
افعل التفضيل منه أَشْرَفُ أَشْرَفَانِ أَشْرَفُونَ أَشَارِفُ أُشَيْرِفُ والمؤنث منه شُرْفَى شُرْفَيَانِ
شُرْفَيَاتٌ شُرَفٌ شُرَيْفَى شَرِيفٌ در اصل يَشْرُفُ فعل مضارع معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع
معلوم را صفت مشبه سازند حرف مضارع را حذف کردند بفتح فا کلمه و عین کلمه را حرکت کسره دادند
وماقبل آخر یاء علامت صفت مشبه را آوردند و در آخرش تنوین درآوردند برای علامت اسمیت

شرایفُ شد شرفاءُ جمع تکسیر ازان شریفٌ است شریفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح در آخرش الف ممدوده درآورده یارا حذف کردند شرفاءُ شد شرافُ جمع تکسیر ازان شریفٌ است شریفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند ثانی را فتح سوم جا الف جمع تکسیر درآورده یارا حذف کردند شرافٌ شد شروفٌ جمع تکسیر ازان شریفٌ است شریفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول وثانی را ضم دادند ویار وحدان را حذف کردند شروفٌ شد شرفانٌ جمع تکسیر ازان شریفٌ است شریفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را ساکن ساختند در آخرش الف ونون مزیدتان درآوردند ویار وحدان را حذف کردند شرفانٌ شد شرفانٌ جمع تکسیر ازان شریفٌ است شریفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند ثانی را ساکن ساختند در آخرش الف ونون مزیدتان درآورده یارا حذف کردند شرفانٌ شد اشرافٌ جمع تکسیر ازان شریفٌ است شریفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند ثانی را ساکن ساختند در آخرش الف ونون مزیدتان درآورده یارا حذف کردند اشرافٌ شد اشرفاءُ جمع تکسیر ازان شریفٌ است شریفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند در اول الف مفتوحه درآورده ثانی را ساکن ساختند وثالث را فتح دادند بعد ازان الف ممدوده درآورده یارا حذف کردند اشرفاءُ شد اشرفةٌ جمع تکسیر ازان شریفٌ است شریفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند در اول الف مفتوحه درآورده ثانی را مسکون ساختند در آخرش تا درآورده یارا حذف کردند اشرفةٌ شد شروفةٌ جمع تکسیر ازان

شَرِیْفٌ است شَرِیْفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول وثانی را ضم دادند سوم جا واو مسکون درآورده یا را حذف کردند شُرُوْفٌ شد شُرَیِّفٌ تصغیر ازان شَرِیْفٌ است شَرِیْفٌ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند شُرَیْیِفٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند شُرَیِّفٌ شد شَرَائِفُ جمع تکسیر ازان شَرِیْفَةٌ است شَرِیْفَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند تا و وحدان را حذف کردند شَرَایِفُ شد بعده یا واقع شد بعد الف زائده آنرا بهمزه بدل کردند شَرَائِفُ شد شُرُفٌ جمع تکسیر ازان شَرِیْفَةٌ است شَرِیْفَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند دوم را مشدد ساخته مفتوح کردند یا و تاء وحدان را حذف کردند شُرَّفٌ شد شُرَیِّفَةٌ تصغیر ازان شَرِیْفَةٌ است شَرِیْفَةٌ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند شُرَیْیِفَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند شُرَیِّفَةٌ شد

ابواب ثلاثی مزید فیه - باب اِفعال

الاِکْرَامُ بزرگ داشتن وبخشیدن ونواختن اَکْرَمَ یُکْرِمُ اِکْرَامًا فهو مُکْرِمٌ واُکْرِمَ یُکْرَمُ اِکْرَامًا فذاك مُکْرَمٌ لم یُکْرِمْ لم یُکْرَمْ لا یُکْرِمُ لا یُکْرَمُ لن یُکْرِمَ لن یُکْرَمَ الامر منه اَکْرِمْ لِتُکْرَمْ لِیُکْرِمْ لِیُکْرَمْ والنهی عنه لا تُکْرِمْ لا تُکْرَمْ لا یُکْرِمْ لا یُکْرَمْ والظرف منه مُکْرَمٌ مُکْرَمَانِ مُکْرَمَاتٌ

باب تفعیل

التَّفْرِیْحُ خوشنود کردن فَرَّحَ یُفَرِّحُ تَفْرِیْحًا فهو مُفَرِّحٌ وفُرِّحَ یُفَرَّحُ تَفْرِیْحًا فذاك مُفَرَّحٌ لم یُفَرِّحْ لم یُفَرَّحْ لا یُفَرِّحُ لا یُفَرَّحُ لن یُفَرِّحَ لن یُفَرَّحَ

الامر منه فَرِّحْ لِتُفَرَّحْ لِيُفَرِّحْ لِيُفَرَّحْ والنهي عنه لَا تُفَرِّحْ لَا تُفَرَّحْ لَا يُفَرِّحْ لَا يُفَرَّحْ
والظرف منه مُفَرَّحٌ مُفَرَّحَانِ مُفَرَّحَاتٌ **باب مفاعلة** المُضَارَبَةُ با یکدیگر
زدن ضَارَبَ يُضَارِبُ مُضَارَبَةً فهو مُضَارِبٌ وضُورِبَ يُضَارَبُ مُضَارَبَةً فذاك
مُضَارَبٌ لَمْ يُضَارِبْ لَمْ يُضَارَبْ لَا يُضَارِبُ لَا يُضَارَبُ لَنْ يُضَارِبَ لَنْ يُضَارَبَ
الامر منه ضَارِبْ لِتُضَارَبْ لِيُضَارِبْ لِيُضَارَبْ والنهي عنه لَا تُضَارِبْ لَا تُضَارَبْ لَا يُضَارِبْ
لَا يُضَارَبْ والظرف منه مُضَارَبٌ مُضَارَبَانِ مُضَارَبَاتٌ **باب افتعال**
الاكتساب كسب كردن اِكْتَسَبَ يَكْتَسِبُ اِكْتِسَابًا فهو مُكْتَسِبٌ وَاُكْتُسِبَ يُكْتَسَبُ
اِكْتِسَابًا فذاك مُكْتَسَبٌ لَمْ يَكْتَسِبْ لَمْ يُكْتَسَبْ لَا يَكْتَسِبُ لَا يُكْتَسَبُ لَنْ يَكْتَسِبَ
لَنْ يُكْتَسَبَ الامر منه اِكْتَسِبْ لِتُكْتَسَبْ لِيَكْتَسِبْ لِيُكْتَسَبْ والنهي عنه لَا تَكْتَسِبْ
لَا تُكْتَسَبْ لَا يَكْتَسِبْ لَا يُكْتَسَبْ والظرف منه مُكْتَسَبٌ مُكْتَسَبَانِ مُكْتَسَبَاتٌ
باب انفعال الانصراف بازگشتن اِنْصَرَفَ يَنْصَرِفُ اِنْصِرَافًا فهو مُنْصَرِفٌ
وَاُنْصُرِفَ يُنْصَرَفُ اِنْصِرَافًا فذاك مُنْصَرَفٌ لَمْ يَنْصَرِفْ لَمْ يُنْصَرَفْ لَا يَنْصَرِفُ
لَا يُنْصَرَفُ لَنْ يَنْصَرِفَ لَنْ يُنْصَرَفَ والظرف منه مُنْصَرَفٌ مُنْصَرَفَانِ
مُنْصَرَفَاتٌ **باب تفعّل** التَّصَرُّفُ خرج کردن تَصَرَّفَ يَتَصَرَّفُ تَصَرُّفًا
فهو مُتَصَرِّفٌ وتُصُرِّفَ يُتَصَرَّفُ تَصَرُّفًا فذاك مُتَصَرَّفٌ لَمْ يَتَصَرَّفْ لَمْ يُتَصَرَّفْ
لَا يَتَصَرَّفُ لَا يُتَصَرَّفُ لَنْ يَتَصَرَّفَ لَنْ يُتَصَرَّفَ الامر منه تَصَرَّفْ لِتُتَصَرَّفْ لِيَتَصَرَّفْ
لِيُتَصَرَّفْ والنهي عنه لَا تَتَصَرَّفْ لَا تُتَصَرَّفْ لَا يَتَصَرَّفْ لَا يُتَصَرَّفْ والظرف منه مُتَصَرَّفٌ
مُتَصَرَّفَانِ مُتَصَرَّفَاتٌ **باب تفاعل** التَّضَارُبُ یکدیگر را زدن تَضَارَبَ
يَتَضَارَبُ تَضَارُبًا فهو مُتَضَارِبٌ وتُضُورِبَ يُتَضَارَبُ تَضَارُبًا فذاك مُتَضَارَبٌ
لَمْ يَتَضَارَبْ لَمْ يُتَضَارَبْ لَا يَتَضَارَبُ لَا يُتَضَارَبُ لَنْ يَتَضَارَبَ لَنْ يُتَضَارَبَ
الامر منه تَضَارَبْ لِتُتَضَارَبْ لِيَتَضَارَبْ لِيُتَضَارَبْ والنهي عنه لَا تَتَضَارَبْ لَا تُتَضَارَبْ

لا يتضاربْ لا ينضاربْ والظرف منه متضاربٌ متضاربانِ متضارباتٌ باب
افعلال الاحمرار سرخ شدن اِحمرّ يحمرّ احمراراً فهو محمرٌّ واُحمرّ يُحمرّ
اِحمراراً فذاك مُحمرٌّ لم يحمرّ لم يحمرّا لم يحمرّوا لم يحمرّ لم يحمرّ لم يحمرّ لم يحمرِرْ
لا يحمرّ لا يحمرّ لن يحمرّ لن يُحمرّ الامر منه اِحمرّ اِحمرّ اِحمرِرْ لِيَحمرّ لِيُحمرّ
لِيحمرّ لِيحمرّ لِيحمرّ لِيحمرّ لِيحمرّ لِيحمرّ والنهي عنه لا تحمرّ لا تحمرّ لا تحمرِرْ
لا تحمرّ لا تحمرّ لا تحمرّ لا يحمرّ لا يحمرّ لا يحمرّ لا يحمرّ لا يحمرّ لا يحمرّ والظرف منه
مُحمرٌّ محمرّانِ محمرّاتٌ باب استفعال الاستخراج طلب خروج کردن استخرج يستخرج استخراجاً
فهو مستخرِجٌ واُستُخرِجَ يُستخرَجُ استخراجاً فذاک مستخرَجٌ الامر منه اِستخرِجْ
لِتُستخرَجْ لِيَستخرِجْ لِيُستخرَجْ والنهي عنه لا تَستخرِجْ لا تُستخرَجْ لا يَستخرِجْ لا يُستخرَجْ
والظرف منه مستخرَجٌ مستخرَجانِ مستخرَجاتٌ باب افعيلال
الاحميرار سرخ شدن اِحمارّ يحمارّ احميراراً فهو محمارٌّ واُحمُوِرّ يُحمارّ
اِحميراراً فذاک مُحمارٌّ لم يحمارّ لم يحمارّا لم يحمارِرْ لم يُحمارّ لم يحمارّ لم يحمارّ
لا يحمارّ لا يُحمارّ لن يحمارّ لن يُحمارّ الامر منه اِحمارّ اِحمارّ اِحمارِرْ لِيَحمارّ
لِيُحمارّ لِيحمارّ لِيحمارّ لِيحمارّ لِيحمارّ لِيحمارّ والنهي عنه لا تحمارّ لا تحمارِرْ
لا تحمارّ لا تحمارّ لا تحمارّ لا يحمارّ لا يحمارّ لا يحمارّ لا يحمارّ
لا يحمارّ لا يحمارّ الظرف منه مُحمارٌّ مُحمارّانِ مُحمارّاتٌ قاعده است که در
تمام ابواب ثلاثی مزید عین کلمه مضموم نیست بنابران در تعلیل بعد از حذف حرف مضارع
در بناء امر نظر بعین کلمه نمیکنند و همزه مکسوره می آرند باب افعال لم يُكرِمْ
در اصل يُكرِمُ بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت
جزمی سقوط حرکت شد لم يُكرِمْ شد لم يُكرِما در اصل يُكرِمانِ بود چون لم جازمه بر
اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لم يُكرِما شد

برین قیاس است صیغہای باقی لَمْ یُکْرِمْنَ دراصل یُکْرِمْنَ بود چون لم جازمہ براول فعل
مضارع درآمد آخرش راچیزی نکرد زیراکہ مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَالَا یَتَغَیَّرُ اٰخِرُہٗ
بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ عَلَیْہِ لَمْ یُکْرِمْنَ شد وبرقیاس معلوم است مجہول لَنْ یُّکْرَمَ دراصل
یُکْرَمُ بود چون لن ناصبہ براول فعل مضارع درآمد آخرش رانصب کرد علامت نصبی
نصب ظاہر گشت لَنْ یُّکْرَمَ شد لَنْ یُّکْرَمَا دراصل یُکْرَمَانِ بود چون لن ناصبہ براول فعل
مضارع درآمد آخرش رانصب کرد علامت نصبی سقوط نون اعرابی گشت لَنْ یُّکْرَمَا شد
برین قیاس است صیغہای دیگر لَنْ یُکْرَمْنَ دراصل یُکْرَمْنَ بود چون لن ناصبہ اول فعل
مضارع درآمد آخرش راچیزے نکرد زیراکہ مبنی ست وَالْمَبْنِیُّ مَالَا یَتَغَیَّرُ اٰخِرُہٗ بِدُخُوْلِ
الْعَوَامِلِ عَلَیْہِ لَنْ یُّکْرَمْنَ شد وبرہمین قیاس است مجہول الامر مِنْہُ اَکْرِمْ اَکْرِمَا
اَکْرِمُوْا اَکْرِمِیْ اَکْرِمَا اَکْرِمْنَ اَکْرِمْ را از تُکْرِمُ بنا کردند تاکہ علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند مابعد حذف ساکن ماند ہمزہ قطعی محذوفہ را باز آوردند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش
را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اَکْرِمْ شد اَکْرِمَا را از تُکْرِمَانِ بنا کردند تاکہ
علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند ہمزہ قطعی محذوفہ را باز آوردند
امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد
اَکْرِمَا شد برین قیاس دیگر اَکْرِمْنَ را از تُکْرِمْنَ بنا کردند تاکہ علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند ہمزہ قطعی محذوفہ باز آوردند امر ہمان باشد بسکون آخر
آخرش راچیزی نکرد زیراکہ مبنی ست وَالْمَبْنِیُّ مَالَا یَتَغَیَّرُ اٰخِرُہٗ بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ
عَلَیْہِ اَکْرِمْنَ شد لِتُکْرَمْ لِتُکْرَمَا لِتُکْرَمُوْا لِتُکْرَمِیْ لِتُکْرَمَا لِتُکْرَمْنَ لِتُکْرَمْ در
اصل تُکْرَمُ بود چون لام امر براول فعل مضارع درآمد آخرش راجزم کرد علامت جزمی
سقوط حرکت شد لِتُکْرَمْ شد لِتُکْرَمَا دراصل تُکْرَمَانِ بود چون لام امر براول فعل مضارع درآمد
آخرش راجزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لِتُکْرَمَا شد برین قیاس است صیغہا باقی

لِتُکْرَمْنَ در اصل تُکْرَمْنَ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیزے نکرد زیراکہ مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ اٰخِرُہٗ بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ عَلَیْہِ لِتُکْرَمْنَ شد لِیُکْرَمْ لِیُکْرَمَا لِیُکْرَمُوْا لِتُکْرَمْ لِتُکْرَمَا لِیُکْرَمْنَ لِاُکْرَمْ لِنُکْرَمْ لِیُکْرَمْ در اصل یُکْرَمُ بود چون لام امر بر فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لِیُکْرَمْ شد لِیُکْرَمَا در اصل یُکْرَمَانِ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لِیُکْرَمَا شد بریں قیاس دیگر لِیُکْرَمْنَ در اصل یُکْرَمْنَ بود چون لام امر بر اولش در آمد آخرش را چیزے نکرد زیراکہ مبنی است المبنی ما لا یتغیر اٰخرہ بدخول العوامل علیہ لِیُکْرَمْنَ شد لِاُکْرَمْ در اصل اُکْرَمُ بود چون لام بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لِاُکْرَمْ شد لِنُکْرَمْ در اصل نُکْرَمُ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لِنُکْرَمْ شد برہمیں قیاس است ہشت صیغہ مجہول لَا تُکْرَمْ لَا تُکْرَمَا لَا تُکْرَمُوْا لَا تُکْرَمِیْ لَا تُکْرَمَا لَا تُکْرَمْنَ لَا تُکْرَمْ در اصل تُکْرَمُ بود چون لا نہی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لَا تُکْرَمْ شد لَا تُکْرَمَا در اصل تُکْرَمَانِ بود چون لا نہی در اول مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لَا تُکْرَمَا شد بریں قیاس اند دیگر صیغہا لَا تُکْرَمْنَ در اصل تُکْرَمْنَ بود چون لا نہی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیزے نکرد زیراکہ مبنی است لَا تُکْرَمْنَ شد بریں قیاس مجہول است لَا یُکْرَمْ لَا یُکْرَمَا لَا یُکْرَمُوْا لَا تُکْرَمْ لَا تُکْرَمَا لَا یُکْرَمْنَ لَا اُکْرَمْ لَا نُکْرَمْ لَا یُکْرَمْ در اصل یُکْرَمُ بود چون لا نہی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لَا یُکْرَمْ شد لَا یُکْرَمَا در اصل یُکْرَمَانِ بود چون لا نہی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لَا یُکْرَمَا شد بریں قیاس اند صیغہائے باقی لَا یُکْرَمْنَ در اصل یُکْرَمْنَ بود چون لا نہی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیزے نکرد

زیراکہ مبنی است وَالْمَبْنِيُّ مَالَا يَتَغَيَّرُ اٰخِرُهٗ بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ عَلَيْهِ لَمْ يُكْرِمْنَ شدو
برین قیاس نہی مجہول است **باب تفعیل** لَمْ يُفَرِّحْ دراصل يُفَرِّحُ بود چون لم جازمہ
دراول فعل مضارع درآمد آخرش راجزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لَمْ يُفَرِّحْ
شد لَمْ يُفَرِّحَا دراصل يُفَرِّحَانِ بود چون لم جازمہ دراول فعل مضارع درآمد آخرش
راجزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لَمْ يُفَرِّحَا شد برین قیاس است صیغہائے
باقی لَمْ يُفَرِّحْنَ دراصل يُفَرِّحْنَ بود چون لم جازمہ دراول فعل مضارع درآمد آخرش
راچیزے نکرد زیراکہ مبنی است لَمْ يُفَرِّحْنَ شدو برین قیاس است صیغہائے
مجہول لَنْ يُفَرِّحَ دراصل يُفَرِّحُ بود چون لن ناصبہ دراول فعل مضارع درآمد آخرش
رانصب کرد علامت نصبی ظہور فتح گشت لَنْ يُفَرِّحَ شد لَنْ يُفَرِّحَا دراصل
يُفَرِّحَانِ بود چون لن ناصبہ دراول فعل مضارع درآمد آخرش رانصب کرد علامت
نصبی سقوط نون اعرابی شد لَنْ يُفَرِّحَا شد برین قیاس اند صیغہائے باقی لَنْ يُفَرِّحْنَ
دراصل يُفَرِّحْنَ بود چون لن ناصبہ دراول فعل مضارع درآمد آخرش راچیزے نکرد زیراکہ
مبنی است لَنْ يُفَرِّحْنَ شدو بر قیاس معلوم است مجہول **الامر منہ** فَرِّحْ فَرِّحَا
فَرِّحُوْا فَرِّحِيْ فَرِّحَا فَرِّحْنَ فَرِّحْ را از تُفَرِّحُ بنا کردند تاکہ علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند مابعد حذف متحرک ماند امرہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد فَرِّحْ شد فَرِّحَا را از تُفَرِّحَانِ بنا کردند تاکہ علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امرہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف
کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد فَرِّحَا شد برین قیاس است باقی فَرِّحْنَ را
از تُفَرِّحْنَ بنا کردند تاکہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف متحرک ماند امر
ہمان باشد بسکون آخر آخرش راچیزے نکردند زیراکہ مبنی است فَرِّحْنَ شد لِتُفَرَّحْ لِتُفَرَّحَا لِتُفَرَّحُوْا
لِتُفَرَّحِيْ لِتُفَرَّحَا لِتُفَرَّحْنَ لِتُفَرَّحْ دراصل تُفَرَّحُ بود چون لام امر براول فعل مضارع

درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لِتُفَرَّحْ شد لِتُفَرَّحَا در اصل تُفَرَّحَانِ
بود چون لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط
نون اعرابی شد لِتُفَرَّحَا شد برین قیاس اند صیغهاے باقی لِتُفَرَّحْنَ در اصل
تُفَرَّحْنَ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزے نکرد زیراکه مبنی است
لِتُفَرَّحْنَ شد امر غائب لِيُفَرَّحْ لِيُفَرَّحَا لِيُفَرَّحُوا لِتُفَرَّحْ لِتُفَرَّحَا لِيُفَرَّحْنَ لِأُفَرَّحْ لِنُفَرَّحْ
لِيُفَرَّحْ در اصل يُفَرَّحُ بود چون لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد
علامت جزمی سقوط حرکت شد لِيُفَرَّحْ شد لِيُفَرَّحَا در اصل يُفَرَّحَانِ بود چون لام
امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی
شد لِيُفَرَّحَا شد برین قیاس صیغهاے باقی اند لِيُفَرَّحْنَ در اصل يُفَرَّحْنَ بود چون
لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزے نکرد زیراکه مبنی است لِيُفَرَّحْنَ شد بر
قیاس معلوم است مجهول والنهی عنه لَا تُفَرِّحْ لَا تُفَرِّحَا لَا تُفَرِّحُوا لَا تُفَرِّحِي لَا تُفَرِّحَا
لَا تُفَرِّحْنَ لَا تُفَرِّحْ در اصل تُفَرِّحُ بود چون لا نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد
علامت جزمی سقوط حرکت شد لَا تُفَرِّحْ شد لَا تُفَرِّحَا در اصل تُفَرِّحَانِ بود چون لا نهی در
اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لَا تُفَرِّحَا
شد برین قیاس دیگر لَا تُفَرِّحْنَ در اصل تُفَرِّحْنَ بود چون لا نهی در اول فعل مضارع
درآمد آخرش را چیزے نکرد زیراکه مبنی است لَا تُفَرِّحْنَ شد برین قیاس نهی مجهول است
لَا يُفَرَّحْ لَا يُفَرَّحَا لَا يُفَرَّحُوا لَا تُفَرَّحْ لَا تُفَرَّحَا لَا يُفَرَّحْنَ لَا أُفَرَّحْ لَا نُفَرَّحْ لَا يُفَرَّحْ
در اصل يُفَرَّحُ بود چون لا نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم
کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لَا يُفَرَّحْ شد لَا يُفَرَّحَا در اصل يُفَرَّحَانِ
بود چون لا نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط
نون اعرابی شد لَا يُفَرَّحَا شد برین است قیاس صیغهائے باقی لَا يُفَرَّحْنَ در اصل يُفَرَّحْنَ

بود چون لا نہی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را ہیچ نکرد زیراکہ مبنی است لا یُفْرَحْنَ شد بر قیاس معلوم ہست مجہول **باب مُفَاعَلَة** لَمْ یُضَارَبْ در اصل یُضَارَبُ بود چون لم جازمہ در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لَمْ یُضَارَبْ شد لَمْ یُضَارَبَا در اصل یُضَارَبَانِ بود چون لم جازمہ در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لَمْ یُضَارَبَا شد صیغہائے دیگر برین قیاس اند لَمْ یُضَارَبْنَ در اصل یُضَارَبْنَ بود چون لم جازمہ در اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیزے نکرد زیراکہ مبنی است لَمْ یُضَارَبْنَ شد برین قیاس است مجہول لَنْ یُضَارَبَ در اصل یُضَارَبُ بود چون لن ناصبہ در اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی ظہور فتح گشت لَنْ یُضَارَبَ شد دیگر جمیع صیغہا چنانچہ بالا مرقوم شد بر ہمان قیاس اند الامر منہ ضَارِبْ ضَارِبَا ضَارِبُوْا ضَارِبِیْ ضَارِبَا ضَارِبْنَ ضَارِبْ را از تُضَارِبُ بنا کردند تاکہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد ضَارِبْ شد ضَارِبَا را از تُضَارِبَانِ بنا کردند تاکہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد ضَارِبَا شد برین قیاس اند دیگر ضَارِبْنَ را از تُضَارِبْنَ بنا کردند تاکہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را چیزے نکردند زیراکہ مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَالَا یَتَغَیَّرُ آخِرُہٗ بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ عَلَیْہِ ضَارِبْنَ شد لِتُضَارَبْ لِتُضَارَبَا لِتُضَارَبُوْا لِتُضَارَبِیْ لِتُضَارَبَا لِتُضَارَبْنَ لِتُضَارَبْ در اصل تُضَارَبُ بود چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لِتُضَارَبْ شد لِتُضَارَبَا در اصل تُضَارَبَانِ بود چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط

نون اعرابی شد لتضاربا شد برین قیاس اند دیگر لتضاربن دراصل تضاربن بود چون
لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزے نکرد زیراکہ مبنی است بر ہمین قیاس
است امر غائب و متکلم معلوم و مجہول والنہی عنہ لاتضارب لاتضاربا لاتضاربوا
لاتضاربی لاتضاربا لاتضاربن لاتضارب دراصل تضارب بود چون لا نہی در اول
فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لاتضارب شد
لاتضاربا دراصل تضاربان بود چون لا نہی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم
کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لاتضاربا شد لاتضاربن دراصل تضاربن
بود چون لا نہی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزے نکرد زیراکہ مبنی است برہمین
قیاس مجہول است **باب افتعال** لم یکتسب ولن یکتسب بر قیاس صیغہائی کہ
مذکور شد الامر منہ اکتسب اکتسبا اکتسبوا اکتسبی اکتسبا اکتسبن اکتسب را از
تکتسب بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند
ہمزۂ وصل بکسر در اولش در آوردند ام ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط حرکت شد اکتسب شد اکتسبا را از تکتسبان بنا کردند تا کہ علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند ہمزۂ وصل بکسر در اولش در آوردند
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اکتسبا شد اکتسبن را
از تکتسبن بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن
ماند ہمزۂ وصل بکسر در اولش در آوردند آخرش را چیزے نکردند زیراکہ مبنی
است اکتسبن شد و در صیغہای باقی ہمان قیاس است کہ در بابہاے بالا مذکور
شد **باب انفعال** بر قیاس ابواب گذشتہ انصرف انصرفا
انصرفوا انصرفی انصرفا انصرفن انصرف را از تنصرف بنا کردند تا کہ علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند ہمزۂ وصل بکسر در اولش در آوردند

امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد الصرف
شد و دیگر صیغہا بر قیاس بابہای بالا اند باب تَفَعُّل و باب تَفَاعُل بقیاس
باب تفعیل و باب مفاعلہ است کہ در امر حاضر بعد از حذف متحرک می ماند و صیغہای دیگر
مانند صیغہای ہمان باب است باب اِفْعِلَّال اِحْمَرَّ در اصل اِحْمَرَرَ بود دو حرف
از یکجنس بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کردہ در دوم ادغام کردند اِحْمَرَّ شد یَحْمَرُّ
در اصل یَحْمَرِرُ بود دو حرف از یکجنس بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کردہ در دوم ادغام
کردند یَحْمَرُّ شد مُحْمَرٌّ در اصل مُحْمَرِرٌ بود دو حرف از یکجنس بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن
کردہ در دوم ادغام کردند مُحْمَرٌّ شد اُحْمُرَّ در اصل اُحْمُرِرَ بود دو حرف از یکجنس بہم آمدند
ہر دو متحرک اول را ساکن کردہ در دوم ادغام کردند اُحْمُرَّ شد یُحْمَرُّ در اصل
یُحْمَرَرُ بود دو حرف از یکجنس بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کردہ در دوم ادغام
کردند یُحْمَرُّ شد مُحْمَرٌّ در اصل مُحْمَرَرٌ بود دو حرف از یکجنس بہم آمدند ہر دو متحرک
اول را ساکن کردہ در دوم ادغام کردند مُحْمَرٌّ شد لَمْ یَحْمَرَّ در اصل یَحْمَرِرُ بود چون
لم جازمہ در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد
التقاء ساکنین شد میان ہر دو راء راء اول کہ ساکن شدہ بود برآمی ادغام و راء ثانی
کہ ساکن شد بعلامت جزمی بعضی راء ثانی را حرکت فتح دادند لِاَنَّ الْفَتْحَۃَ اَخَفُّ الْحَرَکَاتِ
بعدہ اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لَمْ یَحْمَرَّ شد و بعضی راء ثانی را حرکت
کسرہ دادند لِاَنَّ السَّاکِنَ اِذَا حُرِّكَ حُرِّكَ بِالْکَسْرِ بعدہ اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند لَمْ یَحْمَرِّ خوانند و بعضے ترک ادغام کردند لَمْ یَحْمَرِرْ خوانند
لَمْ یَحْمَرَّا در اصل یَحْمَرَّانِ بود چون لم جازمہ بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد
علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لَمْ یَحْمَرَّا شد در صیغہائے واحد مستر درجہ خوانند و
در تثنیہ و جمع نون دور میشود الامر منہ اِحْمَرَّ را از تَحْمَرُّ بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود

آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند ہمزۂ وصل بکسر دراولش درآوردند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد میان ہر دو رار رار اول که برای ادغام ساکن شده بود ورار ثانی که بعلامت وقفی ساکن شده بعضی رار ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند احمرّ خوانند وبعضی رار ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند احمرِّ خوانند وبعضی ترک ادغام کردند احمَرِر خوانند احمرّا را از تحمرّانِ بنا کردند تاکه علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند ہمزۂ وصل بکسر دراولش درآوردند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد احمرّا شد وبرین قیاس است احمرّوا احمرّی احمرّا احمررن را از تحمررن بنا کردند تاکه علامت استقبال آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند ہمزہ وصل بکسر دراولش درآوردند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را چیزے تغیر نکردند زیراکه مبنی است احمررن شد لیحمرّ دراصل یحمرّ بود چون لام امر براول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد میان ہر دو رار رار اول که برای ادغام ساکن شده بود ورار ثانی که بعلامت جزمی ساکن شده بعضے رار ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمرّ خوانند وبعضی رار ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمرِّ خوانند وبعضے ترک ادغام کردند لیحمرِر خوانند لیحمرّ دراصل یحمرّ بود چون لام امر براول فعل مضارع غائب معلوم درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقار ساکنین شد میان ہر دو رار رار اول که برای ادغام ساکن شده بود ورار ثانی که بعلامت جزمی ساکن شد بعضی رار ثانی را حرکت فتحه دادند لان الفتحة

اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیُحْمَرَّ خوانند
وبعضی را ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حُرِّکَ حُرِّکَ بالکسر بعده اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیُحْمَرِّ خوانند وبعضی بترک ادغام لیُحْمَرِرْ خوانند
همبرین قیاس متکلم واحد ومع الغیر است لیُحْمَرَّ در اصل یُحْمَرُّ بود چون لام امر براول فعل
مضارع مجهول درآمد آخرش راجزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین
شد میان هر دو را را اول که برای ادغام ساکن شده بود و را ثانی که بعلامت جزمی ساکن
گشت بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیُحْمَرَّ خوانند وبعضی را ثانی را حرکت کسره دادند
لان الساکن اذا حُرِّکَ حُرِّکَ بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند لیُحْمَرِّ خوانند وبعضی بترک ادغام لیُحْمَرِرْ خوانند لا تُحْمَرَّ در اصل تُحْمَرُّ بود چون لا نهی
براول فعل مضارع مخاطب معلوم درآمد آخرش راجزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد
التقاء ساکنین شد میان هر دو را را اول که برای ادغام ساکن شده بود و را دوم که برای
علامت جزمی ساکن گشت بعضے را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لا تُحْمَرَّ خوانند وبعضے را ثانی را
حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حُرِّکَ حُرِّکَ بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند لا تُحْمَرِّ خوانند وبعضی بترک ادغام لا تُحْمَرِرْ خوانند همبرین نہج لا یُحْمَرَّ
لا اُحْمَرَّ لا نُحْمَرَّ سه وجه دارد لا تُحْمَرَّ در اصل تُحْمَرُّ بود چون لا نهی براول فعل مضارع
مجهول درآمد آخرش راجزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان
هر دو را الی آخره وهمبرین روش است لا یُحْمَرَّ ولا اُحْمَرَّ ولا نُحْمَرَّ **باب افعیلال**
اِحْمَارَّ در اصل اِحْمَارَرَ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام
کردند اِحْمَارَّ شد یَحْمَارُّ در اصل یَحْمَارِرُ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده

در دوم ادغام کردند یَحْمَارُّ شد الامر منه اِحْمَارَّ اِحْمَارِّ اِحْمَارُّ اِحْمَارَّا اِحْمَارِّي اِحْمَارَّا
اِحْمَارِرْنَ اِحْمَارَّ را از یَحْمَارُّ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر حرف
را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو را راء اول
که برائے ادغام ساکن شده بود و راء ثانی که بعلامت وقفی ساکن گشت بعضے راء ثانی
را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند اِحْمَارَّ خواندند و بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک
بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و بعضی ترک ادغام اِحْمَارِرْ خواندند
برین قیاس اند باقی صیغهای نیز

باب دربیان رباعی مجرد و مزید فیه

باب فَعْلَلَ اَلدَّحْرَجَةُ وَالدِّحْرَاجُ سنگ غلطانیدن دَحْرَجَ یُدَحْرِجُ دَحْرَجَةً و
دِحْرَاجًا فهو مُدَحْرِجٌ وَدُحْرِجَ یُدَحْرَجُ دَحْرَجَةً وَدِحْرَاجًا فذاک مُدَحْرَجٌ لَمْ یُدَحْرِجْ
لَمْ یُدَحْرَجْ لَا یُدَحْرِجُ لَا یُدَحْرَجُ لَنْ یُدَحْرِجَ لَنْ یُدَحْرَجَ الامر منه دَحْرِجْ لِتُدَحْرِجْ لِیُدَحْرِجْ
لِیُدَحْرَجْ والنهی عنه لَا تُدَحْرِجْ لَا تُدَحْرَجْ لَا یُدَحْرِجْ لَا یُدَحْرَجْ والظرف منه مُدَحْرَجٌ
مُدَحْرَجَانِ مُدَحْرَجَاتٌ **باب تَفَعْلُلْ** اَلتَّدَحْرُجُ در گردیدن تَدَحْرَجَ یَتَدَحْرَجُ
تَدَحْرُجًا فهو مُتَدَحْرِجٌ وَتُدُحْرِجَ یُتَدَحْرَجُ تَدَحْرُجًا فذاک مُتَدَحْرَجٌ لَمْ یَتَدَحْرَجْ لَمْ
یُتَدَحْرَجْ لَا یَتَدَحْرَجُ لَا یُتَدَحْرَجُ لَنْ یَتَدَحْرَجَ لَنْ یُتَدَحْرَجَ الامر منه تَدَحْرَجْ لِتَتَدَحْرَجْ
لِیَتَدَحْرَجْ لِیُتَدَحْرَجْ والنهی عنه لَا تَتَدَحْرَجْ لَا تُتَدَحْرَجْ لَا یَتَدَحْرَجْ لَا یُتَدَحْرَجْ والظرف منه
مُتَدَحْرَجٌ مُتَدَحْرَجَانِ مُتَدَحْرَجَاتٌ **باب اِفْعِنْلَال** اَلْاِحْرِنْجَامُ فراهم شدن وانبوه
شدن شتران اِحْرَنْجَمَ یَحْرَنْجِمُ اِحْرِنْجَامًا فهو مُحْرَنْجِمٌ وَاُحْرُنْجِمَ یُحْرَنْجَمُ اِحْرِنْجَامًا
فذاک مُحْرَنْجَمٌ لَمْ یَحْرَنْجِمْ لَمْ یُحْرَنْجَمْ لَا یَحْرَنْجِمُ لَا یُحْرَنْجَمُ لَنْ یَحْرَنْجِمَ لَنْ یُحْرَنْجَمَ
الامر منه اِحْرَنْجِمْ لِتَحْرَنْجِمْ لِیَحْرَنْجِمْ لِیُحْرَنْجَمْ والنهی عنه لَا تَحْرَنْجِمْ لَا تُحْرَنْجَمْ

لا یحرنجم لا یحرنجم والظرف منه محرنجم محرنجمان محرنجمات **باب افعلال**
لا اقشعرا اقشعروا موی برتن خاستن و دانها بر پوست اعضا برآمدن از سرما اقشعر یقشعر
اقشعرارا فهو مقشعر واقشعر یقشعر اقشعرارا فذاک مقشعر لم یقشعر لم یقشعر
لم یقشعروا لم یقشعر لم یقشعرا لم یقشعرن لا یقشعر لا یقشعر لن یقشعر لن یقشعر
الامر منه اقشعر اقشعرا اقشعروا لتقشعر لیقشعر لتقشعر لیقشعر لیقشعر لیقشعروا
لیقشعر لیقشعر لیقشعروا والنهی عنه لا تقشعر لا تقشعرا لا تقشعروا لا تقشعر
لا تقشعرا لا تقشعرن لا یقشعر لا یقشعرا لا یقشعروا لا یقشعر لا یقشعرا لا یقشعرن
والظرف منه مقشعر مقشعران مقشعرات امر از **باب فعللة** دحرج دحرجا
دحرجوا دحرجی دحرجا دحرجن دحرج را از تدحرج بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد دحرج شد تا آخر و از **باب تفعلل** تدحرج تدحرجا تدحرجوا تدحرجی
تدحرجا تدحرجن تدحرج را از تتدحرج بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد تدحرج شد تا آخر و از باب **باب افعنلال** احرنجم احرنجما
احرنجموا احرنجمی احرنجما احرنجمن احرنجم را از تحرنجم بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد احرنجم شد لیحرنجم
لیحرنجما لیحرنجموا لتحرنجمی لتحرنجما لتحرنجمن همچنین امر غائب معلوم و مجهول **باب
افعلال** اقشعر در اصل اقشعرر بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
اقشعر شد یقشعر در اصل یقشعرر بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را

نقل کردہ بما قبل دادند بعدہ اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یقشعر
شد مُقشَعِرٌّ دراصل مُقشَعِرِرٌ بود دو حرف از یکجنس بہم آمدند ہر دو متحرک حرکت اول را
نقل کردہ بما قبل دادند بعدہ اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُقشَعَرٌّ
شد مُقشَعَرٌّ دراصل مُقشَعَرَرٌ بود دو حرف از یکجنس بہم آمدند ہر دو متحرک بعد از نقل حرکت
اول بما قبل اول را در دوم ادغام کردند مُقشَعَرٌّ شد لم یقشعرّ دراصل یقشعرُّ بود چون
لم جازمہ در اول فعل مضارع معلوم درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت
شد التقاء ساکنین شد میان ہر دو را را اول کہ برائے ادغام ساکن شدہ بود و را دوم کہ
بعلامت جزمی ساکن شد بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحۃ اخف الحرکات
بعدہ اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لم یقشعرَّ خواندند و بعضی را را
ثانی را حرکت کسرہ دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعدہ اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند لم یقشعرِّ خواندند و بعضی بترک ادغام لم یقشعرِر خواندند
الامر منہ اِقشَعِرَّ اِقشَعِرِّ اِقشَعِرِر اِقشَعِرَّا اِقشَعِرُّوا اِقشَعِرِّی اِقشَعِرَّا اِقشَعرِرنَ اقشعرّا
را از تقشعرّ بنا کردند تاکہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند ہمزہ
وصل بکسر در اولش درآوردند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی
سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان ہر دو را را اول کہ برای ادغام ساکن شدہ
بود و را ثانی کہ بعلامت وقفی ساکن گشت بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحۃ
اخف الحرکات بعدہ اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِقشَعِرَّ خواندند
و بعضی را ثانی را حرکت کسرہ دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعدہ اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِقشَعِرِّ خواندند و بعضی بترک ادغام اِقشَعرِر
خواندند اِقشَعِرَّا را از تقشعرّان بنا کردند تاکہ علامت استقبال آنرا حذف کردند
ما بعد حذف ساکن ماند ہمزہ وصل بکسر در اولش درآوردند امر ہمان باشد بسکون آخر

آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اِقْشَعِرَّا شد لِتُقْشَعَرَّا در اصل
تُقْشَعْرَرْ بود چون لام امر بر اول مضارع مجهول در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی
سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو را را اول که برای ادغام ساکن شده
بود و را ثانی که بعلامت جزمی ساکن گشت بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة
اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لِتُقْشَعَرَّ خواندند
و بعضی را ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند لِتُقْشَعَرِّ و بعضی ترک ادغام لِتُقْشَعْرَرْ خواندند مثال

واوی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ اَلْوَعْدُ وعده کردن وَعَدَ یَعِدُ وَعْدًا وَعِدَةً وَمِیْعَادًا
فهو وَاعِدٌ وَاعِدَانِ وَاعِدُوْنَ وَعَدَةٌ وُعَّادٌ وُعَّدٌ وُعُدٌ وُعَدَاءُ وُعْدَانٌ وِعَادٌ وُعُوْدٌ وَعَدٌ
وَاعِدَةٌ وَاعِدَتَانِ وَاعِدَاتٌ اَوَاعِدُ وُعَّدٌ اَوَیْعِدَةٌ وَوُعِدَ یُوْعَدُ وَعْدًا وَعِدَةً وَمِیْعَادًا فذاک
مَوْعُوْدٌ مَوْعُوْدَانِ مَوْعُوْدُوْنَ مَوْعُوْدَةٌ مَوْعُوْدَتَانِ مَوْعُوْدَاتٌ مَوَاعِیْدُ مُوَیْعِیْدٌ مُوَیْعِیْدَةٌ لَمْ یَعِدْ
لَمْ یُوْعَدْ لَا یَعِدُ لَا یُوْعَدُ لَنْ یَعِدَ لَنْ یُوْعَدَ الامر منه عِدْ لِتُوْعَدْ لِیَعِدْ لِیُوْعَدْ والنهی عنه لَا تَعِدْ لَا تُوْعَدْ
لَا یَعِدْ لَا یُوْعَدْ والظرف منه مَوْعِدٌ مَوْعِدَانِ مَوَاعِدُ مُوَیْعِدٌ والآلة منه مِیْعَدٌ مِیْعَدَانِ مَوَاعِدُ
مُوَیْعِدٌ مِیْعَدَةٌ مِیْعَدَتَانِ مَوَاعِدُ مُوَیْعِدَةٌ مِیْعَادٌ مِیْعَادَانِ مَوَاعِیْدُ مُوَیْعِیْدٌ مُوَیْعِیْدَةٌ افعل
التفضیل منه اَوْعَدُ اَوْعَدَانِ اَوْعَدُوْنَ اَوَاعِدُ اُوَیْعِدُ والمؤنث منه وُعْدٰی وُعْدَیَانِ وُعْدَیَاتٌ
وُعَدٌ وُعَیْدٰی ماضی معلوم از وَعَدْنَا وَعَدْتَ بر اصل خود است وَعَدْتَ وَعَدْتُمَا وَعَدْتُمْ
وَعَدْتِ وَعَدْتُمَا وَعَدْتُنَّ وَعَدْتُّ وَعَدْنَا در اصل وَعَدْتَ الخ بود دال و تا باهم آمدند
هر دو قریب المخرج دال را تا کردند و تا را در تا ادغام کردند وَعَدْتَّ الخ شد مجهول بر قیاس معلوم
مضارع یَعِدُ یَعِدَانِ یَعِدُوْنَ تَعِدُ تَعِدَانِ یَعِدْنَ در اصل یَوْعِدُ یَوْعِدَانِ یَوْعِدْنَ بودند
واو واقع شد میان یا مفتوحه و کسره لازمی ثقیل بود انداختند یَعِدُ الخ شد تَعِدُ تَعِدَانِ الخ در اصل
تَوْعِدُ تَوْعِدَانِ الخ بودند واو واقع شد میان اخت یا مفتوحه و کسره لازمی ثقیل بود انداختند

تعد تعد این را نیز شدند مضارع مجهول از تعلیل سالم است اسم فاعل جمع تکسیر او وعد
وعاد وعد بر قیاس ضربة ضراب ضرب است اویعد تصغیر از ان واعد است واعد
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود
آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یاء تصغیر در آوردند وویعد شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند
اول را بهمزه بدل کردند اویعد شد اواعد جمع تکسیر از ان واعدة است واعدة اسم وحدان بود چو
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو
مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند وتاء وحدان را حذف کردند و تنوین را نیز برای
منع صرف وواعد شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل کردند اواعد شد
ظرف مواعد جمع تکسیر از ان موعد است موعد اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
مواعد شد مویعد تصغیر از ان موعد است موعد اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند مویعد شد اسم آله مواعید
جمع تکسیر از ان میعد است میعد اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که موعد است حرف اول وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع
تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا حذف کردند مواعد شد مویعد تصغیر از ان
میعد است میعد اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش
که اصل کلمه او موعد است حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند
حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مویعد شد مواعید جمع تکسیر از ان میعاد است
میعاد اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که موعاد است حرف اول وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد
الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند

مُوَيْعِيدٌ شد مُوَيْعِيدٌ تصغیر ازان مِيعَادٌ است مِيعَادٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند رو کردند بسوی اصلش که مِوْعَادٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم
جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او
مکسور آن الف را بیا بدل کرد مُوَيْعِيدٌ شد اسم تفضیل أَوَاعِدُ جمع تکسیر ازان أَوْعَدُ است أَوْعَدُ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول وثانی را فتحه
دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند أَوَاعِدُ شد
أُوَيْعِدُ تصغیر ازان أَوْعَدُ است أَوْعَدُ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف
اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند
أُوَيْعِدُ شد وُعَدٌ جمع تکسیر ازان وُعْدَى است وُعْدَى اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم بود ثانی را فتح دادند والف وحدان را حذف
کردند وُعَدٌ شد وُعَيْدَى تصغیر ازان وُعْدَى است وُعْدَى اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر
را مصغر کنند حرف اول مضموم بود ثانی را فتح دادند سوم جا یاء تصغیر در آوردند وُعَيْدَى شد

مثال یائی از باب فَعَلَ يَفْعِلُ المَيْسِرُ وَالمَيْسِرَةُ قمار باختن يَسَرَ يَيْسِرُ يَسْرًا
وَيَسَارًا وَمَيْسِرًا فهو يَاسِرٌ يَاسِرَانِ يَاسِرُونَ يَسَرَةٌ يَسَارٌ يُسْرٌ يُسَّرٌ يُسَرَاءُ يُسْرَانٌ يُسَّارٌ
يُسُورٌ يُوَيْسِرٌ يَاسِرَةٌ يَاسِرَتَانِ يَاسِرَاتٌ يَوَاسِرُ يُسَّرٌ يُوَيْسِرَةٌ وَيُسِرَ يُوسَرُ يُسْرًا وَيَسَارًا وَمَيْسِرًا
فذاك مَيْسُورٌ مَيْسُورَانِ مَيْسُورُونَ مَيْسُورَةٌ مَيْسُورَتَانِ مَيْسُورَاتٌ لَمْ يَيْسِرْ لَمْ يُوسَرْ لَا يَيْسِرُ
لَا يُوسَرُ لَنْ يَيْسِرَ لَنْ يُوسَرَ الامر منه اِيْسِرْ لِتُوسَرْ لِيَيْسِرْ لِيُوسَرْ والنهي عنه لَا تَيْسِرْ لَا تُوسَرْ لَا يَيْسِرْ
لَا يُوسَرْ والظرف منه مَيْسِرٌ مَيْسِرَانِ مَيَاسِرُ والآلة منه مِيْسَرٌ مِيْسَرَانِ مَيَاسِرُ
مُيَيْسِرٌ مِيْسَرَةٌ مِيْسَرَتَانِ مَيَاسِرُ مُيَيْسِرَةٌ مِيْسَارٌ مِيْسَارَانِ مَيَاسِيرُ مُيَيْسِيرٌ
مُيَيْسِيرَةٌ افعل التفضيل منه أَيْسَرُ أَيْسَرَانِ أَيْسَرُونَ أَيَاسِرُ أُيَيْسِرُ والمؤنث منه يُسْرَى
يُسْرَيَانِ يُسْرَيَاتٌ يُسَرٌ يُسَيْرَى **مثال واوی از باب فَعِلَ يَفْعَلُ** الوَجَلُ

ترسید وَجِلَ یَوجَلُ وَجَلاً فهو اَوجلُ واَوجلان واوجلون وَجلَةٌ وُجَّالٌ وُجَّلٌ وُجلٌ
وَجلاءُ وُجلانٌ وِجالٌ وُجُولٌ اَوجُلٌ مَاجِلَةٌ واجلتان واجلاتٌ اَوَاجِلُ وُجّلٌ
اُوَیجلةٌ وُوجِلَ یُوجَلُ وَجَلاً فذاک مَوجُولٌ موجُولان موجولون موجولةٌ موجولتان
موجولاتٌ مَوَاجِیلُ مُوَیجیلٌ مُوَیجِیلَةٌ لم یَوجَلْ لم یُوجَلْ لا یَوجَلُ لا یُوجَلُ
لن یَوجَلَ لن یُوجَلَ الامر منه اِیجَلْ لِتُوجَلْ لِیَوجَلْ لِیُوجَلْ والنهی منه لا تَوجَلْ
لا تُوجَلْ لا یَوجَلْ لا یُوجَلْ والظرف منه مَوجَلٌ مَوجَلان مَوَاجِلُ مُوَیجِلٌ
والآلة منه مِیجَلٌ مِیجَلان مَوَاجِلُ مُوَیجِلٌ مِیجَلَةٌ مِیجلتان مَوَاجِلُ مُوَیجِلَةٌ مِیجالٌ
مِیجالان مَوَاجِیلُ مُوَیجِیلٌ مُوَیجِیلَةٌ افعل التفضیل منه اَوجَلُ اَوجلان اَوجلون
اَوَاجِلُ وُاُوَیجِلُ والمؤنث منه وُجلی وُجلیان وُجلیاتٌ وُجَلٌ وُوُجَیلی اِیجَلْ را از تَوجَلُ
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین
کلمه عین کلمه او مفتوح بود همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش
را وقف کردند علامت وقف سقوط حرکت شد اَوجَلْ شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور
آن واو را بیا بدل کردند اِیجَلْ شد مَوَاجِلُ جمع تکسیر از مِیجَلٌ است مِیجَلٌ اسم صدان
بود چون خواستند که اسم صدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَوجَلٌ بود بعده
حرف اول وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود
آن را کسره دادند مَوَاجِلُ شد مُوَیجِلٌ تصغیر از آن مِیجَلٌ است مِیجَلٌ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَوجَلٌ بود حرف اول را ضم دادند
وثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیجِلٌ شد

مثال واوی از باب فَعُلَ یَفعُلُ الوَضعُ نهادن

وَضَعَ یَضَعُ وَضعاً فهو
وَاضِعٌ وَاضِعان وَاضِعُون وَضَعَةٌ وُضَّاعٌ وُضَّعٌ وُضَعاءُ وُضعانٌ وِضَاعٌ
وُضُوعٌ اَوضُعٌ وَاضِعَةٌ وَاضِعتان وَاضِعاتٌ اَوَاضِعُ وُضَّعٌ اُوَیضِعَةٌ وَوُضِعَ

يُوضَعُ وَضْعًا فذاك مَوْضُوعٌ مَوْضُوعَانِ مَوْضُوعُونَ مَوْضُوعَةٌ مَوْضُوعَتَانِ
مَوْضُوعَاتٌ مَوَاضِيعُ مُوَيْضِيعٌ مُوَيْضِيعَةٌ لَمْ يَضَعْ لَمْ يُوضَعْ لَا يَضَعُ لَا يُوضَعُ
لَنْ يَضَعَ لَنْ يُوضَعَ الامر منه ضَعْ لِتُوضَعْ لِيَضَعْ لِيُوضَعْ والنهي عنه لَا تَضَعْ لَا تُوضَعْ لَا يَضَعْ
لَا يُوضَعْ والظرف منه مَوْضَعٌ مَوْضَعَانِ مَوَاضِعُ مُوَيْضِعٌ والآلة منه مِيضَعٌ مِيضَعَانِ
مَوَاضِعُ مُوَيْضِعٌ مِيضَعَةٌ مِيضَعَتَانِ مَوَاضِعُ مُوَيْضِعَةٌ مِيضَاعٌ مِيضَاعَانِ مَوَاضِيعُ
مُوَيْضِيعٌ مُوَيْضِيعَةٌ افعل التفضيل منه اَوْضَعُ اَوْضَعَانِ اَوْضَعُونَ اَوَاضِعُ اُوَيْضِعٌ والمؤنث منه
وُضْعَى وُضْعَيَانِ وُضْعَيَاتٌ وُضَعٌ وُضَيْعَى يَضَعُ در اصل يَوْضِعُ بود واو واقع شد میان
یاء مفتوحه و کسرهٔ لازمی ثقیل بود انداختند یَضِعُ شد بعده کسره ضاد را بفتح بدل کردند از جهت
رعایت حرف حلق یَضَعُ شد یُوضَعُ در اصل یَوْضَعُ بود یَوْضَعُ فعل مضارع معلوم بود چون خواستند
که مضارع معلوم را مجهول کنند حرف اول را ضم دادند و ما قبل آخر را فتح واو محذوفه را باز آوردند
لعدم قاعدة الحذف علیها یُوضَعُ شد امر ضَعْ ضَعَا ضَعُوا ضَعِي ضَعَا ضَعْنَ ضَعْ را از تَضَعُ بنا
کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد ضَعْ شد ضَعَا را از تَضَعَانِ بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون
آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد ضَعَا شد

مثال واوی از باب فَعِلَ يَفْعَلُ اَلْوَرَمُ آماسیدن

وَرِمَ يَرِمُ وَرَمًا فهو وَارِمٌ وَارِمَانِ وَارِمُونَ وَرَمَةٌ وُرَّامٌ وُرَّمٌ وُرَّمٌ وَرَمًا
وَرِمَاتٌ وِرَامٌ وُرُومٌ اُوَيْرِمٌ وَارِمَةٌ وَارِمَتَانِ وَارِمَاتٌ اَوَارِمُ وُرَّمٌ
اُوَيْرِمَةٌ وَوُرِمَ يُورَمُ وَرْمًا فذاك مَوْرُومٌ مَوْرُومَانِ مَوْرُومُونَ مَوْرُومَةٌ
مَوْرُومَتَانِ مَوْرُومَاتٌ مَوَارِيمُ مُوَيْرِيمٌ لَمْ يَرِمْ لَمْ يُورَمْ لَا يَرِمُ لَا يُورَمُ
لَنْ يَرِمَ لَنْ يُورَمَ الامر منه رِمْ لِتُورَمْ لِيَرِمْ لِيُورَمْ والنهي عنه لَا تَرِمْ لَا تُورَمْ

لَا تُوسَرْ لَا يُوسَرْ والظرف منه مَوْسِرٌ مَوْسِرَانِ مَوَاسِرُ مُوَيْسِرٌ والآلة منه مِيْسَرٌ مِيْسَرَانِ
مَوَاسِرُ مُوَيْسِرٌ مِيْسَرَةٌ مِيْسَرَتَانِ مَوَاسِرُ مُوَيْسِرَةٌ مِيْسَارٌ مِيْسَارَانِ مَوَاسِيرُ مُوَيْسِيرٌ
افعل التفضیل منه أَيْسَرُ أَيْسَرَانِ أَيْسَرُونَ أَيَاسِرُ أُيَيْسِرٌ والمونث منه يُسْرَى يُسْرَيَانِ
يُسْرَيَاتٌ يُسَرٌ يُسَيْرَى يُوسِرُ در اصل يُيْسِرُ بود واو واقع شد میان یاء مفتوحه و کسره لازمی
ثقیل بود انداختند يَسِرُ شد يُوسَرُ در اصل يُيْسَرُ بود يَيْسِرُ فعل مضارع معلوم بود چون خواستند که
فعل مضارع معلوم را مجهول کنند حرف اول را ضمه دادند و ما قبل آخر را فتحه دادند و محذوفه باز آوردند
لعدم قاعدة الحذف علیها يُوسَرُ شد اُوَيْسِرٌ تصغیر از آن وَاسِرٌ است وَاسِرٌ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند
سوم جا یاء تصغیر در آوردند وُوَيْسِرٌ شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل کردند
اُوَيْسِرٌ شد مَوَاسِيرُ جمع تکسیر از آن مِيْسَارٌ است مِيْسَارٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه
بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مَوَاسِيرُ شد امر [illegible] را از [illegible] بنا کردند تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط حرکت شد [illegible] شد مِيْسَرٌ در اصل مِوْسَرٌ بود واو ساکن ما قبل او مکسور
آن واو را بیا بدل کردند مِيْسَرٌ شد مَوَاسِرُ جمع تکسیر از آن مِيْسَرٌ است مِيْسَرٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مِوْسَرٌ بود
حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که ما بعد الف جمع
تکسیر بود آنرا کسره دادند مَوَاسِرُ شد مُوَيْسِرٌ تصغیر از آن مِيْسَرٌ است مِيْسَرٌ اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مِوْسَرٌ بود حرف اول را
ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند

مُوَيْزِمٌ شد مَوَازِيمُ جمع تکسیر ازان مِيزَمٌ است مِيزَمٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مِوْزَمٌ بود حرف اول وثانی را فتح دادند
سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعد الف ساکن
ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَوَازِيمُ شد مُوَيْزِمٌ تصغیر ازان مِيزَمٌ است مِيزَمٌ اسم
مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مِوْزَمٌ بود حرف اول
را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعد
الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُوَيْزِيمٌ شد **مثال واوی از باب**
فَعَلَ يَفْعِلُ الوَسْمُ داغ نهادن وَسَمَ يَسِمُ وَسْمًا فهو وَاسِمٌ وَاسِمَانِ وَاسِمُونَ وَسِمَةٌ
وُسَّامٌ وُسَّمٌ وُسَّمٌ وُسَمَاءُ وُسَمَاتٌ وِسَامٌ وُسُومٌ اُوَيْسِمٌ وَاسِمَةٌ وَاسِمَتَانِ وَاسِمَاتٌ وَاَوَاسِمُ
وُسَّمٌ اُوَيْسِمَةٌ وُسِمَ يُوسَمُ وَسْمًا فذاك مَوْسُومٌ لَمْ يَسِمْ لَمْ يُوسَمْ لَا يَسِمُ لَا يُوسَمُ
لَنْ يَسِمَ لَنْ يُوسَمَ الامر منه سِمْ لِتُوسَمْ لِيَسِمْ لِيُوسَمْ والنهي عنه لَا تَسِمْ لَا تُوسَمْ لَا يَسِمْ
لَا يُوسَمْ والظرف منه مَوْسِمٌ مَوْسِمَانِ مَوَاسِمُ مُوَيْسِمٌ والآلة منه مِيسَمٌ مِيسَمَانِ مَوَاسِمُ
مُوَيْسِمٌ مِيسَمَةٌ مِيسَمَتَانِ مَوَاسِمُ مُوَيْسِمَةٌ مِيسَامٌ مِيسَامَانِ مَوَاسِيمُ مُوَيْسِيمٌ
افعل التفضيل منه اَوْسَمُ اَوْسَمَانِ اَوْسَمُونَ اَوَاسِمُ اُوَيْسِمٌ والمؤنث منه وُسْمَى وُسْمَيَانِ
وُسْمَيَاتٌ وُسَمٌ وُسَيْمَى امر اُوسُمْ اُوسُمَا اُوسُمُوا اُوسُمِي اُوسُمَا اُوسُمْنَ اُوسُمْ
را از تُوسُمُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند
نظر کردند بعین کلمه او مضموم بود همزهٔ وصل بضم در اولش آوردند امر همان باشد بسکون
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اُوسُمْ شد مَوَاسِيمُ جمع تکسیر ازان مِيسَمٌ است
مِيسَمٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
اصل او مِوْسَمٌ بود حرف اول وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع
تکسیر بود آنرا کسره دادند مَوَاسِيمُ شد علی هذا القیاس دیگران را نیز بسوی اصل رد می کنند

اجوف واوی از باب فَعَلَ یَفْعُلُ القول گفتن قَالَ یَقُوْلُ قَوْلاً فَهُوَ قَائِلٌ قَائِلاَنِ قَائِلُوْنَ قَالَةٌ قُوَّالٌ قُوَّلٌ قُوْلٌ قُوْلاءُ قُوْلاَنٌ قِوَالٌ قُوُوْلٌ قُوَیْلٌ قَائِلَةٌ قَائِلَتَانِ قَائِلاَتٌ قَوَائِلُ قُوَّلٌ قُوَیْلَةٌ وَقِیْلَ یُقَالُ فَذَاکَ مَقُوْلٌ مَقُوْلاَنِ مَقُوْلُوْنَ مَقُوْلَةٌ مَقُوْلَتَانِ مَقُوْلاَتٌ مَقَاوِیْلُ مُقَیِّلٌ مُقَیِّلَةٌ لَمْ یَقُلْ لَمْ یُقَلْ لاَیَقُوْلُ لاَیُقَالُ لَنْ یَقُوْلَ لَنْ یُقَالَ الامر منه قُلْ لِتُقَلْ لِیَقُلْ لِیُقَلْ والنهی عنه لاَتَقُلْ لاَتُقَلْ لاَیَقُلْ لاَیُقَلْ والظرف منه مَقَالٌ مَقَالاَنِ مَقَاوِلُ مُقَیِّلٌ والآلة منه مِقْوَلٌ مِقْوَلاَنِ مَقَاوِلُ مُقَیِّلٌ مِقْوَلَةٌ مِقْوَلَتَانِ مَقَاوِلُ مُقَیِّلَةٌ مِقْوَالٌ مِقْوَالاَنِ مَقَاوِیْلُ مُقَیْوِیْلٌ افعل التفضیل منه اَقْوَلُ اَقْوَلاَنِ اَقْوَلُوْنَ اَقَاوِلُ اُقَیِّلُ والمؤنث منه قُوْلٰی قُوْلَیَانِ قُوْلَیَاتٌ قُوَلٌ قُوَیْلٰی قَالَ در اصل قَوَلَ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند قَالَ شد ہمچنین است تا قَالَتَا قُلْنَ در اصل قَوَلْنَ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف ولام الف را حذف کردند قَلْنَ شد بعدہ فتح قاف را بضمہ بدل کردند تا دلالت کند بر حذف واو قُلْنَ شد تا قُلْنَا تعلیل ثانی قُلْنَ در اصل قَوُلْنَ بود نقل کردہ از قَوَلَ به قَوُلْنَ در آوردند ضمہ واو ثقیل بود نقل کردہ بما قبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعدہ التقاء ساکنین شد میان واو ولام واو را حذف کردند قُلْنَ شد تا قُلْنَا قِیْلَ در اصل قُوِلَ بود کسرہ بر واو ثقیل بود نقل کردہ بما قبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعدہ واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند قِیْلَ شد تا قِیْلَتَا قُلْنَ در اصل قُوِلْنَ او کسرہ بر واو ثقیل بود دادند التقاء ساکنین شد میان واو ولام واو را حذف کردند قُلْنَ شد تا قُلْنَا یَقُوْلُ در اصل یَقْوُلُ بود ضمہ بر واو ثقیل بود نقل کردہ بما قبل دادند یَقُوْلُ شد یَقُلْنَ در اصل یَقْوُلْنَ بود ضمہ بر واو ثقیل بود نقل کردہ بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان واو ولام واو را حذف کردند یَقُلْنَ شد یُقَالُ در اصل یُقْوَلُ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت او را نقل کردہ بما قبل دادند بعدہ واو در اصل متحرک بود واکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف ولام الف را حذف کردند یُقَلْنَ شد یُقَلْنَ در اصل یُقْوَلْنَ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت

یعنی ہمچنین تا تقولان و دو صیغہ یقولان و تقولان

کہ تقول اینجا چہار بار می آید

و دو ہمچنین است در اصل ... بعد از قیل

بیاید کرد والا بود دو سہ ...

بلا ہمچنین تا آخر گردد

صیغہ ...

واو را نقل کرده بما قبل دادند بعده واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف ولام الف را حذف کردند قُلْنَ شد بر قیاس نَقُلْنَ اسم فاعل قَائِلٌ در اصل قَاوِلٌ بود واو واقع شد بعد الف اسم فاعل در اصل بسلامت نمانده است آن واو را بهمزه بدل کردند قَائِلٌ شد تا قَائِلُوْنَ قَالَةٌ جمع تکسیر ازان قَائِلٌ است قَائِلٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که قَاوِلٌ بود حرف اول مفتوح بود ثالث را نیز فتح دادند و تا در آخرش در آوردند والف وحدان را حذف کردند قَوَلَةٌ شد بعده واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند قَالَةٌ شد قُوَّالٌ جمع تکسیر ازان قَائِلٌ است قَائِلٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که قَاوِلٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساختند فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند الف وحدان را حذف کردند قُوَّالٌ شد قُوَّلٌ قُوَّلٌ قُوَلَاءُ قُوْلَانٌ تمامی را بسوی اصل همی کنند قُوَيْئِلٌ تصغیر ازان قَائِلٌ است قَائِلٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که قَاوِلٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند قُوَيْوِلٌ شد بعده واو ویا بهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند قُوَيِّلٌ شد قُوَّلٌ جمع تکسیر ازان قَائِلَةٌ است قَائِلَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح داشتند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر آوردند تا و وحدان را حذف کردند قَوَائِلُ شد قُوَّلٌ جمع تکسیر ازان قَائِلَةٌ است قَائِلَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که قَاوِلَةٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساختند فتح دادند الف تاء وحدان را حذف کردند قُوَّلٌ شد قُوَيْئِلَةٌ تصغیر ازان قَائِلَةٌ است قَائِلَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که قَاوِلَةٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند قُوَيْوِلَةٌ شد بعده واو ویا بهم آمدند نخستین ازیشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند قُوَيِّلَةٌ شد اسم مفعول

مقول در اصل مقوول بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان
هر دو واو نزد بعضی واو اول که عین کلمه است افتاد لان الثانی علامة والعلامة لا تحذف پس مقول شد بر وزن
مفول و نزد بعضی واو ثانی افتاد لان الثانی زائدة والزائد احق بالحذف پس مقول شد بر وزن مفعل
برین قیاس است در هر شش صیغه اسم مفعول مقاول جمع تکسیر از ان مقول است مقول اسم وحدان
بود و چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مقوول بود حرف
اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مقاویل شد
مقیّل تصغیر از ان مقول است مقول اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مقوول بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد
یای تصغیر بود آن را کسره دادند مقیوول شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل
کردند مقییول شد بعده واو و یا باهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند یا
در یا ادغام کردند بعده اجتماع ثلاث یاءات شد و اجتماع ثلث یاءات در کلام عرب مکروه
پنداشتند نهایت یای ثالث را نسیاً حذف کردند مقیّل شد مقاولة جمع تکسیر از ان مقولة است
مقولة اسم وحدان بود و چون خواستند که جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مقوولة بود حرف
اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف
جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مقاوولة شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل
کردند تا وحدان را حذف کردند مقاویل شد مقیّلة تصغیر از ان مقولة است مقولة اسم مکبر بود و چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مقوولة است حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح
سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مقیوولة شد بعده واو ساکن
ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مقییولة شد بعده واو و یا باهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بود واو را یا
کردند و یا در یا ادغام کردند مقییّلة شد بعده یای ثالث را حذف کردند مقیّلة شد مجهول معلوم اُقیل را اصل اُقوِل بود و چون

لم جازمه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد
التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند لم یقل شد لم یقولا در اصل یقولان
بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون
اعرابی شد لم یقولا شد الی آخره و در مضارع مجهول التقاء ساکنین شد میان الف و لام لن یفعل در اصل
یقول بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی نصب ظاهر
گشت لن یقول شد الخ امر قل قولا قولوا قولی قولا قلن قل را از تقول بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند قل شد تعلیل دوم
این است قل در اصل اقول بود ماخوذ از تقول تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد
حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم در اول او در آوردند امر
همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اقول شد بعده ضمه
بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل داده شد التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند اقل
شد بعده بحرکت قاف از همزه وصل مستغنی شدند همزه را نیز حذف کردند قل شد قولا را از تقولان
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون
آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد قولا شد تعلیل دوم قولا در اصل
اقولا بود ماخوذ از تقولان تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر
کردند بعین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اقولا شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقل
کرده بما قبل داده شد اقولا شد بعده بحرکت قاف استغنا از همزه وصل حاصل شد همزه را نیز حذف کردند
قولا شد قولی را از تقولین بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف متحرک
ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد قولی شد

تعلیل دوم قُولِیْ در اصل اُقْوُلِیْ بود ماخوذ از تَقُوْلِیْنَ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد
حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم در اولش در آوردند امر همان
باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اُقْوُلِیْ شد بعده ضمه بر
واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند اُقُوْلِیْ شد بعده بحرکت قاف استغنا از همزهٔ وصل حاصل شد
همزه را حذف کردند قُوْلِیْ شد قُلْنَ را از تَقُلْنَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی ست و المبنی
ما لا یتغیّر آخره بدخول العوامل علیه قُلْنَ شد تعلیل دوم قُلْنَ در اصل اُقْوُلْنَ بود ماخوذ از تَقُوْلْنَ تا ر
علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه که مضموم بود
همزهٔ وصل بضم در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را چیزے نکردند زیرا که مبنی
است و المبنی ما لا یتغیّر آخره بدخول العوامل علیه اُقْوُلْنَ شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل
دادند التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند اُقُلْنَ شد بحرکت قاف استغناء
از همزهٔ وصل حاصل شد همزه را نیز حذف کردند قُلْنَ شد ظرف مَقَالٌ در اصل مَقْوَلٌ بود واو متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون
ماقبلش مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند مَقَالٌ شد مَقَاوِلُ جمع تکسیر از آن مَقَالٌ است مَقَالٌ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَقْوَلٌ بود حرف
اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود
آنرا کسره دادند مَقَاوِلُ شد مُقَیِّلٌ تصغیر از آن مَقَالٌ است مَقَالٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَقْوَلٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جا
یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُقَیْوِلٌ شد بعده واو و یا هم آمدند
نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند یا را در یا ادغام کردند مُقَیِّلٌ شد اسم آله مِقْوَلٌ
الخ مَقَاوِلُ جمع تکسیر از آن مِقْوَلٌ است مِقْوَلٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند

حرف اول وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود
آن را کسره دادند مقاول شد مقیّل تصغیر ازان مقول است مقول اسم مکبر چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفی که مابعد یای
تصغیر بود آنرا کسره دادند مقیول شد بعده واو ویا باهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود واو را
یا کردند ویا را دریا ادغام کردند مقیّل شد مقاول جمع تکسیر ازان مقوله است مقوله اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفی
که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند تا وحدان را حذف کردند مقاول شد مقیّلة تصغیر ازان
مقولة است مقولة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را
فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مقیولة شد بعده واو ویا باهم
آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود واو را یا کردند ویا را دریا ادغام کردند مقیّلة شد مقاویل جمع تکسیر ازان
مقوال است مقوال اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول وثانی را
فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف
ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مقاویل شد مقیّیل تصغیر ازان مقوال است مقوال اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفی که
مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند
مقیویل شد بعده واو ویا باهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود واو را یا کردند ویا را دریا ادغام کردند
مقیّییل شد بعده یای ثالث را حذف کردند مقیّیل شد افعل التفضیل منه اقول الخ اقاول جمع تکسیر ازان اقول
است اقول اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی
را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اقاول
شد اقیّل تصغیر ازان اقول است اقول اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند
ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اقیول شد وجائز است

که واو را بیا بدل کرده یا را در یا ادغام نمایند و قُوَیْلٌ خوانند والمؤنث منه قُوَیْلَی تا آخر قُوَّلٌ جمع تکسیر
ازان قُوَّلَی است قُوَّلَی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
مضموم بود ثانی را فتح داد و واو والف وحدان را حذف کردند قُوَّلٌ شد قُوَیْلَی تصغیر ازان قُوَّلَی است قُوَّلَی
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم بود ثانی را فتح داده سوم جای یای
تصغیر در آوردند قُوَیْلَی شد نون ثقیله قُولَنَّ در اصل قُلْ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد ما قبل نون
تاکید ثقیله مبنی بر فتح گشت واو محذوفه را باز آوردند بعدم قاعدة الحذف علیهما قُولَنَّ شد قُولَانِّ در اصل قُولَا
بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد قُولَانِّ شد قُولُنَّ در اصل قُولُوا بود چون نون تاکید ثقیله بدو
متصل شد التقاء ساکنین شد میان واو و نون مدغم واو را حذف کردند ضمه را باقی گذاشتند تا
دلالت کند بر حذف واو قُولُنَّ شد قُولِنَّ در اصل قُولِی بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد التقاء
ساکنین شد میان یا و نون مدغم یا را حذف کردند و کسره را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف
یا قُولِنَّ شد قُلْنَانِّ در اصل قُلْنَ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد اجتماع ثلاث نونات گردید اجتماع ثلاث
نونات را در کلام عرب مستکره پنداشتند بنا بران الف فاصله در میان نون جمع و نون تاکید ثقیله در آوردند
قُلْنَانِّ شد اجوف یائی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ اَلْبَیْعُ فروختن و خریدن بَاعَ یَبِیعُ بَیْعًا فهو بَائِعٌ بَائِعَانِ بَائِعُونَ
بَاعَةٌ بُیَّاعٌ بُیَّعٌ بُیُعٌ بَیَّاعٌ بِیعَانٌ بِیَاعٌ بُیُوعٌ بُوَیِّعٌ بَائِعَةٌ بَائِعَتَانِ بَائِعَاتٌ بَوَائِعُ بُیَّعٌ بُوَیْئِعَةٌ و بِیعَ یُبَاعُ بَیْعًا
فذاک مَبِیعٌ مَبِیعَانِ مَبِیعُونَ مَبِیعَةٌ مَبِیعَتَانِ مَبِیعَاتٌ مَبَائِعُ مُبَیِّعٌ لم یَبِعْ لم یُبَعْ لا یَبِیعُ
لا یُبَاعُ لن یَبِیعَ لن یُبَاعَ الامر منه بِعْ لِتُبَعْ لِیَبِعْ لِیُبَعْ والنهی عنه لا تَبِعْ لا تُبَعْ لا یَبِعْ لا یُبَعْ
والظرف منه مَبِیعٌ مَبِیعَانِ مَبَائِعُ مُبَیِّعٌ والآلة منه مِبْیَعٌ مِبْیَعَانِ مَبَایِعُ
مُبَیِّعٌ مِبْیَعَةٌ مِبْیَعَتَانِ مَبَایِعُ مُبَیِّعَةٌ مِبْیَاعٌ مِبْیَاعَانِ مَبَایِیعُ مُبَیِّیعٌ
افعل التفضیل منه اَبْیَعُ اَبْیَعَانِ اَبْیَعُونَ اَبَایِعُ اُبَیِّعٌ والمؤنث منه بُیْعَی بُیْعَیَانِ
بُیْعَیَاتٌ بُیَعٌ بُیَیْعَی بَاعَ در اصل بَیَعَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند بَاعَ شد برین قیاس تا بَاعَتَا بِعْنَ در اصل بَیَعْنَ بود یا متحرک ما قبل او

مفتوح آن یارا بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و عین الف را حذف
کردند بِعْنَ شد بعده فتح بارا بکسره بدل کردند تا دلالت کند بر حذف یا بِعْنَ شد تعلیل دوم بِعْنَ اصل
بَيْعَنْ بود نقل کرده از بَيِعْنَ بَيْيِعْنَ آوردند کسره بر یا ثقیل بود نقلکرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت
ماقبل التقاء ساکنین شد میان یاء و عین یاء را حذف کردند بِعْنَ شد همین دو وجه است تعلیل تا
بِعْنَا بِيعِي در اصل بْيِعِي بود کسره بر یا ثقیل بود نقلکرده بماقبل دادند بِيعِي شد بِعْنَ در اصل بْيِعْنَ بود کسره بر یا ثقیل
بود نقل کرده بماقبل دادند بعده التقاء ساکنین شد میان یا و عین یارا حذف کردند بِعْنَ شد بِيعَ در اصل
بْيِعَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بِيعَ شد بِعْنَ در اصل بْيِعْنَ بود
کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یاء و عین
یارا حذف کردند بِعْنَ شد يُبَاعُ در اصل يُبْيَعُ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یارا نقل کرده
بماقبل دادند بعده یاء در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یارا بالف بدل کردند
يُبَاعُ شد تا تمام غائبات يُبَاعَانِ يُبَاعُونَ در اصل يُبْيَعْنَ تُبْيَعْنَ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یارا
نقل کرده بماقبل دادند بعده یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یارا
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و عین الف را حذف کردند يُبَعْنَ تُبَعْنَ شد اسم
فاعل بائع در اصل بایع بود یاء واقع شد بعد الف اسم فاعل و در اصل بسلامت نمانده است آن یارا
بهمزه بدل کردند بائع شد باعة جمع تکسیر ازان بائع است بائع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که او بایع بود حرف اول مفتوح بود ثالث را نیز فتح دادند
تا در آخرش درآورده الف وحدان را حذف کردند بَيَعَةٌ شد بعده یای متحرک ماقبل او مفتوح
آن یارا بالف بدل کردند باعة شد بُيَّعٌ جمع تکسیر ازان بائع است بائع اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او بایع است حرف اول را ضم دادند
ثالث را مشدد ساختند فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآورده الف وحدان را حذف کردند بُيَّاعٌ
شد بُيَّعٌ بِيَعٌ بِيَاعٌ بِيعَانٌ وبِيَاعٌ بُيُوعٌ بُوَيْعٌ تمامی را بسوی اصل ردی کنند جمع تکسیر ازان

بَایِعٌ است بائِعٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که بَایِعٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را سکون ساختند الف وحدان را حذف کردند بُیْعٌ
شد بعده ضمه با را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا بِیْعٌ شد همچنین بِیْعَانٌ است بُوَیِّعٌ تصغیر
ازان بائِعٌ است بائِعٌ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که
اصل او بَایِعٌ است حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند
سوم جا یای تصغیر درآوردند بُوَیْیِعٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند بُوَیِّعٌ شد بَوَائِعُ جمع تکسیر ازان بائِعَةٌ است بائِعَةٌ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو
مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر درآورده تاء وحدان را حذف کردند بَوَائِعُ شد الی آخره بُوَیِّعَةٌ تصغیر
ازان بائِعَةٌ است بائِعَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او بَایِعَةٌ
بود حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر
درآوردند بُوَیْیِعَةٌ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند بُوَیِّعَةٌ شد اسم مفعول مَبِیْعٌ مَبِیْعٌ در اصل مَبْیُوْعٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده
بماقبل دادند التقای ساکنین شد میان واو و یا نزد بعضی حرف اول افتاد لان الثانی
علامة والعلامة لا تحذف مَبُوْعٌ شد بر وزن مَفُوْلٌ بعده ضمه با را بکسره بدل کردند تا دلالت کند بر حذف یا
بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَبِیْعٌ شد بر وزن مَفِیْلٌ و نزد بعضی حرف
ثانی افتاد لانه زائدة والزائدة احق بالحذف مَبُیْعٌ شد بعده ضمه با را بکسره بدل کردند برای مناسبت
یا مَبِیْعٌ شد بر وزن مَفْعِلٌ مَبَایِیْعُ جمع تکسیر ازان مَبِیْعٌ است مَبِیْعٌ اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَبْیُوْعٌ بود حرف اول مفتوح بود ثانی
را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَبَایُوْعٌ
شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَبَایِیْعُ شد مُبَیِّیْعٌ تصغیر ازان مَبِیْعٌ است

مَبِیْعٌ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَبْیُوعٌ است حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُبَیْیِیْعٌ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مُبَیِّیْعٌ شد بعده یاء ثالث را حذف کردند مُبَیِّعٌ شد مَبَایِعُ جمع تکسیر ازان مَبِیْعَةٌ است مَبِیْعَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَبْیُوعَةٌ است حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند الی آخره مُبَیِّعَةٌ تصغیر ازان مَبِیْعَةٌ است مَبِیْعَةٌ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَبْیُوعَةٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُبَیْیُوعَةٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُبَیْیِیْعَةٌ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُبَیِّیْعَةٌ شد بعده یاء ثالث را حذف کردند مُبَیِّعَةٌ شد الامر منه بِعْ بِیْعَا بِیْعُوْا بِیْعِیْ بِیْعَا بِعْنَ بِعْ را از تَبِیْعُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند اِبِعْ شد تعلیل دوم بِعْ در اصل اِبْیِعْ بود ماخوذ از تَبْیِعُ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِبْیِعْ گردید بعده کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند اِبِعْ شد بعده بحرکت یا از همزه وصل مستغنا گردید همزه را نیز حذف کردند بِعْ شد بِیْعَا را از تَبِیْعَانِ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد بِیْعَا شد تعلیل دوم بِیْعَا در اصل اِبْیِعَا بود ماخوذ از تَبْیِعَانِ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف

کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مکسور بود بهمزهٔ وصل مکسور در اولش در آوردند
امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد ابیعا شد بعده
کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند ابیعا شد بعده بحرکت یا از همزهٔ وصل استغنا حاصل گشت
همزه را حذف کردند بیعا شد بیعوا و بیعی را هم برین قیاس باید کرد بعن را از تبیعن بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مکسور بود همزهٔ وصل مکسور در اولش
در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را هیچ نکرد زیرا که مبنی است ابیعن شد بعده کسره بر یا
ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند ابعن شد
بعده بحرکت یا از همزهٔ وصل استغنا حاصل شد همزه را حذف کردند بعن شد بیعنّ در اصل بع بود
چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد ما قبل نون مبنی بر فتح گشت یا محذوفه باز آمد بیعنّ شد قاعدة
الحدّ علیها شد لیتبایعنّ در اصل لیتبایع بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد ما قبل نون مبنی بر فتح
الف محذوفه باز آمد لیتبایعنّ قاعدة الحدّ علیها لیتبایعنّ شد بر همین قیاس در اول کلمه غائب معلوم و
مجهول یا الف محذوفه را باز می آرند همچنین در متکلم این هر دو خواه ثقیله خواه خفیفه و بر همین قیاس در نهی
الظرف منه مبیع تا آخر مبیع در اصل مبیع بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند مبیع شد مبایع جمع
تکسیر ازان مبیع است مبیع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مبیع بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف علامت جمع تکسیر در
آوردند مبایع شد مبیّع تصغیر ازان مبیع است مبیع اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند رد
کردند بسوی اصلش که مبیع بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند مبییع
شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند
مبیّع شد والآلة منه مبیع الخ مبایع جمع تکسیر ازان مبیع است مبیع اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مبایع شد مبیّع تصغیر ازان مبیع است مبیع

اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا
یائے تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یائے تصغیر بود آن را کسره دادند مُبَيْيِت شد بعده دو حرف از یکجنس
بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مُبَيِّت شد و مُبَيِّتَة که جمع تکسیر مُبَيِّتَة است
تا وحدان را حذف کردند باقی برین قیاس مُبَيِّتَة تصغیر از آن مُبَيِّتَات مُبَيِّتَة اسم مکبّر بود
چون خواستند که اسم مکبّر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند
حرفی که مابعد یا تصغیر بود آن را کسره دادند مُبَيْيِت شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین
از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُبَيِّت شد مَبَايِع جمع تکسیر از آن مَبِيع است
مَبِيع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح
دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند بعده الف
ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُبَيِّيع شد مُبَيِّع تصغیر از آن مَبَايِع است مَبَايِع اسم
مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر
در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را
بیا بدل کردند مُبَيْيِيع شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول
را در دوم ادغام نمودند مُبَيِّيع شد بعده یای ثالث را حذف کردند مُبَيِّع شد افعل التفضیل منهم
أَبْيَع الخ أَبَايِع جمع تکسیر از آن أَبْيَع است أَبْيَع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی
که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند أَبَايِع شد أُبَيِّع تصغیر از آن أَبْيَع است أَبْيَع اسم مکبّر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند
حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند أُبَيْيِع شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین
حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند أُبَيِّع شد والمؤنث بِيعىٰ الخ
بِيعىٰ در اصل بُيْعىٰ بود ضمه یا را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا بِيعىٰ شد و در باقی دو همین

قیاس است صیغهٔ جمع تکسیر ازان مبنی است یعنی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مبنی بود حرف اول مضموم است ثانی را فتح داده الف جلنزا حذف کردند صیغهٔ مبنی التصغیر ازان مبنی است یعنی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مبنی بود حرف اول مضموم است ثانی را فتح داده سوم جا یای تصغیر در آوردند مبنی شد

صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف واوی از باب فَعِلَ یَفْعَلُ

اَلْخَوْف ترسیدن خَافَ یَخَافُ خَوْفاً فهو خَائِفٌ خَائِفَانِ خَائِفُوْنَ خَائِفَةٌ خَائِفَتَانِ خُوَّافٌ خُوَّفٌ خُوْفٌ خُوْفَاءُ خُوْفَانٌ خِوَافٌ خُوُوْفٌ خُوَيْفٌ خَائِفَةٌ خَائِفَتَانِ خَائِفَاتٌ خَوَائِفُ خُوَّفٌ خُوَيْفَةٌ وَخِيْفَ يُخَافُ خَوْفاً فذاک مَخُوْفٌ مَخُوْفَانِ مَخُوْفُوْنَ مَخُوْفَةٌ مَخُوْفَتَانِ مَخُوْفَاتٌ مَخَاوِيْفُ مُخَيِّفٌ لَمْ يَخَفْ لَمْ يُخَفْ لَا يَخَافُ لَا يُخَافُ لَنْ يَخَافَ لَنْ يُخَافَ الامر منه خَفْ لِتَخَفْ لِيَخَفْ لِيُخَفْ والنهی عنه لَا تَخَفْ لَا تُخَفْ لَا يَخَفْ لَا يُخَفْ والظرف منه مَخَافٌ مَخَافَانِ مَخَاوِفُ مُخَيِّفٌ والآلة منه مِخْوَفٌ مِخْوَفَانِ مَخَاوِفُ مُخَيِّفٌ مِخْوَفَةٌ مِخْوَفَتَانِ مَخَاوِفُ مُخَيِّفَةٌ مِخْوَافٌ مِخْوَافَانِ مَخَاوِيْفُ مُخَيِّيْفٌ افعل التفضیل منه أَخْوَفُ أَخْوَفَانِ أَخْوَفُوْنَ أَخَاوِفُ أُخَيِّفٌ والمؤنث منه خُوْفَى خُوْفَيَانِ خُوْفَيَاتٌ خُوَفٌ خُوَيْفَى خَافَ در اصل خَوِفَ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند خاف شد برین قیاس تا خِفْنَا خِفْنَ در اصل خَوِفْنَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و فا یا را حذف کردند خِفْنَ شد و برین قیاس است خِفْتَ تا خِفْنَا خِيفَ در اصل خُوِفَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند خِيفَ شد همین قیاس است تا خِيفَتَا خِفْنَ در اصل خُوِفْنَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل

کردند التقاء ساکنین شد میان یا و فا یا را حذف کردند خَفْنَ شد و همچنین است تا خِفْنَا مضارع

معلوم یَخَافُ یَخَافَانِ الخ یَخَافُ در اصل یَخْوَفُ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را

نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل

کردند یَخَافُ شد برین قیاس ست دیگر صیغها یَخَفْنَ در اصل یَخْوَفْنَ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن

حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن

واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف کردند یَخَفْنَ شد

و بر قیاس مضارع معلوم است مضارع معلوم تَخَفْنَ در اصل یَخَافُ بود چون لم جازمه در اول فعل

مضارع غائب در آمد آخرش را لم جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف

و فا الف را حذف کردند لَمْ یَخَفْ شد لَمْ یَخَافَا در اصل یَخَافَانِ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع غائب معلوم در آمد

آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لَمْ یَخَافَا گردید اسم فاعل خَائِفٌ در اصل خَاوِفٌ بود واو واقع

بعد الف اسم فاعل آن واو را بهمزه بدل کردند خَائِفٌ شد الخ خَافَةٌ جمع تکسیر از خَائِفٌ است خَائِفٌ اسم فاعل

بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که خَاوِفٌ بود حرف اول مفتوح

بود ثالث را نیز فتح داده الف وحدان را حذف کردند و عوض او تا در آخرش در آوردند خَوَفَةٌ شد

بعده واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند خَافَةٌ شد مَخُوفٌ در اصل مَخْوُوْفٌ بود ضمه

بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان هر دو واو نزد بعضی واو اول را حذف

کردند لان الثانی علامة والعلامة لا تحذف مَخُوفٌ شد بر وزن مَفُوْلٌ و نزد بعضی واو ثانی را حذف کردند

لانه زائدة والزائدة احق بالحذف مَخُوفٌ شد بر وزن مَفْعُلٌ بر همین قیاس باقی ست لَنْ یَخَافَ در اصل

یَخَافُ بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع معلوم در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی

نصب ظاهر گشت لَنْ یَخَافَ شد لَنْ یَخَافَا در اصل یَخَافَانِ بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع معلوم آمد آخرش

را نصب کرد علامت نصبی سقوط نون اعرابی شد لَنْ یَخَافَا گردید خَفْ را از تَخَافُ بنا کردند تا که علامت

استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حرف متحرک ماند امر چنان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند

علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف کردند خف شد
خافا را از تخافان بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر
بهان باشد بسکون آخر آخر ش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد خافا شد تعلیل
دوم خف در اصل اخوف بود ماخوذ از تخوف تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف
ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مفتوح بود همزه وصل بکسر اولش در آوردند امر بهان باشد بسکون
آخر آخر ش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اخوف گشت بعده واو متحرک ما قبل او حرف
صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت
آن واو را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف کردند اخف شد بعده
بحرکت خا استغنا از همزه وصل حاصل شد همزه را نیز حذف کردند خف شد خافا در اصل اخوفا بود ماخوذ از
تخوفان تا که علامت استقبال بود آخر خفن در اصل اخوفن بود ماخوذ از تخوفن تا که علامت استقبال بود آن را
حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مفتوح بود همزه وصل بکسر اول
او در آوردند امر بهان باشد بسکون آخر آخر ش را چیزی نکردند زیرا که مبنی است بعده واو متحرک ما قبل او
حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح
گشت آن واو را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف کردند اخفن شد
بعده بحرکت خا از همزه وصل مستغنی شدند همزه را نیز حذف کردند خفن شد بنون تاکید ثقیله خافن
خافانِّ خافُنَّ خافِنَّ خافانِّ خَفْنانِّ خافَنَّ در اصل خَفْ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد ما قبل نون تاکید ثقیله
مبنی بر فتح گشت الف محذوفه را باز آوردند بعدم قاعده الحذف علیها خافَنْ شد با نون خفیفه
خافُنْ خافِنْ تثنیه و جمع مؤنث با نون خفیفه نیامده و تعلیل نون خفیفه بر قیاس نون ثقیله است
الظرف منه مخاف آلة مخاف در اصل مخوف بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت
واو را نقل کرده بما قبل دادند بعده واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را با الف
بدل کردند مخاف شد و باقی تعلیلات اسم آلة و غیره از ما سبق بر می آیند ناقص واوی از

باب فَعَلَ یَفْعُلُ الدُّعاءُ والدَّعوۃُ خواندن دَعَا یَدْعُو دُعَاءً وَدَعْوَۃً وَدَعْوٰی فهو داعٍ داعِیانِ داعُونَ دُعاۃٌ دُعاءٌ دُعًی دُعِیٌّ دُعَواءُ دُعْوانٌ دِعاءٌ دُعِیٌّ دَوِیعٌ داعِیَۃٌ داعِیَتانِ داعِیاتٌ دَواعٍ دُعًی دُوَیْعِیَۃٌ وَدُعِیَ یُدْعٰی دُعَاءً دَعْوَۃً دَعْوٰی فذاک مَدْعُوٌّ مَدْعُوَّانِ مَدْعُوُّونَ مَدْعُوَّۃٌ مَدْعُوَّتانِ مَدْعُوَّاتٌ مَدَاعِیُّ مُدَیْعِیٌّ مُدَیْعِیَّۃٌ لَمْ یَدْعُ لَمْ یُدْعَ لا یَدْعُو لا یُدْعٰی لَنْ یَدْعُوَ لَنْ یُدْعٰی الامر منه اُدْعُ لِیُدْعَ لِیَدْعُ لِیُدْعَ والنهی عنه لا تَدْعُ لا تُدْعَ لا یَدْعُ لا یُدْعَ والظرف منه مَدْعًی مَدْعَیانِ مَدَاعٍ مُدَیْعٍ والآلۃ منه مِدْعًی مِدْعَیانِ مَدَاعٍ مُدَیْعٍ مِدْعاۃٌ مِدْعاتانِ مَدَاعٍ مُدَیْعِیَۃٌ مِدْعاءٌ مِدْعاءانِ مَدَاعِیُّ مُدَیْعِیٌّ افعل التفضیل منه اَدْعٰی اَدْعَیانِ اَدْعَوْنَ اَدَاعٍ اُدَیْعٍ والمؤنث منه دُعْوٰی دُعْوَیانِ دُعْوَیاتٌ دُعًی دُعًی ماضی معلوم دَعَا دَعَوَا دَعَوْا دَعَتْ دَعَتَا دَعَوْنَ دَعَوْتَ دَعَوْتُما دَعَوْتُمْ دَعَوْتِ دَعَوْتُما دَعَوْتُنَّ دَعَوْتُ دَعَوْنا ماضی مجهول دُعِیَ دُعِیَا دُعُوْا دُعِیَتْ دُعِیَتا دُعِیْنَ دُعِیْتَ دُعِیْتُما دُعِیْتُمْ دُعِیْتِ دُعِیْتُما دُعِیْتُنَّ دُعِیْتُ دُعِیْنا مضارع معلوم یَدْعُو یَدْعُوانِ یَدْعُونَ تَدْعُو تَدْعُوانِ یَدْعُونَ تَدْعُو تَدْعُوانِ تَدْعُونَ تَدْعِینَ تَدْعُوانِ تَدْعُونَ اَدْعُو نَدْعُو مضارع مجهول یُدْعٰی یُدْعَیانِ یُدْعَوْنَ تُدْعٰی تُدْعَیانِ یُدْعَیْنَ تُدْعٰی تُدْعَیانِ تُدْعَوْنَ تُدْعَیْنَ تُدْعَیانِ تُدْعَیْنَ اُدْعٰی نُدْعٰی دَعَا دراصل دَعَوَ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند دَعَا شد دَعَوْا دراصل دَعَوُوْا بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف وواو الف را حذف کردند دَعَوْا شد دَعَتْ دراصل دَعَوَتْ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف وتا الف را حذف کردند دَعَتْ شد دَعَتَا دراصل دَعَوَتَا بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف وتا الف حقیقۃً ساکن وتا حکماً ساکن الف را حذف

بدل کردند دُعِیَ شد دُعِیَا در اصل دُعِوَا بود واو واقع شد بعد از کسرهٔ آن واو را بیا بدل کردند دُعِیَا شد
دُعُوْا در اصل دُعِوُوْا بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُعِیُوْا شد ضمه بر یا ثقیل بود
نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف
کردند دُعُوْا شد دُعِیَتْ در اصل دُعِوَتْ بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُعِیَتْ شد
دُعِیَتَا در اصل دُعِوَتَا بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُعِیَتَا شد دُعِیْنَ در اصل
دُعِوْنَ بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند دُعِیْنَ شد تا دُعِیْنَا همین تعلیل است
مضارع معلوم یَدْعُوْ در اصل یَدْعُوُ بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند یَدْعُوْ شد یَدْعُوَانِ بر اصل
خود است یَدْعُوْنَ در اصل یَدْعُوُوْنَ بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان هر دو واو
واو اول را حذف کردند یَدْعُوْنَ شد تَدْعُوْ در اصل تَدْعُوُ بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند تَدْعُوْ شد تَدْعُوَانِ یَدْعُوَانِ
بر اصل خود اند تعلیل تَدْعُوْنَ یَدْعُوْنَ یکیست تَدْعِیْنَ در اصل تَدْعُوِیْنَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل
دادند بعد سلب حرکت ماقبل واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد
میان هر دو یا یا اول را حذف کردند تَدْعِیْنَ شد تَدْعُوَانِ تَدْعُوْنَ بر اصل خود اند تعلیل اَدْعُوْ نَدْعُوْ مانند
تعلیل یَدْعُوْ و تَدْعُوْ است **مضارع مجهول** یُدْعٰی در اصل یُدْعَوُ بود واوی بود در کلمه ثالث چون
رابع گشت و ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
کردند یُدْعٰی شد یُدْعَیَانِ در اصل یُدْعَوَانِ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت و ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند یُدْعَیَانِ شد یُدْعَوْنَ در اصل یُدْعَوُوْنَ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت و ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند یُدْعَیُوْنَ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو
الف را حذف کردند یُدْعَوْنَ شد تعلیل تُدْعٰی نُدْعٰی اُدْعٰی یکیست و تعلیل یُدْعَیَانِ تُدْعَیَانِ یکیست یُدْعَیْنَ در اصل یُدْعَوْنَ
بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت و ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُدْعَیْنَ شد تعلیل تُدْعَوْنَ
و یُدْعَوْنَ یکیست تُدْعَیْنَ در اصل تُدْعَوِیْنَ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند تُدْعَیِیْنَ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را

له صیغه جمع مؤنث غائب ۱۲ سه صیغه جمع مؤنث غائب ۱۲

حذف کردند تَعِدْنَ عِدْنَ شد تعلیل تَعِدْ عِدْ بیست وتعلیل ادْعُ ادْعُ بیست اسم فاعل داعٍ در اصل داعِوٌ بود

واو واقع شد بعد از کسرهٔ آن واو را بیا بدل کردند داعِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین

شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند داعٍ شد داعِیانِ در اصل داعِوانِ بود واو واقع شد بعد از کسرهٔ آن واو

را بیا بدل کردند داعِیانِ شد داعُونَ در اصل داعِوُونَ بود واو واقع شد بعد از کسرهٔ آن واو را بیا بدل کردند

داعِیُونَ شد ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد

میان یا و واو یا را حذف کردند داعُونَ شد دُعاةٌ جمع تکسیر از آن داعٍ است داعٍ اسم وحدان بود چون خواستند

که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرف اول مفتوح ست ثالث را

فتح دادند و الف وحدان را حذف کرده عوض او تا در آخرش در آوردند دُعَوَةٌ شد بعده واو متحرک

ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند دُعاةٌ شد بعده فتحهٔ دال را بالضمه بدل کردند تا ملتبس نشود

بصَلاةٌ و قَناةٌ که ایشان مفرد اند نه جمع دُعاةٌ شد دُعاءٌ جمع تکسیر از آن داعٍ است داعٍ اسم وحدان بود

چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرف اول را ضمه دادند

ثالث را مشدد ساخته فتحه دادند بعد از مشدد الف جمع تکسیر در آوردند الف وحدان را حذف کردند

دُعّاوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف پیش از و ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دُعّایٌ شد بعده یا واقع

شد بر طرف و پیش از و الف اسم فاعل بود آن یا را بهمزه بدل کردند دُعّاءٌ شد دُعّیٌ جمع تکسیر از آن داعٍ

است داعٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ

بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته فتحه دادند الف وحدان را حذف کردند دُعَّوٌ

شد بعده واو واقع شد در اسم متمکن بر طرف پیش از و ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دُعَّیٌ شد

بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دُعًّی شد دُعًّی

جمع تکسیر از آن داعٍ است داعٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد

کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را سکون ساخته الف وحدان را حذف

کردند دُعْوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف در اسم متمکن پیش از و ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دُعْیٌ

شد دُعَوَاءُ جمع تکسیر از آن داعٍ است که داعٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را فتحه در آخرش الف ممدوده
در آورده الف وحدان را حذف کردند دُعَوَاءُ شد دُعَوَاتٌ جمع تکسیر از آن داعٍ است که داعٍ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرف اول را ضمه
دادند ثالث را سکون و رابع را مفتوح ساخته در آخرش الف و نون مزیدتان در آورده الف
وحدان و تنوین تمکن را حذف کردند دُعْوَانٌ شد دِعَاءٌ جمع تکسیر از آن داعٍ است که داعٍ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرف اول را کسره
دادند ثالث را فتحه بعد از حرف ثالث الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند دِعَاوٌ
شد بعده واو واقع شد بر طرف پس از الف زائده آن واو را بهمزه بدل کردند دِعَاءٌ شد دُعِيٌّ جمع
تکسیر از آن داعٍ است که داعٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که داعِوٌ بود حرف اول و ثالث را ضم دادند بعد ثالث واو ساکنه در آورده الف وحدان را
حذف کردند دُعُوْوٌ شد بعده واو واقع شد در اسم متمکن بر طرف و پیش از و ضمه بود آن واو را بیا بدل
کردند دُعُوْيٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام
کردند دُعُيٌّ شد بعده ضمه عین را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا دُعِيٌّ شد و نزد بعضی ضمه اول را
نیز بکسره بدل کردند از جهت مناسبت ما بعد دِعِيٌّ شد دُوَيْعٍ تصغیر از آن داعٍ است که داعٍ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت
نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند دُوَيْعِوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف و پیش
از و کسره بود آن واو را بیا بدل کردند دُوَيْعِيٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند دُوَيْعٍ شد دَاعِيَةٌ الخ دَاعِيَةٌ در اصل دَاعِوَةٌ بود واو واقع شد بعد از کسره آن
واو را بیا بدل کردند دَاعِيَةٌ شد دَاعِيَتَانِ در اصل دَاعِوَتَانِ بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دَاعِيَتَانِ
شد دَاعِيَاتٌ در اصل دَاعِوَاتٌ بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دَاعِيَاتٌ شد دَوَاعٍ جمع تکسیر

ازان کداعیة است کہ لعیة اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش کہ کداعوة بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحہ بدل
کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردہ تای وحدان را حذف کردند کداعو شد بعدہ واو واقع شد بر طرف
ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند کداعی شد ضمہ بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان
یا و تنوین یا را حذف کردند کداع شد دُعًی جمع تکسیر ازان داعیة است داعیة اسم وحدان بود چون
خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ داعیة بود حرف اول را ضمہ
دادند ثالث را مشدد ساختہ فتحہ دادند الف تا وحدان را حذف کردند دُعَوٌّ شد بعدہ واو واقع شد
بر طرف ماقبل او ضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند دُعَیٌّ شد بعدہ یا متحرک ماقبل او مفتوح آن
یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند دُعًی شد
دُوَیعِیَة تصغیر ازان داعیة است داعیة اسم مکبر بود چون خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش کہ داعیة بود حرف اول را ضمہ دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحہ بدل کردند سوم جا
یای تصغیر در آوردند دُوَیعِوَة شد بعدہ واو واقع شد بعد از کسرہ آن واو را بیا بدل کردند دُوَیعِیَة شد اسم مفعول
مَدْعُوٌّ مَدْعُوَّانِ مَدْعُوُّونَ مَدْعُوٌّ در اصل مَدْعُوْوٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمہ بہم آمدند و ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند مَدْعُوٌّ شد تا آخر مَدَاعِیّ جمع تکسیر ازان مَدْعُوٌّ است مَدْعُوٌّ اسم وحدان بود
چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ مَدْعُوْوٌ بود حرف اول مفتوح است
ثانی را فتحہ دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی کہ مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسرہ دادند مَدَاعِوْوٌ
شد بعدہ واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیْوٌ شد واو و یای بود در کلمہ ثالث چون [illegible]
گشت پیش از و ضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیّ شد دو حرف از یکجنس بہم آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَدَاعِیّ شد مُدَیْعِیّ تصغیر ازان مَدْعُوٌّ است مَدْعُوٌّ اسم مکبر بود چون
خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ مَدْعُوْوٌ بود حرف اول را ضمہ دادند ثانی را فتحہ
سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی کہ مابعد یای تصغیر بود آن را کسرہ دادند مُدَیْعِوْوٌ شد بعدہ واو ساکن ماقبل او

مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِوٌ شد بعده واوی بود در کلمهٔ ثالث چون مضاعف گشت
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدَیْعِیٌّ شد مَدْعُوَّةٌ مَدْعُوَّتَانِ مَدْعُوَّاتٌ
مُدَیْعِیَّةٌ در اصل مُدَیْعِوَةٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول
را در دوم ادغام کردند مُدَیْعِیَّةٌ شد تا آخر مَدَاعِیُّ جمع تکسیر از آن مَدْعُوَّةٌ است مَدْعُوَّةٌ اسم وحدان بود چون خواستند
یعنی تا مدعوات
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعُوَّةٌ بود حرف اول مفتوح ثانی را نیز فتحه دادند سوم
جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَدَاعِوُّ شد بعده واو ساکن ماقبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیُو شد بعده واوی واقع شد در موضع ششم و ماقبل او ضمه نبود آن واو
را بیا بدل کردند مَدَاعِیُیٌ شد دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مَدَاعِیٌّ شد تاء وحدان را حذف کردند مَدَاعِیُّ شد مُدَیْعِیَّةٌ تصغیر از آن مَدْعُوَّةٌ است مَدْعُوَّةٌ اسم مکبر بود
بدون تنوین را نیز
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعُوَّةٌ بود حرف اول را ضمه دادند
ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُدَیْعِوَّةٌ شد بعده
واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیْوَةٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل ضمه آن
نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیَیَةٌ شد دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند مُدَیْعِیَّةٌ شد لَمْ یَدْعُ لَمْ یَدْعُوَا لَمْ یَدْعُوا تا آخر لَمْ یَدْعُ در اصل یَدْعُو بود چون لم جازمه در
اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرف علت شد لَمْ یَدْعُ گردید لَنْ یَدْعُوَ
در اصل یَدْعُو بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کردند علامت نصبی
تقدیری گشت لَنْ یَدْعُوَ شد و در تثنیه و جمع نون اعرابی دور می شود اُدْعُ را از تَدْعُو بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مضموم بود همزهٔ وصل
بضم در اولش در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد
اُدْعُ گشت با نون ثقیله اُدْعُوَنَّ اُدْعُوَانِّ اُدْعُنَّ اُدْعِنَّ اُدْعُوَانِّ اُدْعُونَانِّ اُدْعُوَنَّ در اصل اُدْعُ

بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد واو را که محذوف شده بود باز آوردند التقای ساکنین شد
میان واو و نون مدغم واو را حرکت فتحه دادند زیرا که ماقبل نون ثقیله مبنی بر فتح می باشد لَتُدْعَوَنَّ
شد لَتُدْعَيِنَّ لَتُدْعَيَانِّ لَتُدْعَوُنَّ لَتُدْعَيِنَّ لَتُدْعَيَانِّ لَتُدْعَيْنَانِّ لَتُدْعَوُنَّ در اصل لَتُدْعَوْ بود
چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد التقای ساکنین شد میان واو و نون مدغم واو را حرکت ضمه دادند
بعدم تحمّل ماقبلها لَتُدْعَوُنَّ شد لَتُدْعَيِنَّ در اصل لَتُدْعَيْ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد التقای
ساکنین شد میان یا و نون مدغم یا را حرکت کسره دادند بعدم کسرة ماقبلها لَتُدْعَيِنَّ شد و بر این قیاس
است در مجهولهای دیگر **الظرف منه** مَدْعًى که مَدْعًى در اصل مَدْعَوٌ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت و پیش از وی ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدْعَيٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مَدْعًى شد
مَدْعَيَانِ در اصل مَدْعَوَانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند مَدْعَيَانِ شد مَدَاعٍ جمع تکسیر از آن مَدْعًى است مَدْعًى اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعَوٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَدَاعِوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِيٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَدَاعٍ شد مُدَيْعٍ تصغیر از آن مَدْعًى است مَدْعًى اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَدْعَوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم
جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مُدَيْعِوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَيْعِيٌ شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان
یا و تنوین یا را حذف کردند مُدَيْعٍ شد **والآلة منه** مِدْعًى آخر مِدْعًى در اصل مِدْعَوٌ بود واوی بود در کلمهٔ
ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مِدْعَيٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مِدْعًى شد

مُدْعَيَانِ در اصل مُدْعَوَانِ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت وماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند مُدْعَيَانِ شد مَدَاعٍ جمع تکسیر ازان مُدْعًى است مُدْعًى اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُدْعَوٌ بود حرف اول وثانی را فتحه دادند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مَدَاعِوٌ شد بعده واو واقع شد بطرف
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِيٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین
شد میان یا وتنوین یا را حذف کردند مَدَاعٍ شد مُدَيْعٍ تصغیر ازان مُدْعًى است مُدْعًى اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُدْعَوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم
جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُدَيْعِوٌ شد بعده واو واقع شد بطرف
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَيْعِيٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین
شد میان یا وتنوین یا را حذف کردند مُدَيْعٍ شد مُدْعَاةٌ تا آخر مُدْعَاةٌ در اصل مُدْعَوَةٌ بود واوی بود در کلمه
ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدْعَيَةٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او
مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مُدْعَاةٌ شد مُدْعَاتَانِ در اصل مُدْعَوَتَانِ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع
گشت وماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدْعَيَتَانِ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند مُدْعَاتَانِ شد مَدَاعٍ جمع تکسیر ازان مُدْعَاةٌ است مُدْعَاةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُدْعَوَةٌ بود حرف اول وثانی را فتحه دادند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند بعده واو واقع شد در موضع
چهارم وماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِيَةٌ شد تا وحدان را حذف کردند مَدَاعِيٌ شد بعده
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا وتنوین یا را حذف کردند مَدَاعٍ شد مُدَيْعِيَةٌ
تصغیر ازان مُدْعَاةٌ است مُدْعَاةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که
[illegible] را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را

مُدُعُوْيٌ شد مُدْعَاوٌ در اصل مِدْعَاوٌ بود واو واقع شد بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
مِدْعَایٌ شد بعده یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مِدْعَاءٌ شد مِدْعَاءَانِ اصل
مِدْعَاوَانِ بود واو واقع شد مضاعدًا ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مِدْعَایَانِ گشت بعده
یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مِدْعَاءَانِ شد مَدَاعِیُّ جمع تکسیر از آن مِدْعَاءٌ است
مِدْعَاءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِدْعَاوٌ
حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَدَاعِیْوٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه
بهم آمدند اول ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مَدَاعِیٌّ شد مُدَیْعِیٌّ تصغیر از آن مِدْعَاءٌ است
اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِدْعَاوٌ بود حرف اول را ضمه
دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف
ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُدَیْعِیْوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف ما قبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیْیٌ شد دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در
دوم ادغام کردند مُدَیْعِیٌّ شد **افعل التفضیل** مِنْهُ اَدْعٰی الخ اَدْعٰی در اصل اَدْعَوُ بود واو اوی بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَدْعَیُ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را با الف بدل کردند اَدْعٰی شد اَدْعَیَانِ در اصل اَدْعَوَانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت
ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَدْعَیَانِ شد اَدْعَوْنَ در اصل اَدْعَیُوْنَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَدْعَیُوْنَ شد بعده یا متحرک ما قبل او
مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند اَدْعَوْنَ شد
اَدَاعٍ جمع تکسیر از آن اَدْعٰی است اَدْعٰی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد
کردند بسوی اصلش که اَدْعَوُ بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در
آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَدَاعِوُ شد بعده واو واقع شد بر طرف ما قبل او ضمه نبود

آن واو را بیا بدل کردند ادعی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند و عوض او
تنوین در آخرش در آوردند ادعی شد ادیعی تصغیر از ان ادعی است ادعی اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که ادعو بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم
جا یای تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند ادیعو شد واو واقع شد بر طرف
ماقبل او ضمه نبود آن واو را یا بدل کردند ادیعی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را حذف
کردند و عوض او تنوین در آخرش در آوردند ادیع شد دعاوی آخر دعاوی جمع تکسیر از ان دعوی است دعوی
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم است ثانی را
فتحه دادند و الف وحدان را حذف کردند دعاو شد بعده واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را
بالف بدل کردند دعای شد دعیبی تصغیر از ان دعوی است دعوی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر
را مصغر کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتحه دادند سوم جا یای تصغیر در آوردند دعیوی شد
بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام
نمودند دعیی شد **ناقص یائی از باب فعل یفعل** الرمی و الرمایة تیر انداختن و
دشنام دادن رمی یرمی رمیا فهو رام رامیان رامون رماة رماء رمی رمی رمیاء
رمیان رمی رماء رامی ورام رامیة رامیتان رامیات رام ورامی ودمی دمیة
ورمی یرمی رمیا فذاک مرمی مرمیان مرمیون مراحی مرمی مرمیة مرمیتان
مرمیات مرامی مریمیة لم یرم لم یرمیا لا یرمی لا یرمی لن یرمی لن یرمی الامر منه
ارم لیرم لا یرم لا ترم والنهی عنه لا ترم لا یرم لا یرم والظرف منه مرمی مرمیان مرمیات
مرام ومریمی والآلة منه مرمی مرمیان مرام ومریمیة مرماة مرماتان مرام ومریمیة
مرماء مرماءان مرامی ومریمی افعل التفضیل منه ارمی ارمیان ارمون ارام واریم
والمؤنث منه رمی رمیان رمیات رمی ورمی ماضی معلوم رمی رمیا رموا رمت
رمتا رمین الخ ماضی مجهول رمی رمیا رموا رمیت الخ مضارع معلوم یرمی یرمیان

يَرْمُوْنَ تَرْمِيْ تَرْمِيَانِ يَرْمِيْنَ تَرْمِيْ تَرْمِيَانِ تَرْمُوْنَ تَرْمِيْنَ تَرْمِيَانِ تَرْمِيْنَ اَرْمِيْ
نَرْمِيْ مضارع مجهول يُرْمٰى يُرْمَيَانِ يُرْمَوْنَ تُرْمٰى تُرْمَيَانِ يُرْمَيْنَ تُرْمٰى تُرْمَيَانِ
تُرْمَوْنَ تُرْمَيْنَ تُرْمَيَانِ تُرْمَيْنَ اُرْمٰى نُرْمٰى رَمٰى در اصل رَمَيَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند رَمٰى شد رَمَوْا در اصل رَمَيُوْا بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند رَمَوْا شد رَمَتْ در اصل
رَمَيَتْ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
و تا الف را حذف کردند رَمَتْ شد رَمَتَا در اصل رَمَيَتَا بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل
کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف حقیقةً ساکن و تا حکماً ساکن الف را حذف کردند
رَمَتَا شد باقی بر اصل خود است ماضی مجهول رُمُوْا در اصل رُمِيُوْا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل
دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند رُمُوْا شد باقی
بر اصل خود اند مضارع معلوم يَرْمِيْ در اصل يَرْمِيُ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند يَرْمِيْ شد يَرْمِيَانِ بر اصل
خود است يَرْمُوْنَ در اصل يَرْمِيُوْنَ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل بعده
التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند يَرْمُوْنَ شد تَرْمِيْ مانند يَرْمِيْ است تَرْمُوْنَ مانند يَرْمُوْنَ است
تَرْمِيْنَ در اصل تَرْمِيِيْنَ بود کسره بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یا اول
را حذف کردند تَرْمِيْنَ شد تعلیل دوم تَرْمِيْنَ در اصل تَرْمِيِيْنَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل
دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یا اولی را حذف کردند تَرْمِيْنَ
شد اَرْمِيْ نَرْمِيْ مانند يَرْمِيْ است مضارع مجهول يُرْمٰى در اصل يُرْمَيُ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند يُرْمٰى شد تُرْمٰى اُرْمٰى نُرْمٰى مانند يُرْمٰى است يُرْمَيَانِ تُرْمَيَانِ بر اصل
خود اند يُرْمَوْنَ در اصل يُرْمَيُوْنَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان الف و واو الف را حذف کردند يُرْمَوْنَ شد تُرْمَوْنَ مانند يُرْمَوْنَ است يُرْمَيْنَ و تُرْمَيْنَ
بر اصل خود اند صیغه واحده مؤنث مخاطبه تُرْمَيْنَ در اصل تُرْمَيِيْنَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را

بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف یا الف را حذف کردند تو مبین شد
اسم فاعل در اصل بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان
یا و تنوین یا را حذف کردند شد بر اصل خود است در اصل بود ضمه بر یا
ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را
حذف کردند شد باقی بر اصل خود اند جمع تکسیر ازان اسم است اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که بود حرف اول مفتوح است
ثالث و رابع را نیز فتحه دادند و الف وحدان را حذف کردند عوض او تا در آخرش در آوردند شد
بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند شد بعده فتحه را را با ضمه بدل کردند تا
ملتبس نشود بصله که ایشان مفرد اند جمع شد بعضی حرف اول را ضمه دادند ثالث را فتحه تا در
آخرش در آورده الف وحدان را حذف کردند شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با
بدل کردند شد جمع تکسیر ازان اسم است اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته
فتحه دادند بعد مشدد الف جمع تکسیر در آوردند و الف وحدان را حذف کردند شد بعده یا
واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند شد جمع تکسیر ازان اسم است
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که بود حرف
اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته فتحه دادند و الف وحدان را حذف کردند شد بعده
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف
را حذف نمودند شد جمع تکسیر ازان اسم است اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را سکون ساخته
الف وحدان را حذف کردند شد ... است لیکن بسوی اصل رد کنند
... جمع تکسیر ازان اسم است اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند

رد کردند بسوی اصلش که [illegible] بود حرف اول را کسره دادند ثالث را فتحه بعد ثالث الف جمع
تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند [illegible] شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف [illegible]
آن یا را بهمزه بدل کردند [illegible] شد [illegible] جمع تکسیر ازان کدام است کدام اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که کدام بود حرف اول و ثالث را ضمه دادند
بعد ثالث واو سکون در آورده الف وحدان را حذف کردند [illegible] شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین
حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند [illegible] شد بعده ضمه میم را بکسره بدل
کردند برای مناسبت یا [illegible] شد و نزد بعضی ضمه رای را نیز بکسره بدل کردند از جهت مناسبت
ما بعد [illegible] شد [illegible] تصغیر ازان کدام است کدام اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد
کردند بسوی اصلش که [illegible] بود حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه
بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند [illegible] شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند [illegible] شد [illegible] جمع تکسیر ازان [illegible] است [illegible] اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود آنرا بحال خود داشتند ثانی قابل حرکت نبود
آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند تای وحدان را حذف کردند [illegible] شد
بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند [illegible] شد
[illegible] جمع تکسیر ازان کدام است کدام اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف
اول را ضمه دادند و ثالث را مشدد ساختند فتحه دادند الف تای وحدان را حذف کردند [illegible] شد بعده یا متحرک
ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند
[illegible] شد [illegible] تصغیر ازان کدام است کدام اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند
و ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر آوردند [illegible] شد اسم مفعول
[illegible] در اصل [illegible] بود واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام
کردند [illegible] شد بعده ضمه میم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا [illegible] شد الی آخره [illegible]

جمع تکسیر ازان مَرْمِیٌّ است مَرْمِیٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد
کردند بسوی اصلش که مَرْمُوْيٌ بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند
حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مَرَامِيْيٌ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَرَامِيٌّ
شد مُرَيْمِيٌّ تصغیر ازان مَرْمِیٌّ است مَرْمِیٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مَرْمُوْيٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفی که مابعد یای
تصغیر بود آنرا کسره دادند مُرَيْمِوْيٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُرَيْمِيْيٌ
بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُرَيْمِيٌّ شد
مَرْمِيَّةٌ الخ مَرَامِيُّ جمع تکسیر ازان مَرْمِيَّةٌ است مَرْمِيَّةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْمُوْيَةٌ بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع
تکسیر درآوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن
واو را بیا بدل کردند مَرَامِيْيَةٌ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود
اول را در دوم ادغام کردند مَرَامِيَّةٌ شد تای وحدان را نیز حذف کردند و تنوین را برای منع صرف مَرَامِيُّ گردید
مُرَيْمِيَّةٌ تصغیر ازان مَرْمِيَّةٌ است مَرْمِيَّةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْمُوْيَةٌ
بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را
کسره دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُرَيْمِيْيَةٌ شد دو حرف از یک جنس
بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مُرَيْمِيَّةٌ شد الامر منه اِرْمِ اِرْمِيَا اِرْمُوْا
اِرْمِيْ الخ اِرْمِ را از تَرْمِيْ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند
نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه وصل بکسر در اولش درآوردند اِرْمِيْ همان باشد بسکون آخر حرف
را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد اِرْمِ شد الظرف منه مَرْمًى در اصل مَرْمَيٌ بود یا
متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف

له پس اول تنوین را نیز برای منع صرف حذف کردند مَرَامِيُّ شد ۱۲ مرامی

کردند مَرْمِیٌّ شد مُکَنَّبان در اصل خود است مَرَامِیُّ جمع تکسیر از آن مَرْمِیٌّ است مَرْمِیٌّ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْمِيٌّ بود حرف اول
مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را
کسره دادند مَرَامِيُّ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند
مَرَامٍ شد مُرَيْمِيٌّ تصغیر از آن مَرْمِيٌّ است مَرْمِيٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مَرْمِيٌّ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر
بود آن را کسره دادند مُرَيْمِيٌّ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند مُرَيْمٍ شد **والآلة منه** مِرْمًى الخ مِرْمًى در اصل مِرْمَيٌ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مِرْمًى شد
مِرْمَاةٌ مِرْمَاةٌ در اصل مِرْمَيَةٌ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مِرْمَاةٌ شد مِرْمَاتَانِ
در اصل مِرْمَيَتَانِ بود یا متحرک مابعد او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مِرْمَاتَانِ شد مَرَامٍ جمع تکسیر از آن مِرْمَاةٌ
مِرْمَاةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحه دادند
سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره داد
بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَرَامِيَةٌ شد بعده تا وحدان را حذف کردند مَرَامِيٌّ
گشت ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَرَامٍ شد مُرَيْمِيَةٌ
تصغیر از آن مِرْمَاةٌ است مِرْمَاةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه
سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل
او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُرَيْمِيَةٌ شد مِرْمَاءٌ الخ مِرْمَاءٌ در اصل مِرْمَايٌ بود یا واقع شد بعد الف زائده
آن یا را بهمزه بدل کردند مِرْمَاءٌ شد مِرْمَاءَانِ در اصل مِرْمَايَانِ بود یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بهمزه
بدل کردند مِرْمَاءَانِ شد مَرَامِيُّ جمع تکسیر از آن مِرْمَاءٌ است مِرْمَاءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِرْمَايٌ بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند

حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل
کردند قُرَامِیْیٌ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند قَرَامِیٌّ شد قُرَیْمِیٌّ تصغیر ازان قُرْمَاءُ است قُرْمَاءُ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که قُرْمَلَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای
تصغیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند قُرَیْمِیْیٌ شد بعده
دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند قُرَیْمِیٌّ شد

فصل افعل التفضیل

منه اَثْرَمِی الخ اَثْرَمِی در اصل اَثْرَمَیُ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با لف بدل کردند اَثْرَمَا شد اَثْرَمَیَانِ
بر اصل خود است اَثْرَمُوْنَ در اصل اَثْرَمَیُوْنَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با لف بدل کردند التقای ساکنین
شد میان الف و واو الف را حذف کردند اَثْرَمُوْنَ شد اَدَاهِمٌ جمع تکسیر ازان اَدْهَمٌ است اَدْهَمٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اَدْهَمٌ بود حرف اول مفتوح بود
ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند اَدَاهِمٌ
شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و عوض او تنوین در آخرش در آوردند التقای ساکنین شد میان یا
و تنوین یا را حذف کردند اَدَاهِمٌ شد اُدَیْهِمٌ تصغیر ازان اَدْهَمٌ است اَدْهَمٌ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که اَدْهَمٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی
که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند اُدَیْهِمٌ شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و عوض او تنوین در آخرش در آوردند
التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند اُدَیْهِمٌ شد [illegible] الخ [illegible] بر اصل خود است [illegible] در اصل
[illegible] بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده ماقبل دادند بعده اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند [illegible] شد [illegible] است [illegible] جمع تکسیر ازان [illegible] است [illegible]
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم بود ثانی را فتحه دادند الف [illegible]
را حذف کردند [illegible] یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با لف بدل کردند [illegible] شد [illegible] تصغیر ازان [illegible] است [illegible] اسم مکبّر
بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغر کنند حرف اول مضموم بود ثانی را فتحه دادند سوم جا یای تصغیر در آوردند بعده

دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند راضیّ شد

ناقص واوی از باب فَعِلَ یَفْعَلُ الرِّضٰی والرِّضاءُ والرِّضوانُ خوشنود شدن

رَضِیَ یَرْضٰی رِضًا و رِضاءً و رِضوانًا فهو راضٍ راضِیانِ راضُونَ رُضاةٌ رُضًّا
رُضًّی رُضِیٌّ رُضَواءُ رُضْوانٌ رِضاءٌ رُضِیٌّ رُوَیْضٍ راضِیَةٌ راضِیَتانِ راضِیاتٌ
رَواضٍ رُضًّی رُوَیْضِیَةٌ و رُضِیَ یُرْضٰی رِضًا و رِضاءً و رِضْوانًا فذاک مَرْضِیٌّ مَرْضِیّانِ
مَرْضِیُّونَ مَرْضِیَّةٌ مَرْضِیَّتانِ مَرْضِیّاتٌ مَراضِیُّ مُرَیْضِیٌّ مُرَیْضِیَّةٌ لم یَرْضَ لم یُرْضَ لا یَرْضٰی
لا یُرْضٰی لن یَرْضٰی لن یُرْضٰی الامر منه اِرْضَ لِتُرْضَ لِیَرْضَ لِیُرْضَ والنهی عنه لا تَرْضَ لا تُرْضَ
لا یَرْضَ لا یُرْضَ والظرف منه مَرْضًی مَرْضَیانِ مَراضٍ مُرَیْضٍ والآلة منه مِرْضًی مِرْضَیانِ
مَراضٍ مُرَیْضٍ مِرْضاةٌ مِرْضاتانِ مَراضٍ مُرَیْضِیَةٌ مِرْضاءٌ مِرْضاءانِ مَراضِیُّ
مُرَیْضِیٌّ افعل التفضیل منه اَرْضٰی اَرْضَیانِ اَرْضَونَ اَراضٍ اُرَیْضٍ والمؤنث منه
رُضْیٰی رُضْیَیانِ رُضْیَیاتٌ رُضًی رُضَیّٰی ماضی معلوم رَضِیَ رَضِیا رَضُوا
رَضِیَتْ رَضِیَتا رَضِینَ رَضِیتَ رَضِیتُما رَضِیتُمْ رَضِیتِ رَضِیتُما رَضِیتُنَّ
رَضِیتُ رَضِینا ماضی مجهول رُضِیَ رُضِیا رُضُوا رُضِیَتْ رُضِیَتا رُضِینَ رُضِیتَ
رُضِیتُما رُضِیتُمْ رُضِیتِ رُضِیتُما رُضِیتُنَّ رُضِیتُ رُضِینا مضارع معلوم یَرْضٰی یَرْضَیانِ
یَرْضَوْنَ تَرْضٰی تَرْضَیانِ یَرْضَیْنَ تَرْضٰی تَرْضَیانِ تَرْضَوْنَ تَرْضَیْنَ تَرْضَیانِ تَرْضَیْنَ اَرْضٰی
نَرْضٰی مضارع مجهول یُرْضٰی یُرْضَیانِ یُرْضَوْنَ تُرْضٰی تُرْضَیانِ یُرْضَیْنَ تُرْضٰی تُرْضَیانِ
تُرْضَوْنَ تُرْضَیْنَ تُرْضَیانِ تُرْضَیْنَ اُرْضٰی نُرْضٰی رَضِیَ در اصل رَضِوَ بود واو واقع
شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند رَضِیَ شد رَضِیا در اصل رَضِوا بود واو واقع شد بعد از کسره
آن واو را بیا بدل کردند رَضِیا شد رَضُوا در اصل رَضِوُوا بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل
کردند رَضِیُوا شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین
شد میان یا و واو یا را حذف کردند رَضُوا شد رَضِیَتْ در اصل رَضِوَتْ بود واو واقع شد بعد الکسره آن

آن واو را بیا بدل کردند رَضِیْتُ شد رَضِیْنَا در اصل رَضِوْنَا بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل
کردند رَضِیْنَا شد رَضِیْتِنَّ در اصل رَضِوْتِنَّ بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن را بیا بدل کردند رَضِیْتِنَّ
شد تا آخر همین قیاس است رَضِیَ در اصل رَضِوَ بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا
بدل کردند رَضِیَ شد بر این قیاس است تا رَضِیْنَا رُضِیْتُنَّ در اصل رُضِوْتُ بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن
واو را بیا بدل کردند رُضِیْتُ شد بر این قیاس است تا آخر یَرْضیٰ در اصل یَرْضَوُ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یَرْضَیُ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند یَرْضیٰ شد یَرْضَیَانِ در اصل یَرْضَوَانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یَرْضَیَانِ شد یَرْضَوْنَ در اصل یَرْضَوُوْنَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یَرْضَیُوْنَ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند یَرْضَوْنَ شد
تَرْضیٰ مانند یَرْضیٰ است تَرْضَیَانِ مانند یَرْضَیَانِ است یَرْضَیْنَ در اصل یَرْضَوْنَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون
رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یَرْضَیْنَ شد تَرْضیٰ مانند یَرْضیٰ است تَرْضَیَانِ مانند
یَرْضَیَانِ است تَرْضَوْنَ مانند یَرْضَوْنَ است تَرْضَیْنَ در اصل تَرْضَوِیْنَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع
گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند تَرْضَیِیْنَ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند تَرْضَیْنَ شد تعلیل تَرْضَیَانِ و یَرْضَیْنَ تَرْضَیْنَ
مانند تَرْضَیَانِ است اَرْضیٰ نَرْضیٰ مانند یَرْضیٰ است مضارع مجهول یُرْضیٰ در اصل یُرْضَوُ بود واوی بود در
کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُرْضَیُ شد بعده یا متحرک ماقبل او
مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یُرْضیٰ شد یُرْضَیَانِ در اصل یُرْضَوَانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُرْضَیَانِ شد یُرْضَوْنَ در اصل یُرْضَوُوْنَ واوی بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُرْضَیُوْنَ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند یُرْضَوْنَ شد تُرْضیٰ مانند یُرْضیٰ است

ترضیان مانند ترضیان است ترضیین در اصل ترضوین بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ترضیین شد ترضون در اصل ترضوون بود واوی بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ترضیون شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند ترضون شد
ترضین در اصل ترضوین بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند ترضیین شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین
شد میان الف و یا الف را حذف کردند ترضین شد ترضین جمع مؤنث در اصل ترضون بود واوی بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ترضین شد الرضی مانند یعطی است اسم فاعل راض
الراضی در اصل الراضو بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند الراضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند راض شد الراضیان در اصل الراضوان بود واو واقع
شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند الراضیان شد الراضون در اصل الراضوون بود واو واقع شد بعد از کسره آن
واو را بیا بدل کردند الراضیون شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت
ماقبل التقای ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند الراضون شد رضاة جمع تکسیر از آن راضی است
راضی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که راضو بود
حرف اول مفتوح بود ثالث را فتحه دادند تا در آخرش در آورده الف وحدان را حذف کردند
رضوة شد بعده واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند رضاة شد بعده فتحه را را بضمه
بدل کردند تا ملتبس نشود بصلاة که مفرد است رضاة شد رضاء جمع تکسیر از آن راضی است راضی اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که راضو بود حرف
اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته فتح دادند بعد از مشدد الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را
حذف کردند رضاو شد بعده واو واقع شد فصاعدا ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رضای
شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند رضاء شد رضی جمع

تکسیر ازان نواصی است کہ ناصیۃ اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش کہ ناصیو بود حرف اول را ضمہ دادند ثالث را مشدد ساختند فتحہ دادہ الف وحدان را
حذف کردند نُصُوٌّ شد بعدہ واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند نُصُوِیٌ
شد بعدہ یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و
تنوین الف را حذف کردند نُصًی شد مُصًی جمع تکسیر ازان ناصیہ است کہ واحد اسم وحدان بود چون خواستند
کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ ناصیو بود حرف اول را ضمہ دادہ ثالث
را سکون ساختند و الف وحدان را حذف کردند نُصْوٌ شد بعدہ واو واقع شد بر طرف در اسم
متمکن ماقبل او ضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند نُصْیٌ شد نُصْوٌ جمع تکسیر ازان ناصیہ است کہ اسم وحدان
بود چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ ناصیو بود حرف اول را ضمہ
دادند ثالث را فتحہ در آخرش الف ممدودہ در آوردہ الف وحدان را حذف کردند نُصَواءُ شد نُصْوَانٌ
جمع تکسیر ازان ناصیہ است واحد اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش کہ ناصیو بود حرف اول را ضمہ دادند ثالث را سکون ساختہ در آخرش الف
و نون مزیدتان در آوردہ الف وحدان را حذف کردند نُصْوَانٌ شد نِصَاءٌ جمع تکسیر ازان ناصیہ است
واحد اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ ناصیو
بود حرف اول را کسرہ دادند ثالث را فتحہ بعد ثالث الف جمع تکسیر در آوردہ الف وحدان را
حذف کردند نِصَاوٌ شد واو واقع شد فصاعدا ماقبل او ضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند نِصَایٌ شد
بعدہ یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائدہ آن یا را بہمزہ بدل کردند نِصَاءٌ شد نُصِیٌّ جمع تکسیر ازان
ناصیہ است واحد اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ
ناصیو بود حرف اول و ثالث را ضمہ دادند بعد ثالث واو مسکون در آوردہ الف وحدان را حذف
کردند نُصُوْوٌ شد بعدہ واو واقع شد در اسم متمکن بر طرف پیش از وضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند نُصُوْیٌ
شد بعدہ واو و یا باہم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند نُصُیٌّ

شد پس وضمه ضاد را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا رُضَیٌ شد و نزد بعضی ضمه راء را نیز
بکسره بدل کردند از جهت مناسبت مابعد رِضِیٌ شد رُوَیْضٍ تصغیر از آن رَاضٍ است رَاضٍ اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَاضِوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی
قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند رُوَیْضِوٌ شد بعده واو واقع
شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُوَیْضِیٌ شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند رُوَیْضٍ شد رُوَیْضِیَةٌ رُوَیْضِیَتَانِ رُوَیْضِیَاتٌ الخ رَوَاضٍ جمع تکسیر از آن
رَاضٍ است رَاضٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که رَاضِوٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند
سوم جا الف جمع تکسیر در آورده تای وحدان را حذف کردند رَوَاضِوٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند رَوَاضٍ شد رُضًّی جمع تکسیر از آن رَاضٍ است
رَاضٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَاضِوٌ
بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساختند فتحه دادند الف و تای وحدان را حذف کردند
رُضَّوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُضَّیٌ شد بعده یا
متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را
حذف کردند رُضًّی شد رُوَیْضِیَةٌ تصغیر از آن رَاضِیَةٌ است رَاضِیَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَاضِوَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود
آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند رُوَیْضِوَةٌ شد بعده واو واقع شد بعد از کسره
آن واو را بیا بدل کردند رُوَیْضِیَةٌ شد اسم مفعول مَرْضِیٌّ مَرْضِیَّانِ مَرْضِیُّونَ مَرْضِیَّةٌ … مُرَیْضِیٌّ
مَرْضِیٌّ در اصل مَرْضُوْوٌ بود واو را بیا بدل کردند طرداً للباب مَرْضُوْیٌ شد بعده واو و یا باهم آمدند نخستین
حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مَرْضُیٌّ شد بعده ضمه ضاد را بکسره
بدل کردند از جهت مناسبت یا مَرْضِیٌّ شد مَرْضِیَّاتٌ در اصل مَرْضُوْوَاتٌ بود واو را بیا بدل کردند

له یعنی برای موافقت
ا بسیار که در باقی جمیع
این باب واو بیا بدل شده
است ۱۲ ابو داود عفی عنه

طرح کالبابات مَرْضِيٌّ شد بعده واو و یا باهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود واو را یا کردند و
یا در یا ادغام کردند مَرْضِيَّانِ شد بعده ضمه ضاد را بکسره بدل کردند برای مناسبت یا مَرْضِيَّانِ
شد برین قیاس است در باقی مَرَاضِيُّ جمع تکسیر ازان مَرْضِيٌّ است مَرْضِيٌّ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْضُوْوٌ بود حرف اول مفتوح است
ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند
مَرَاضِوْوٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَرَاضِيْوٌ شد بعده واوی بود در
کلمه ثالث چون فصاعدا گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرَاضِيْيٌ شد بعده دو
حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و تنوین تمکن را حذف
کردند برای منع صرف مَرَاضِيُّ شد مُرَيْضِيٌّ تصغیر ازان مَرْضِيٌّ است مَرْضِيٌّ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْضُوْوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه
سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مُرَيْضِوْوٌ شد بعده واو ساکن
ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُرَيْضِيْوٌ شد بعده واوی بود در کلمه ثالث چون فصاعدا
گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرَيْضِيْيٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُرَيْضِيٌّ شد مَرْضِيَّةٌ مَرْضِيَّتَانِ الخ مَرْضِيَّةٌ در اصل
مَرْضُوْوَةٌ بود واو را بیا بدل کردند مطرح کالبابات مَرْضُوْيَةٌ شد بعده واو و یا باهم آمدند نخستین حرف ازایشان ساکن
بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مَرْضُيَّةٌ شد بعده ضمه ضاد را بکسره بدل کردند از جهت
مناسبت یا مَرْضِيَّةٌ شد مَرَاضِيُّ جمع تکسیر ازان مَرْضِيَّةٌ است مَرْضِيَّةٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْضُوْوَةٌ بود حرف اول مفتوح بود ثانی
را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد از الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند
مَرَاضِوْوَةٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَرَاضِيْوَةٌ شد بعده واوی بود در
کلمه ثالث چون فصاعدا گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرَاضِيْيَةٌ شد بعده دو حرف

از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَرْضِیَّةٌ شد تامی حذف
و تنوین تمکن را حذف کردند مُرَیْضِیٌ شد مُرَیْضِیَّةٌ تصغیر ازان مَرْضِیَّةٌ است مَرْضِیَّةٌ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْضُوْوَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند
ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُرَیْضِوْوَةٌ شد
بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُرَیْضِیْوَةٌ شد بعده واوی بود در کلمه ثالث
چون فصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرَیْضِیْیَةٌ شد دو حرف از یک
جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُرَیْضِیَّةٌ لَنْ یُّرْضٰی بود در اصل لن یرضی بود
چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی تقدیری گشت
لَنْ یُّرْضٰی شد بر این قیاس ست مجهول و در تثنیه و جمع نون اعرابی ساقط می شود مگر دو نون که سلامت
بمانند الامر منه اِرْضَ اِرْضَیَا اِرْضَوْا اِرْضَیْ اِرْضَیَا اِرْضَیْنَ الظرف منه مَرْضًی مَرْضَیَانِ الخ
مَرْضًی در اصل مَرْضَوٌ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند مَرْضَیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین
شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مَرْضًی شد مَرْضَیَانِ در اصل مَرْضَوَانِ بود واوی بود در کلمه
ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرْضَیَانِ شد مَرَاضٍ جمع تکسیر
ازان مَرْضًی است مَرْضًی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مَرْضَوٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر آوردند حرفی
که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَرَاضِوٌ شد بعده واو واقع شد فصاعداً ماقبل او ضمه نبود آن
واو را بیا بدل کردند مَرَاضِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را
حذف کردند مَرَاضٍ شد مُرَیْضٍ تصغیر ازان مَرْضًی است مَرْضًی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْضَوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند
حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُرَیْضِوٌ شد بعده واو واقع شد فصاعداً ماقبل او ضمه نبود

آن واو را بیا بدل کردند مُرَیْضِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان
یا و تنوین یا را حذف کردند مُرَیْضٍ شد **والآلة منه** مِرْضًى مِرْضَیَانِ الخ مِرْضًى در اصل مِرْضَوٌ بود واوی
بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مِرْضَیٌ شد بعده
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف
را حذف کردند مِرْضًى شد مِرْضَیَانِ در اصل مِرْضَوَانِ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مِرْضَیَانِ شد مَرَاضٍ جمع تکسیر ازان مِرْضًى است مِرْضًى اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِرْضَوٌ بود حرف اول و ثانی را
فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مَرَاضِوٌ شد
بعده واو واقع شد قصاعدا ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرَاضِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَرَاضٍ شد مُرَیْضٍ تصغیر ازان مِرْضًى است
مِرْضًى اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِرْضَوٌ بود حرف اول
را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند
مُرَیْضِوٌ شد بعده واو واقع شد قصاعدا ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرَیْضِیٌ شد بعده
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُرَیْضٍ شد مِرْضَاةٌ
مِرْضَاتَانِ الخ مِرْضَاةٌ در اصل مِرْضَوَةٌ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو
را بیا بدل کردند مِرْضَیَةٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مِرْضَاةٌ شد
مِرْضَاتَانِ در اصل مِرْضَوَتَانِ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند مِرْضَیَتَانِ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مِرْضَاتَانِ شد مَرَاضٍ جمع
تکسیر ازان مِرْضَاةٌ است مِرْضَاةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مِرْضَوَةٌ بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد
الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مَرَاضِوٌ شد بعده واو واقع شد قصاعدا ماقبل او ضمه نبود آن واو را

بیا بدل کردند مُرْضِیَیْن شد بعده تای وحدان را حذف کردند مُرْضِیٌ شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُرْضٍ شد مُرَیْضِیَۃٌ تصغیر ازان مُرْضَاۃٌ است
مُرْضَاۃٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُرْضَوَۃٌ بود حرف
اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند مُرَیْضِوَۃٌ شد بعده واو واقع شد فصاعداً ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرَیْضِیَۃٌ شد
مِرْضَاءٌ جمع مِرْضَاۃٌ در اصل مِرْضَاوٌ بود واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
مِرْضَایٌ شد بعده یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مِرْضَاءٌ شد مِرْضَاءَیْنِ در اصل
مِرْضَاوَانِ بود واو واقع شد فصاعداً ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مِرْضَایَانِ شد بعده یا واقع
شد بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مِرْضَاءَانِ شد مَرَاضِیُّ جمع تکسیر ازان مِرْضَاءٌ است
مِرْضَاءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِرْضَاوٌ بود
حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آورده حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَرَاضِیْوُ شد بعده واوی بود
در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرَاضِیْیُ شد بعده دو حرف
از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند و تنوین
تمکن برای منع صرف حذف کردند مَرَاضِیُّ شد مُرَیْضِیٌّ تصغیر ازان مِرْضَاءٌ است مِرْضَاءٌ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِرْضَاوٌ بود حرف اول را ضمه دادند
ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف
ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُرَیْضِیْوٌ شد بعده واوی بود در کلمه ثالث چون
فصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرَیْضِیْیٌ شد بعده دو حرف از یک جنس
بهم آمدند اول از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُرَیْضِیٌّ شد **افعل التفضیل** منه
اَرْضٰی اَرْضَیَانِ در اصل اَرْضَوُ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه

ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَضْحَیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل
بدل کردند اَضْحًی شد اَضْحَیَانِ در اصل اَضْحَوَانِ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَضْحَیَانِ شد اَضْحَوْنَ در اصل اَضْحَوُوْنَ بود واوی بود در کلمه ثالث چون
رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَضْحَیُوْنَ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند اَضْحَوْنَ شد اَضَاحِیْ
جمع تکسیر ازان اَضْحٰی است اَضْحٰی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که اَضْحَوٌ بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند
حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَضَاحِوُ شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَضَاحِیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند
عوض او تنوین در آخرش درآوردند اَضَاحٍ شد اُضَیْحٍ تصغیر ازان اَضْحٰی است اَضْحٰی اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اَضْحَوٌ بود حرف اول را ضمه دادند
ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اُضَیْحِوٌ شد بعده واو
واقع شد بر طرف پیش از و ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اُضَیْحِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
و یا را نیز حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش درآوردند اُضَیْحٍ شد **و المؤنث منه**
ضُحْیٰی ضُحْیَیَانِ الخ ضُحْیٰی در اصل ضُحْوٰی بود واو را یا کردند طرداً للباب ضُحْیٰی شد ضُحْیَیَانِ در اصل
ضُحْوَیَانِ بود واو را یا کردند طرداً للباب ضُحْیَیَانِ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک
حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
ضُحَیَّانِ شد ضُحَیَّاتٌ در اصل ضُحْوَیَاتٌ بود واو را یا کردند طرداً للباب ضُحْیَیَاتٌ شد بعده دو حرف از یک
جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند ضُحَیَّاتٌ شد ضُحًی جمع تکسیر ازان ضُحْیٰی است ضُحْیٰی اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او ضُحْوٰی بود حرف اول مضموم بود

ثانی را فتحه داده الف وحدان را حذف کردند بعده واو را بیا بدل کردند لاطراد الباب رُضِیَ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند رُضَا شد رُضَیَّا تصغیر از ان رُضَیّا است رُضَیّا اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که رُضْوٌ بود حرف اول مضموم بود ثانی را فتحه دادند سوم جا یای تصغیر در آوردند رُضَیْوٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین ساکن واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند رُضَیٌّ شد ناقص یائی از باب فَعِلَ

یَفْعَلُ الخَشْیُ ترسیدن خَشِیَ یَخْشَی خَشْیًا فهو خَاشٍ خَاشِیَانِ خَاشُوْنَ خُشَاةٌ خُشَّىً خُشَّیٌ خُشْیَاءُ خُشْیَانٌ خِشَاءٌ خُشَّیٌ خُوَیْشٍ خَاشِیَةٌ خَاشِیَتَانِ خَاشِیَاتٌ خَوَاشٍ خُشَّیً خُوَیْشِیَةٌ وَخُشِیَ یُخْشَی خَشْیًا فذاک مَخْشِیٌّ مَخْشِیَّانِ مَخْشِیُّوْنَ مَخْشِیَّةٌ مَخْشِیَّتَانِ مَخْشِیَّاتٌ مَخَاشٍ وَمُخَیْشِیٌّ وَمُخَیْشِیَةٌ لَمْ یَخْشَ لَمْ یُخْشَ لَا یَخْشَی لَا یُخْشَی لَنْ یَخْشَی لَنْ یُخْشَی الامر منه اِخْشَ لِیَخْشَ لِیُخْشَ والنهی عنه لَا تَخْشَ لَا تُخْشَ لَا یَخْشَ لَا یُخْشَ والظرف منه مَخْشًی مَخْشَیَانِ مَخَاشٍ مُخَیْشٍ مِخْشَاةٌ مِخْشَاتَانِ مَخَاشٍ مُخَیْشِیَةٌ مِخْشَاءٌ مِخْشَاءَانِ مَخَاشِیُّ مُخَیْشِیٌّ افعل التفضیل منه اَخْشَی اَخْشَیَانِ اَخْشَوْنَ اَخَاشٍ اُخَیْشٍ والمؤنث منه خُشْیَی خُشْیَیَانِ خُشْیَیَاتٌ خُشًی خُشَیْیَی ماضی معلوم خَشِیَ خَشِیَا خَشُوْا خَشِیَتْ خَشِیَتَا خَشِیْنَ خَشِیْتَ خَشِیْتُمَا خَشِیْتُمْ خَشِیْتِ خَشِیْتُمَا خَشِیْتُنَّ خَشِیْتُ خَشِیْنَا

خَشُوْا در اصل خَشِیُوْا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند خَشُوْا شد وباقی تمام بر اصل خود اند بهمبرین قیاس است مجهول صرف این باب مانند رُضِیَ یُرْضَی است وتعلیل مانند رَاضِی کرده است

الامر منه اِخْشَ اِخْشَیَا اِخْشَوْا اِخْشَیْ اِخْشَیَا اِخْشَیْنَ ناقص واوی از باب فَعُلَ یَفْعُلُ الرَّخْوُ سست شدن رَخُوَ یَرْخُوْ رَخَاوَةً فهو رَاخٍ رَاخِیَانِ رَاخُوْنَ رُخَاةٌ رُخَّاءٌ رُخَّیً رُخْوَاءُ رُخْوَانٌ رِخَاءٌ رُخَّیٌ رُوَیْخٍ رَاخِیَةٌ رَاخِیَتَانِ رَاخِیَاتٌ رَوَاخٍ رُخَّیً رُوَیْخِیَةٌ وَرُخِیَ یُرْخَی رَخْوًا فذاک مَرْخُوٌّ مَرْخُوَّانِ مَرْخُوُّوْنَ

مَرْخُوَّةٌ مَرْخُوَّتَانِ مَرْخُوَّاتٌ مَرَاخِيُّ مُرَيْخِيٌّ اسم التفضيل منه ارخى ارخيان ارخون
اراخر اريخ والمونث منه رُخيى رُخييان رُخييات رُخى رُخيى ماضى معلوم رَخُوَ رَخُوَا
رَخُوا رَخُوَتْ رَخُوَتَا رَخُوْنَ رَخُوْتَ رَخُوْتُمَا رَخُوْتُم رَخُوْتِ رَخُوْتُمَا رَخُوْتُنَّ
رَخُوْتُ رَخُوْنَا رَخُوْا در اصل رَخُوُوا بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین
شد میان هر دو واو واو اول را حذف کردند رَخُوا شد باقی تمام صیغها بر اصل خود اند ماضی
مجهول رُخِيَ رُخِيَا رُخُوا رُخِيَتْ رُخِيَتَا رُخِيْنَ رُخِيْتَ رُخِيْتُمَا رُخِيْتُم رُخِيْتِ
رُخِيْتُمَا رُخِيْتُنَّ رُخِيْتُ رُخِيْنَا تعلیل این مانند دُعِيَ دُعِيَا است تا آخر
و تمام تعلیلهای این باب مانند دعا یدعو است **مضارع معلوم** يَرْخُو يَرْخُوَانِ يَرْخُوْنَ
تَرْخُو تَرْخُوَانِ يَرْخُوْنَ تَرْخُو تَرْخُوَانِ تَرْخُوْنَ تَرْخِيْنَ تَرْخُوَانِ تَرْخُوْنَ اَرْخُو نَرْخُو **مضارع**
مجهول يُرْخَى يُرْخَيَانِ يُرْخَوْنَ تُرْخَى تُرْخَيَانِ يُرْخَيْنَ تُرْخَى تُرْخَيَانِ تُرْخَوْنَ تُرْخَيْنَ
تُرْخَيَانِ تُرْخَيْنَ اُرْخَى نُرْخَى مانند دعا يدعو **ناقص یائی از باب فَعَلَ يَفْعَلُ**
الرَّعْيُ چریدن رَعَى يَرْعَى رَعْيًا فهو رَاعٍ رَاعِيَانِ رَاعُوْنَ رُعَاةٌ رُعَاءٌ رُعًّى رُعَّى
رِعَاءٌ رُعْيَانٌ رِعَاءٌ رُعَّى رُوَيْعٍ رَاعِيَةٌ رَاعِيَتَانِ رَاعِيَاتٌ رَوَاعٍ رُعًى
رُوَيْعِيَةٌ و مَرْعِيٌّ يُرْعَى رَعْيًا فذاك مَرْعِيٌّ مَرْعِيَّانِ مَرْعِيُّوْنَ مَرْعِيَّةٌ مَرْعِيَّتَانِ
مَرْعِيَّاتٌ مَرَاعِيُّ مُرَيْعِيٌّ مُرَيْعِيَةٌ لم يَرْعَ لم يُرْعَ لا يَرْعَى لا يُرْعَى لن يَرْعَى لن يُرْعَى
الامر منه اِرْعَ لِيَرْعَ لِيُرْعَ لِيُرْعَ والنهي عنه لا تَرْعَ لا تُرْعَ لا يَرْعَ لا يُرْعَ والظرف منه مَرْعًى
مَرْعَيَانِ مَرَاعٍ مُرَيْعٍ والآلة منه مِرْعًى مِرْعَيَانِ مَرَاعٍ مُرَيْعٍ مِرْعَاةٌ مِرْعَاتَانِ مَرَاعٍ مُرَيْعِيَةٌ
مِرْعَاءٌ مِرْعَاءَانِ مَرَاعِيُّ مُرَيْعِيٌّ افعل التفضيل منه اَرْعَى اَرْعَيَانِ اَرْعَوْنَ اَرَاعٍ اُرَيْعٍ
والمونث منه رُعْيَى رُعْيَيَانِ رُعْيَيَاتٌ رُعًى رُعَيْيَى ماضی معلوم رَعَى رَعَيَا رَعَوْا رَعَتْ رَعَتَا رَعَيْنَ
رَعَيْتَ رَعَيْتُمَا رَعَيْتُم رَعَيْتِ رَعَيْتُمَا رَعَيْتُنَّ رَعَيْتُ رَعَيْنَا تعلیل ماضی معلوم مجهول مانند رَمَى
يَرْمِي است **مضارع معلوم** يَرْعَى يَرْعَيَانِ يَرْعَوْنَ تَرْعَى تَرْعَيَانِ يَرْعَيْنَ تَرْعَى تَرْعَيَانِ

تَرْعَوْنَ تَرْعَیْنَ تَرْعَیَانِ تَرْعَیْنَ اِرْعَیْ تَرْعَیْ تعلیل مضارع معلوم و مجهول مانند خَشِیَ یَخْشیٰ

است الامر منه اِرْعَ اِرْعَیَا اِرْعَوْا اِرْعَیْ اِرْعَیَا اِرْعَیْنَ **لفیف مفروق از باب**

فَعَلَ یَفْعِلُ اَلْوَقْیُ وَالْوِقَایَةُ نگهداشتن وَقیٰ یَقِیْ وَقْیًا وَوِقَایَةً فهو وَاقٍ وَاقِیَانِ وَاقُوْنَ

وُقَاةٌ وُقَّاءٌ وُقِیٌّ وُقِیٌّ وُقْیَاءُ وُقْیَانٌ وِقَاءٌ وُقِیٌّ اَوَیْقٍ وَاقِیَةٌ وَاقِیَتَانِ وَاقِیَاتٌ

اَوَاقٍ وُقًی اُوَیْقِیَةٌ وَوُقِیَ یُوْقیٰ وَقْیًا وَوِقَایَةً فذاک مَوْقِیٌّ مَوْقِیَّانِ مَوْقِیُّوْنَ مَوْقِیَّةٌ

مَوْقِیَّتَانِ مَوْقِیَّاتٌ مَوَاقِیُّ مُوَیْقِیٌّ مُوَیْقِیَةٌ لَمْ یَقِ لَمْ یُوْقَ لَا یَقِیْ لَا یُوْقیٰ لَنْ یَقِیَ لَنْ یُوْقیٰ

الامر منه قِ لِتُوْقَ لِیَقِ لِیُوْقَ والنهی عنه لَا تَقِ لَا تُوْقَ لَا یَقِ لَا یُوْقَ الظرف منه

مَوْقًی مَوْقَیَانِ مَوَاقٍ مُوَیْقٍ والآلة منه مِیْقًی مِیْقَیَانِ مَوَاقٍ مُوَیْقٍ مِیْقَاةٌ مِیْقَاتَانِ

مَوَاقٍ مُوَیْقِیَةٌ مِیْقَاءٌ مِیْقَاءَانِ مَوَاقِیُّ مُوَیْقِیٌّ افعل التفضیل منه اَوْقیٰ اَوْقَیَانِ اَوْقَوْنَ

اَوَاقٍ اُوَیْقٍ والمؤنث منه وُقْییٰ وُقْیَیَانِ وُقْیَیَاتٌ وُقًی وُقَیٌّ ماضی معلوم وَقیٰ وَقَیَا

وَقَوْا وَقَتْ وَقَتَا وَقَیْنَ وَقَیْتَ وَقَیْتُمَا وَقَیْتُمْ وَقَیْتِ وَقَیْتُمَا وَقَیْتُنَّ وَقَیْتُ وَقَیْنَا

ماضی مجهول وُقِیَ وُقِیَا وُقُوْا وُقِیَتْ وُقِیَتَا وُقِیْنَ وُقِیْتَ وُقِیْتُمَا وُقِیْتُمْ وُقِیْتِ وُقِیْتُمَا

وُقِیْتُنَّ وُقِیْتُ وُقِیْنَا مضارع معلوم یَقِیْ یَقِیَانِ یَقُوْنَ تَقِیْ تَقِیَانِ یَقِیْنَ تَقِیْ تَقِیَانِ تَقُوْنَ

تَقِیْنَ تَقِیَانِ تَقِیْنَ اَقِیْ نَقِیْ مضارع مجهول یُوْقیٰ یُوْقَیَانِ یُوْقَوْنَ تُوْقیٰ تُوْقَیَانِ یُوْقَیْنَ تُوْقیٰ

تُوْقَیَانِ تُوْقَوْنَ تُوْقَیْنَ تُوْقَیَانِ تُوْقَیْنَ اُوْقیٰ نُوْقیٰ وَقیٰ وَقَیَا مانند رَمیٰ رَمَیَا است وَقَوْا

در اصل وَقَیُوْا بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان

الف و واو الف را حذف کردند وَقَوْا شد وَقَتْ وَقَتَا مانند رَمَتْ رَمَتَا وَقَیْنَ تا آخر بر اصل

خود است وُقِیَ وُقِیَا بر اصل خود اند وُقُوْا در اصل وُقِیُوْا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده

بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقای ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند وُقُوْا

شد باقی بر اصل خود اند یَقِیْ در اصل یَوْقِیُ بود واو واقع شد میان یای مفتوحه و کسره لازمی ثقیل

بود انداختند یَقِیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یَقِیْ شد بر این قیاس است باقی

یَقُوْنَ در اصل یَقْیُوْنَ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقای
ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یَقُوْنَ شد تَقِی تَقِیَانِ مانند یَقِی یَقِیَانِ است تَقُوْنَ مانند
یَقُوْنَ است تَقِیْنَ در اصل تَقْیِیْنَ بود کسره بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان هر دو
یا یای اول را حذف کردند تَقِیْنَ شد تَقِیَانِ تَقِیْنَ اَقِیْ نَقِیْ یُوْقَیْ یُوْقَیَانِ بر اصل خود اند یُوْقَوْنَ
در اصل یُوْقَیُوْنَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان
الف و واو الف را حذف کردند یُوْقَوْنَ شد تُوْقَوْنَ مانند یُوْقَوْنَ است تُوْقَیْنَ در اصل تُوْقَیِیْنَ
بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف کردند التقای ساکنین شد میان الف و یا
الف را حذف کردند تُوْقَیْنَ شد باقی بر اصل خود اند تعلیل وَاقٍ مانند رَامٍ است وَاقِیَانِ
بر اصل خود است وَاقُوْنَ مانند رَامُوْنَ است وُقَاةٌ جمع تکسیر از ان وَاقٍ است وَاقٍ اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که وَاقِیٌ بود
حرف اول مفتوح بود ثالث را فتحه دادند و تا در آخرش در آورده الف وحدان را حذف کردند
وَقَیَةٌ شد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند وَقَاةٌ شد بعده فتحه واو
را بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصلاة و قناة که مفرد اند وُقَاةٌ شد وُقَاءٌ جمع تکسیر از ان
وَاقٍ است وَاقٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که وَاقِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته فتحه دادند بعد
از مشدد الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند وُقَّایٌ بعده یا واقع شد بر طرف
بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند وُقَّاءٌ شد وُقَّیً جمع تکسیر از ان وَاقٍ است
وَاقٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که وَاقِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته فتحه دادند و الف وحدان را
حذف کردند وُقَّیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل
کردند التقاے ساکنین شد میان الف و تنوین الف

یُوْقَیْ در اصل خود ... است ... بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یُوْقٰی شد ... [illegible]

را حذف وُثُقٌ شد وُثِقٌ جمع تکسیر ازان واق است وَاقٍ اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که وَاثِقٌ بود حرف اول را ضمه دادند
ثالث را ساکن ساختند الف وحدان را حذف کردند وُثْقٌ شد وُقِيًّا وَقِيَانٌ مانند ضُرَّبٌ ضُرْبَانٌ است
اما بسوی اصل رد می کنند وِقَاءٌ جمع تکسیر ازان وَاقٍ است وَاقٍ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که وَاقِيٌ بود حرف اول را کسره دادند ثالث
را فتحه بعد ثالث الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند وِقَايٌ شد بعده
یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند وِقَاءٌ شد وُقِيٌّ جمع تکسیر ازان
وَاقٍ است وَاقٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که وَاقِيٌ بود حرف اول و ثالث را ضمه دادند بعد ثالث واو مسکونه در آورده الف وحدان
را حذف کردند وُقُويٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا
یا ادغام کردند وُقُيٌّ شد بعده ضمهٔ قاف را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا وُقِيٌّ
شد اُوَيْقٍ تصغیر ازان وَاقٍ است وَاقٍ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد
کردند بسوی اصلش که وَاقِيٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه
بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند وُوَيْقِيٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند وُوَيْقٍ شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند واو
اول را بهمزه بدل کردند اُوَيْقٍ شد وَاقِيَةٌ وَاقِيَتَانِ وَاقِيَاتٌ اَوَاقٍ جمع تکسیر ازان وَاقٍ است وَاقٍ اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی
قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند تای وحدان را
حذف کردند وَوَاقِيٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را
حذف کردند وَوَاقٍ شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل اَوَاقٍ شد وُقَّى جمع تکسیر ازان
وَاقِيَةٌ است وَاقِيَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول

ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته فتحه دادند والف ثانی وحدان را حذف کردند وُقَیٌّ شد بعده
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین
الف را حذف کردند وُقًی شد اُوَیْقِیَةٌ تصغیر از آن وَاقِیَةٌ است وَاقِیَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند
سوم جا یای تصغیر در آوردند وُوَیْقِیَةٌ شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل کردند اُوَیْقِیَةٌ شد
مُوَقًّی مُوَقِّیَانِ الخ مُوَقًّی در اصل مُوَقَّوٌ بود واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند
و یا در یا ادغام کردند مُوَقُّیٌ شد بعده ضمه قاف را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یاء
مُوَقِّیٌ شد برین قیاس است باقی مَوَاقٍ جمع تکسیر از آن مُوَقِّیَةٌ است مُوَقِّیَةٌ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُوَقْوِیَةٌ بود حرف اول مفتوح
است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره
دادند مَوَاقِوِیٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَوَاقِیِیٌ شد بعده دو حرف از
یکجنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مَوَاقِیٌّ شد مُوَیْقِیٌّ
تصغیر از آن مُوَقًّی است مُوَقًّی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوے
اصلش که مُوَقْوِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد
یاے تصغیر بود آن را کسره دادند مُوَیْقِوِیٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مُوَیْقِیِیٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مُوَیْقِیٌّ شد مُوَقِّیَةٌ مُوَقِّیَتَانِ الخ مَوَاقٍ جمع تکسیر از آن مُوَقِّیَةٌ است مُوَقِّیَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوے اصلش که مُوَقْوِیَةٌ بود حرف اول مفتوح
است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را
کسره دادند مَوَاقِوِیَةٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَوَاقِیِیَةٌ شد بعده دو حرف
از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَوَاقِیَّةٌ شد بعده تا و حرکات را

مُوَیْقِیَةٌ تصغیر ازان مُوْقِیَةٌ است مُوْقِیَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مُوَقِّیَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی
که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیْقِیَةٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را
بیا بدل کردند مُیَیْقِیَةٌ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مُیَقِّیَةٌ شد الامر منه قِ قِیَا قُوْا قِیْ قِیَا قِیْنَ قِ را از تَقِیْ تَقِیَانِ تَقُوْنَ
تَقِیْنَ تَقِیَانِ تَقِیْنَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک
ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد در یک
صیغه و سقوط نونات اعرابیه شد در چهار صیغه و سقوط هیچ نشد در یک صیغه زیرا که مبنی است قِ
قِیَا الی آخره **الظرف منه** مَوْقًی مَوْقَیَانِ مَوَاقٍ مُوَیْقٍ تعلیل مَوْقًی مانند مَرْمًی و تعلیل مَوَاقٍ
مانند مَرَامٍ مُوَیْقٍ تصغیر ازان مَوَاقٍ است مَوَاقٍ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی صلش که مَوْقَیٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند
حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مُوَیْقِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُوَیْقٍ شد **والآلة منه** مِیْقًی مِیْقَیَانِ مَوَاقٍ مُوَیْقٍ
مِیْقًی در اصل مِوْقَیٌ بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مِیْقَیٌ شد بعده
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقا ساکنین شد میان الف و تنوین الف
را حذف کردند مِیْقًی شد مِیْقَیَانِ در اصل مِوْقَیَانِ بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل
کردند مِیْقَیَانِ شد مَوَاقٍ جمع تکسیر ازان مِیْقًی است مِیْقًی اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوْقَیٌ بود حرف اول و ثانی را فتحه
دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَوَاقِیٌ
شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَوَاقٍ
شد مُوَیْقٍ تصغیر ازان مِیْقًی است مِیْقًی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد

کردند بسوی اصلش که مُوَیْقِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یای تصغیر در آوردند
و حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مُوَیْقِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُوَیْقٍ شد مِیقَاةٌ مِیقَاتَانِ مَوَاقٍ مُوَیْقِیَةٌ در اصل
مِوْقَیَةٌ بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مِیقَیَةٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او
مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مِیقَاةٌ شد مِیقَاتَانِ در اصل مِوْقَیَتَانِ بود واو ساکن ماقبل او مکسور
آن واو را بیا بدل کردند مِیقَیَتَانِ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مِیقَاتَانِ
شد مَوَاقٍ جمع تکسیر از آن مِیقَاةٌ است مِیقَاةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَوْقِیَةٌ بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند و تا ر وحدان را حذف کردند
مَوَاقِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
کردند مَوَاقٍ شد مُوَیْقِیَةٌ تصغیر از آن مِیقَاةٌ است مِیقَاةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مُوَیْقِیَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یای تصغیر
در آوردند و حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مُوَیْقِیَةٌ شد مِیقَاءٌ مِیقَاءَانِ مَوَاقِیُّ مُوَیْقِیٌّ
مِیقَاءٌ در اصل مِوْقَایٌ بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مِیقَایٌ شد بعده یا
واقع شد بعد الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مِیقَاءٌ شد برین قیاس است مِیقَاءَانِ
مَوَاقِیُّ جمع تکسیر از آن مِیقَاءٌ است مِیقَاءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوْقَایٌ بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف
را بیا بدل کردند مَوَاقِیْیٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند و تنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف مَوَاقِیُّ شد مُوَیْقِیٌّ
تصغیر از آن مِیقَاءٌ است مِیقَاءٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی

و مِیقَاةٌ

اصلش که وُقَیْیِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند وثانی را فتحه وسوم جا یای تصغیر درآوردند حرفی
که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل
کردند وُقَیْیِیٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند وُقَیِّیٌ شد **افعل التفضیل منه** اَوْقٰی اَوْقَیَانِ اَوْقَوْنَ اَوَاقٍ اُوَیْقٍ اَوْقَوْنَ در اصل
اَوْقَیُوْنَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو
یا را حذف کردند اَوْقَوْنَ شد اَوَاقٍ جمع تکسیر از اَوْقٰی است اَوْقٰی اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر سازند رد کردند بسوی اصلش که اَوْقَیُ بود حرف اول مفتوح است
وثانی را نیز فتحه دادند وسوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
اَوَاقِیٌ شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش درآوردند
اَوَاقٍ شد اُوَیْقٍ تصغیر از اَوْقٰی است اَوْقٰی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اَوْقَیُ بود حرف اول را ضمه دادند وثانی را فتحه وسوم جا یای تصغیر
درآوردند وحرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اُوَیْقِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و
یا را نیز حذف کردند وعوض او تنوین در آخرش درآوردند اُوَیْقٍ شد **والمؤنث منه** وُقْیٰی
وُقْیَیَانِ وُقْیَیَاتٌ وُقًی وُقَیَّا در اصل وُقَیْیَا بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
وُقَیَّا شد وُقَیَّاتٌ در اصل وُقَیْیَاتٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند وُقَیَّاتٌ
شد وُقًی جمع تکسیر از وُقْیٰی است وُقْیٰی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتحه دادند الف وحدان را حذف کردند وُقَیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل
او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند وُقًی شد وُقَیَّا تصغیر از وُقْیٰی است وُقْیٰی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند حرف اول مضموم است وثانی را فتحه دادند وسوم جا یای تصغیر درآوردند وُقَیْیَا شد بعده دو حرف از یکجنس

دریک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند تَقِیّ شد **لفیف**

مفروق از باب فَعِلَ یَفْعَلُ اَلْوَجْیُ سوده شدن سم ستور وَجِیَ یَوْجیٰ

وَجْیًا فهو وَاجٍ وَاجِیَانِ وَاجُوْنَ وُجَاةٌ وُجَّاءٌ وُجِیٌّ وُجِیٌّ وُجِیَاءُ وُجِیَانٌ وِجَاءٌ

وُجِیٌّ اُوَیْجٍ وَاجِیَةٌ وَاجِیَتَانِ وَاجِیَاتٌ اَوَاجٍ وُجِیٌّ اُوَیْجِیَةٌ وُوجِیَ یُوْجیٰ

وَجْیًا فذاک مَوْجِیٌّ مَوْجِیَّانِ مَوْجِیُّوْنَ مَوْجِیَّةٌ مَوْجِیَّتَانِ مَوْجِیَّاتٌ مَوَاجِیُّ مُوَیْجِیٌّ

مُوَیْجِیَّةٌ لَمْ یَوْجَ لَمْ یُوْجَ لَا یَوْجیٰ لَا یُوْجیٰ لَنْ یَوْجیٰ لَنْ یُوْجیٰ الامر منه اِیْجَ لِتُوْجَ لِیُوْجَ

لِیُوْجَ والنهی عنه لَا تَوْجَ لَا تُوْجَ لَا یَوْجَ لَا یُوْجَ والظرف منه مَوْجیً مَوْجَیَانِ مَوَاجٍ مُوَیْجٍ

والآلة منه مِیْجیً مِیْجَیَانِ مَوَاجٍ مُوَیْجٍ مِیْجَاةٌ مِیْجَاتَانِ مَوَاجٍ مُوَیْجِیَةٌ مِیْجَاءٌ

مِیْجَاءَانِ مَوَاجِیُّ مُوَیْجِیٌّ افعل التفضیل منه اَوْجیٰ اَوْجَیَانِ اَوْجَوْنَ اَوَاجٍ اُوَیْجٍ

والمؤنث منه وُجْیٰ وُجْیَیَانِ وُجْیَیَاتٌ وُجیً وُجَیٌّ ماضی معلوم وَجِیَ وَجِیَا

وَجُوْا وَجِیَتْ وَجِیَتَا وَجِیْنَ وَجِیْتَ وَجِیْتُمَا وَجِیْتُمْ وَجِیْتِ وَجِیْتُمَا

وَجِیْتُنَّ وَجِیْتُ وَجِیْنَا وَجُوْا دراصل وَجِیُوْا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل

دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند

وَجُوْا شد وباقی صیغهای ماضی معلوم این باب بر اصل خود اند تعلیل وُجُوْا ماضی مجهول

نیز همچون تعلیل وَجُوْا ماضی معلوم است مضارع معلوم یَوْجیٰ یَوْجَیَانِ یَوْجَوْنَ تَوْجیٰ

تَوْجَیَانِ یَوْجَیْنَ تَوْجیٰ تَوْجَیَانِ تَوْجَوْنَ تَوْجَیْنَ تَوْجَیَانِ تَوْجَیْنَ اَوْجیٰ نَوْجیٰ

تعلیل مضارع معلوم ومجهول این باب مانند یَخْشیٰ یُخْشیٰ است تعلیل اسم فاعل و اسم

مفعول وظرف وآله واسم تفضیل همچون باب رَمیٰ یَرْمِیْ است الامر منه اِیْجَ اِیْجَیَا

اِیْجَوْا اِیْجَیْ اِیْجَیَا اِیْجَیْنَ اِیْجَ را از تَوْجیٰ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را

حذف کردند بابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مفتوح بود همزه وصل مکسور در

اولش درآوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت

شد او جزم گردید بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را یا بدل کردند ایجز شد لفیف

مفروق از باب فَعِلَ یَفْعِلُ اَلوَلْیُ نزدیک شدن وَلِیَ یَلِیُ

وَلْیًا وِلَایَةً فهو والٍ والیانِ والُونَ وُلَاةٌ وُلَّاءٌ وُلًّی وُلِیٌّ ولیاءُ وُلْیانٌ وِلَاءٌ

وُلِیٌّ اُوَیْلٍ والیةٌ والیتانِ والیاتٌ اَوالٍ وُلًّی اُوَیْلِیَةٌ وَوُلِیَ یُوْلٰی وَلْیًا فذاک

مَوْلِیٌّ مَوْلِیَّانِ مَوْلِیُّوْنَ مَوْلِیَّةٌ مَوْلِیَّتَانِ مَوْلِیَّاتٌ مَوَالٍ مُوَیْلِیٌّ مُوَیْلِیَّةٌ لم یَلِ

لم یُوْلَ لا یَلِیُ لا یُوْلٰی لن یَّلِیَ لن یُّوْلٰی الامر منه لِ لتُولَ لِیَلِ لِیُوْلَ والنهی عنه لا تَلِ لا تُوْلَ

لا یَلِ لا یُوْلَ الظرف منه مَوْلًی مَوْلَیَانِ مَوَالٍ مُوَیْلٍ والآلة منه مِیْلًی مِیْلَیَانِ مَوَالٍ

مُوَیْلٍ مِیْلَاةٌ مِیْلَاتَانِ مَوَالٍ مُوَیْلِیَةٌ مِیْلَاءٌ مِیْلَاءَانِ مَوَالِیُّ مُوَیْلِیٌّ افعل التفضیل منه

اَوْلٰی اَوْلَیَانِ اَوْلَوْنَ اَوَالٍ اُوَیْلٍ والمؤنث منه وُلْیٰی وُلْیَیَانِ وُلْیَیَاتٌ وُلًی وُلَیْیٰ ماضی معلوم

وَلِیَ وَلِیَا وَلُوْا وَلِیَتْ وَلِیَتَا وَلِیْنَ وَلِیْتَ وَلِیْتُمَا وَلِیْتُمْ وَلِیْتِ وَلِیْتُمَا وَلِیْتُنَّ وَلِیْتُ وَلِیْنَا

ماضی مجهول وُلِیَ وُلِیَا وُلُوْا وُلِیَتْ وُلِیَتَا وُلِیْنَ وُلِیْتَ وُلِیْتُمَا وُلِیْتُمْ وُلِیْتِ وُلِیْتُمَا وُلِیْتُنَّ

وُلِیْتُ وُلِیْنَا مانند خَشِیَ وخُشِیَ الی آخرها مضارع معلوم یَلِیْ یَلِیَانِ یَلُوْنَ تَلِیْ تَلِیَانِ

یَلِیْنَ تَلِیْ تَلِیَانِ تَلُوْنَ تَلِیْنَ تَلِیَانِ تَلِیْنَ اَلِیْ نَلِیْ مضارع مجهول یُوْلٰی یُوْلَیَانِ یُوْلَوْنَ

تُوْلٰی تُوْلَیَانِ یُوْلَیْنَ تُوْلٰی تُوْلَیَانِ تُوْلَوْنَ تُوْلَیْنَ تُوْلَیَانِ تُوْلَیْنَ اُوْلٰی نُوْلٰی درحق تعلیل

و تصریف مانند یَقِیْ یَقِیَانِ و یُوْقٰی یُوْقَیَانِ است الی آخره تعلیل اسم فاعل و اسم مفعول

و ظرف و اسم آلة و اسم تفضیل این باب مانند وقی یقی است الامر منه لِ لِیَا لُوْا لِیْ لِیَا لِیْنَ

لفیف مقرون از باب فَعَلَ یَفْعِلُ اَلطَّیُّ نوردیدن و درنوشتن طَوٰی یَطْوِیْ

طَیًّا فهو طاوٍ طاوِیَانِ طاوُوْنَ طُوَاةٌ طُوَّاءٌ طُوًّی طُوِیٌّ طُوْیَاءُ طِیْیَانٌ طِوَاءٌ طُوًی طُوَیٍّ

طاوِیَةٌ طاوِیَتَانِ طاوِیَاتٌ طَوَاوٍ طُوَیْوٍ طُوَیْوِیَةٌ وطُوِیَ یُطْوٰی طَیًّا فذاک مَطْوِیٌّ مَطْوِیَّانِ

مَطْوِیُّوْنَ مَطْوِیَّةٌ مَطْوِیَّتَانِ مَطْوِیَّاتٌ مَطَاوِیُّ مُطَیْوِیٌّ مُطَیْوِیَّةٌ لم یَطْوِ لم یُطْوَ لا یَطْوِیْ لا یُطْوٰی لن یَّطْوِیَ

لن یُّطْوٰی الامر منه اِطْوِ لِتُطْوَ لِیَطْوِ لِیُطْوَ والنهی عنه لا تَطْوِ لا تُطْوَ لا یَطْوِ لا یُطْوَ الظرف منه مَطْوًی مَطْوَیَانِ

مطاوٍ مطیٌّ و الآلۃ منہ مطوًی مطویان مطاوٍ مطیٌّ مطواۃٌ مطواتان مطاوٍ مطیّۃٌ مطواءٌ
مطواءان مطاوی مطیّیٌ افعل التفضیل منہ اطوٰی اطویان اطوون اطاوٍ اطیٌّ و المؤنث
منہ طویٰ طُییان طُییات طُوًی طُوَی ماضی معلوم طوٰی طویا طووا طوت طوتا طوین
طویت طویتما طویتم طویت طویتما طویتن طویت طوینا مانند رمی رمیا الا ماضی
مجهول طُوِیَ طُوِیا طُووا طُوِیت طُوِیتا طُوِین طُوِیت طُوِیتما طُوِیتم طُوِیت طُوِیتما طُوِیتن
طُوِیت طُوِینا مانند رُمِیَ رُمِیا الخ مضارع معلوم یطوی یطویان یطوون تطوی تطویان
یطوین تطوی تطویان تطوون تطوین تطویان تطوین اطوی نطوی مانند یرمی مضارع
مجهول یُطوٰی یُطویان یُطوون تُطوٰی تُطویان یُطوین تُطوٰی تُطویان تُطوون تُطوین تُطویان
تُطوین اُطوٰی نُطوٰی مانند یُرمٰی بر میان است الامر منہ اِطوِ اِطوِیا اِطووا اِطوِی اِطوِیا اِطوِین
اسم فاعل طاوٍ طاویان طاوون طاوٍ در اصل طاویٌ بود ضمہ بر یا ثقیل بود انداختند التقای
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند طاوٍ شد طاویان بر اصل خود است طاوون در اصل
طاویون بود ضمہ بر یا ثقیل بود نقل کردہ بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقای ساکنین
شد میان یا و واو یا را حذف کردند طاوون شد طُواۃٌ جمع تکسیر از آن طاوٍ است طاوٍ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاویٌ بود حرف اول
مفتوح ست ثالث یا فتحہ دادند و در آخرش تا در آوردہ الف وحدان را حذف کردند طُوَیَۃٌ شد
بعدہ یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند طُواۃٌ شد بعدہ فتحہ طا را بضمہ بدل کردند تا مشتبہ
نشود بصلاۃ و نکتہ که مفرد است طُواۃٌ شد طُوّاءٌ جمع تکسیر از آن طاوٍ است طاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاویٌ بود حرف اول را ضمہ دادند و ثالث را
مشدد ساخته فتحہ دادند و بعد حرف مشدد الف جمع تکسیر در آوردہ الف وحدان را حذف کردند
طُوّیٌ شد بعدہ یا واقع شد بعد از الف زائدہ آن یا را بہمزہ بدل کردند طُوّاءٌ شد طُوًّی جمع تکسیر
از آن طاوٍ است طاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی

اصلش که طاوی بود حرف اول را ضمه دادند و ثالث را مشدد و ساخته فتحه دادند و الف حالت
را حذف کردند طوّی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند طوًّی شد طًی جمع تکسیر ازان طاوٍ است طاوٍ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوی بود
حرف اول را ضمه دادند و ثالث را سکون ساخته الف وحدان را حذف کردند طُوْی شد بعده واو
یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُیّ شد بعده ضمه طا را
بکسره بدل کردند بجهت مناسبت یا طِیّ شد طویاء جمع تکسیر ازان طاوٍ است طاوٍ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوی بود حرف اول را ضمه دادند
و ثالث را فتحه و در آخرش الف ممدوده در آورده الف وحدان را حذف کردند طُوَیاء شد طیّان
جمع تکسیر ازان طاوٍ است طاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که طاوی بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را سکون ساخته در آخرش الف
و نون در آورده الف وحدان را حذف کردند طُوْیان شد بعده واو یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین
حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُیّان شد بعده ضمه طا را بکسره بدل
کردند از جهت مناسبت یا طِیّان شد طِواءٌ جمع تکسیر ازان طاوٍ است طاوٍ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوی بود حرف اول را کسره دادند
و ثالث را فتحه و بعد حرف ثالث الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند طِوای
شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند طِواءٌ شد طُوِیٌّ جمع تکسیر
ازان طاوٍ است طاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که طاوی بود حرف اول و ثالث را ضمه دادند و بعد ثالث واو ساکن در آورده الف وحدان
را حذف کردند طُوُوْیٌ شد بعده واو یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود
واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُوُیٌّ شد بعده ضمه واو را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت

یا طُوِیٌّ شد و نزد بعضی ضمهٔ طا را نیز بکسره بدل کردند از جهت مناسبت مابعد طِوِیٌّ شد طُوَیِّيٌ
تصغیر از آن طاوٍ است طاوٍ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند در دکردند کسوی
ضمهٔ ش که طاوِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند وثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند
وسوم جای یای تصغیر در آوردند طُوَیْوِیٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان
ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُوَیِّیٌّ شد بعده یا ثالث را حذف کردند طُوَیٌّ شد و
نزد بعضی اعلال طُوَیْیِیٌ از جانب آخر می کنند بدین طریق که ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاے
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند طُوَیْوٍ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف
از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُوَیٍّ شد تکسیر یا طَاوِیَةٌ طَاوِیَتَانِ طَاوِیَاتٌ
طَوَاءٍ طُوَیٌّ طَوَایَا طَوَاوٍ جمع تکسیر از آن طاوٍ است طاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است وثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل
کردند وسوم جا الف جمع تکسیر در آوردند وتا روحدان را حذف کردند طَوَاوِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند طَوَاوٍ شد بعده واو واقع شد بعد الف
زائده آن واو را بهمزه بدل کردند طَوَاءٍ شد طُوَیٌّ جمع تکسیر از آن طَاوِیَةٌ است طَاوِیَةٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضمه دادند وثالث را مشدد ساختند فتحه
دادند والف وتا روحدان را حذف کردند طُوَیٌّ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف وتنوین الف را حذف کردند طُوًی شد طُوَیِّیَةٌ تصغیر از آن
طَاوِیَةٌ است طَاوِیَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند وثانی
قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند وسوم جای یای تصغیر در آوردند طُوَیْوِیَةٌ شد بعده واو و یا
در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند طُوَیِّیَةٌ
شد بعده یا ثالث را حذف کردند طُوَیَّةٌ شد مَطْوِیٌّ مَطْوِیَّانِ مَطْوِیُّونَ مَطَاوِیُّ مُطَیٌّ مَطْوِیٌّ
در اصل مَطْوُوْیٌ بود واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند

یا در یا ادغام کردند مطوی شد بعده ضمهٔ واو را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مطوی شد
و برین قیاس اند باقی صیغهای این باب مطاوی جمع تکسیر ازان مطویٌ است مطوی اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند ردکردند بسوی اصلش که مطووی بود
حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفی که مابعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مطاووی شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مطاویی شد
بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مطاوی شد و تنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف مطاوی شد مطی تصغیر ازان مطوی
است مطوی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند ردکردند بسوی اصلش که مطووی بود
حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد یای تصغیر بود
آنرا کسره دادند مطیووی شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مطیویی شد بعده
دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مطیوی
شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف ازایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام
کردند مطیی شد بعده بهر دو یا آخر را حذف کردند مطی شد مطویة مطویتان مطویات مطاوی
مطیة مطاوی جمع تکسیر ازان مطویة است مطویة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند ردکردند بسوی اصلش که مطوویة بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتحه دادند و سوم
جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مطاوویة شد بعده
واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مطاوییة شد بعده دو حرف از یک جنس در یک
کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مطاویة شد تاء وحدان را حذف
کردند مطاوی شد مطیة تصغیر ازان مطویة است مطویة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند ردکردند بسوی اصلش که مطوویة بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یای
تصغیر در آوردند و حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مطیوویة شد بعده واو ساکن ماقبل

او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُطَیْوِیٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُطَیِّیٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند
نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند مُطَیِّیٌ شد بعده سوم یا
را حذف کردند مُطَیٌّ شد **الظرف** منه مَطْوًی مَطْوَیَانِ مَطَاوٍ مُطَیٌّ مَطْوًی در اصل مَطْوَیٌ
بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و
تنوین الف را حذف کردند مَطْوًی شد مَطْوَیَانِ بر اصل خود است مَطَاوٍ جمع تکسیر از آن مَطْوًی است مَطْوًی
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَطْوَیٌ بود
حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفی که مابعد
الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مَطَاوِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَطَاوٍ شد مُطَیٌّ تصغیر از آن مَطْوًی است مَطْوًی اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَطْوَیٌ بود حرف اول را ضمه دادند و
ثانی را فتحه و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مُطَیْوِیٌ شد
بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام
کردند مُطَیِّیٌ شد بعده یای ثالث را حذف کردند مُطَیٌّ شد **و الآلة** منه مِطْوًی مِطْوَیَانِ مَطَاوٍ مُطَیٌّ
مِطْوًی در اصل مِطْوَیٌ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد
میان الف و تنوین الف را حذف کردند مِطْوًی شد مِطْوَیَانِ بر اصل خود است مَطَاوٍ جمع تکسیر از آن
مِطْوًی است مِطْوًی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مِطْوَیٌ بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه
مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مَطَاوِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین
شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَطَاوٍ شد مُطَیٌّ تصغیر از آن مِطْوًی است مِطْوًی اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِطْوَیٌ بود حرف اول را ضمه دادند

وثانی را فتحه وسوم جا یای تصغیر در آوردند وحرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُطَيْوِيٌ شد بعده واو ویا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند ویا در یا ادغام کردند مُطَيِّيٌ شد بعده یا ثالث را حذف کردند مُطَيٌّ شد مَطْوٌ مِطْوَانِ مَطَاءٍ مُطَيَّةٌ مِطْوَةٌ در اصل مَطْوَيَةٌ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مَطْوَاةٌ شد بر این قیاس تعلیل مِطْوَاتَانِ مَطَاوٍ جمع تکسیر از آن مِطْوَاةٌ است مِطْوَاةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِطْوَيَةٌ بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند وسوم جا الف جمع تکسیر در آوردند وحرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَطَاوِيَةٌ شد بعده تاء وحدان را حذف کردند مَطَاوِيٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَطَاوٍ شد مُطَيْبَةٌ تصغیر از آن مِطْوَاةٌ است مِطْوَاةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِطْوَيَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند وثانی را فتحه وسوم جا یای تصغیر در آوردند وحرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُطَيْوِيَةٌ شد بعده واو ویا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند ویا در یا ادغام کردند مُطَيِّيَةٌ شد بعده یاء ثالث را حذف کردند مُطَيَّةٌ شد مِطْوَاءٌ مِطْوَاءَانِ مَطَاوِيُّ مُطَيٌّ مِطْوَاءٌ در اصل مِطْوَايٌ بود یا واقع شد بعد الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مِطْوَاءٌ شد بر این قیاس است تعلیل مِطْوَاءَانِ مَطَاوِيُّ جمع تکسیر از آن مِطْوَاءٌ است مِطْوَاءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِطْوَايٌ بود حرف اول وثانی را فتحه دادند وسوم جا الف جمع تکسیر در آوردند وحرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَطَاوِيُّ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَطَاوِيُّ شد وتنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف مُطَيٌّ تصغیر از آن مِطْوَاءٌ بود مِطْوَاءٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِطْوَايٌ بود حرف اول را ضمه دادند وثانی را فتحه وسوم جا یای تصغیر در آوردند وحرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ...

او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُطْیُوْیٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول

ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُطْیُوِیٌّ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین

حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُطْیِیٌّ شد بعده یا آخر را حذف

کردند مُطَیٍّ شد **افعل التفضیل منه** اَطْوٰی اَطْوَیَانِ اَطْوَوْنَ اَطَاوٍ اُطَیٌّ تعلیل اَطْوٰی مانند ارمٰی

اَطْوَیَانِ بر اصل خود است وتعلیل اَطْوَوْنَ مانند ارموْنَ وتعلیل اَطَاوٍ مانند سایم است

اُطَیِّو تصغیر ازان اَطْوٰی ست اَطْوٰی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند

بسوی اصلش که اَطْوَی بود حرف اول را ضمه دادند وثانی را فتحه وسوم جا یای تصغیر در آوردند وحرفی

که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند اُطَیْوِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف

کردند وعوض او تنوین در آخرش در آوردند اُطَیْوٌ شد ونزد بعضی ادغام می کنند واُطَیٌّ میخوانند والمؤنث

طُوْبٰی طُوْبَیَانِ طُوْبَیَاتٌ طُوَی طُوَیّٰی طِیَّیٌ در اصل طُوْیٰی بود واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین

حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُیّٰی شد بعده ضمه طا را بکسره

بدل کردند از جهت مناسبت با طِیّٰی شد طِیَّیَانِ در اصل طُوْیَیَانِ بود واو و یا در یک کلمه بهم آمدند

نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُیَّیَانِ شد بعده ضمه طا را

بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا طِیَّیَانِ شد بعده یا ثالث را حذف کردند طِیَّانِ شد

وبعضی یا ثالث را حذف نمی کنند طِیَّیَانِ می خوانند وبرین قیاس ست تعلیل

طِیَّیَاتٌ طُوًی جمع تکسیر ازان طِیّٰی است طِیّٰی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع

تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طُوْیٰی بود حرف اول مضموم بود وثانی را فتحه دادند والف وحدان

را حذف کردند طُوَیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند طُوًی شد طُوَیّٰی

تصغیر ازان طِیّٰی است طِیّٰی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی

اصلش که طُوْیٰی بود حرف اول مضموم بود وثانی را فتحه دادند وسوم جا یای تصغیر در آوردند طُوَیْیٰی شد

بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند طُوَیّٰی شد

طیان بعده که واو و یا
در یک کلمه بهم آمدند
اول ازیشان ساکن
بود واو را یا کردند و یا
در یا ادغام کردند

لفیف مقرون از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الطّیُّ گرسنگی طَوِیَ یَطْوِی
طَیًّا فَهُوَ طَاوٍ طَاوِیَانِ طَاوُوْنَ طُوَاۃٌ طُوَّاءٌ طُوًّی طِیٌّ طُوَیَاءُ طِیَّانٌ طُوَاءٌ طُوِیٌّ طُوَی
طَاوِیَۃٌ طَاوِیَتَانِ طَاوِیَاتٌ طُوَاءٌ طُوًّی طَوِیَّۃٌ وَطُوِیَ یُطْوٰی طَیًّا فَذَاکَ مَطْوِیٌّ مَطْوِیَّانِ
مَطْوِیُّوْنَ مَطْوِیَّۃٌ مَطْوِیَّتَانِ مَطْوِیَّاتٌ مَطَاوِیُّ مَطِیٌّ مُطِیَّۃٌ لَمْ یَطْوِ لَمْ یُطْوَ لَا یَطْوِی لَا یُطْوٰی
لَنْ یَطْوِیَ لَنْ یُطْوٰی الامر منه اِطْوِ لِتُطْوَ لِیَطْوِ لِیُطْوَ والنہی عنه لَا تَطْوِ لَا تُطْوَ لَا یَطْوِ لَا یُطْوَ
والظرف منه مَطْوًی مَطْوَیَانِ مَطَاوٍ مُطَیٌّ والآلة منه مِطْوًی مِطْوَیَانِ مَطَاوٍ مُطَیٌّ مِطْوَاۃٌ
مِطْوَاتَانِ مَطَاوٍ مُطَیَّۃٌ مِطْوَاءٌ مِطْوَاءَانِ مَطَاوِیُّ مُطَیٌّ افعل التفضیل منه اَطْوٰی اَطْوَیَانِ
اَطْوَوْنَ اَطَاوٍ اُطَیُّ والمؤنث منه طِیًّی طِیَّیَانِ طِیَّیَاتٌ طُوًّی طُوَیٌّ ماضی معلوم طَوِیَ طَوِیَا
طَوُوْا طَوِیَتْ طَوِیَتَا طَوِیْنَ طَوِیْتَ طَوِیْتُمَا طَوِیْتُمْ طَوِیْتِ طَوِیْتُمَا طَوِیْتُنَّ طَوِیْتُ طَوِیْنَا
مانند خَشِیَ خَشِیَا خَشُوْا ماضی مجهول طُوِیَ طُوِیَا طُوُوْا طُوِیَتْ طُوِیَتَا طُوِیْنَ طُوِیْتَ طُوِیْتُمَا
طُوِیْتُمْ طُوِیْتِ طُوِیْتُمَا طُوِیْتُنَّ طُوِیْتُ طُوِیْنَا مضارع معلوم یَطْوِی یَطْوِیَانِ یَطْوُوْنَ
تَطْوِی تَطْوِیَانِ یَطْوِیْنَ تَطْوِی تَطْوِیَانِ تَطْوُوْنَ تَطْوِیْنَ تَطْوِیَانِ تَطْوِیْنَ اَطْوِی
نَطْوِی مانند یَخْشٰی یَخْشَیَانِ یَخْشَوْنَ مضارع مجهول یُطْوٰی یُطْوَیَانِ مانند یُخْشٰی یُخْشَیَانِ
الامر منه اِطْوِ اِطْوِیَا اِطْوُوْا اِطْوِیْ اِطْوِیَا اِطْوِیْنَ تعلیل جمع تکسیر و تصغیر این باب مانند باب
طَوِیَ یَطْوِی ست مهموز الفا از باب فَعَلَ یَفْعُلُ الامر فرمودن
اَمَرَ یَأْمُرُ اَمْرًا فَذَاکَ اٰمِرٌ اٰمِرَانِ اٰمِرُوْنَ اَمَرَۃٌ اُمَّارٌ اُمَّرٌ اُمُرٌ
اُمَرَاءُ اُمْرَانٌ اِمَارٌ اُمُوْرٌ اُوَیْمِرٌ اٰمِرَۃٌ اٰمِرَتَانِ اٰمِرَاتٌ اَوَامِرُ اُمَّرٌ
اُوَیْمِرَۃٌ وَ اُمِرَ یُؤْمَرُ اَمْرًا فَذَاکَ مَامُوْرٌ مَامُوْرَانِ مَامُوْرُوْنَ مَامُوْرَۃٌ مَامُوْرَتَانِ
مَامُوْرَاتٌ مَآمِیْرُ مَآمِیْرُ مُؤَیْمِیْرٌ مُؤَیْمِیْرَۃٌ زیراکه هر جاکه همزه مفتوحه وماقبل او مضموم
باشد جائز است که آن همزه را بواو بدل کرده واو صریح خوانند که یامُرُ لَمْ یُوْمَرْ لَا یَامُرُ لَا یُوْمَرُ
لَنْ یَامُرَ لَنْ یُؤْمَرَ الامر منه مُرْ لِتُؤْمَرْ لِیَامُرْ لِیُؤْمَرْ والنہی لَا تَامُرْ لَا تُؤْمَرْ لَا یَامُرْ لَا یُؤْمَرْ

والظرف منه مأمر مأمران مآمر مؤيمر وجه دوم مؤيمير والآلة منه مئمر مئمران
مآمر مآمير وجه دوم مؤيمير مئمرة مئمرتان مآمر مآمير وجه دوم مؤيميرة
مئمار مئماران مآمير مؤيمير افعل التفضيل منه آمر آمران آمرون اوامر اويمر والمؤنث منه
أمرى أمريان أمريات أمر أميرى ماضي معلوم أمر أمرا أمروا مانند نصر نصرا نصروا
الامر منه مر مرا مروا مري مرا مرن هر دو را از تأمر بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را
حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم
در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرکت شد اؤمر شد بعده هر دو همزه را حذف کردند علی خلاف القیاس مر شد و هر همزه
ساکن را بر وفق حرکت ماقبل بدل کردن جائز است اگر ماقبل او همزه نباشد و اگر ماقبل او
همزه باشد آنجا بدل کردن همزه ثانی بر وفق حرکت ماقبل واجب است چنانچه یأمر یؤمر
قد ثمره دریجا دو وجه رواست همزه را صریح بخوانند یا بدل کنند و هر جا که دو همزه در یک جا
جمع شوند اول متحرک ثانی ساکن واجب است بدل همزه ثانی بر وفق حرکت ماقبل چنانچه
آمن ایمانا اؤمن و هر جا که دو همزه متحرک دریجا جمع شوند اگر یکی از ایشان مکسور شود ثانی را بواو
بدل کردن واجب است چنانچه اوامر اویمر

مهموز الفا از باب فعَل یفعُل

الادب فرهنگ و پاس و شگفت و نگهداشت حد هر چیز و دانش
اَدَبَ یَأدِبُ اَدَبًا فهو آدِبٌ آدِبان آدِبون آدِبة آدِبتان آدِبات اُدّبٌ اُدَّب اُدَباء اُدبان
آداب اُدوب اُوَیدِب آدبة اُدُبان آدبات اوادب اُدَّب اُوَیدِبة واُدِب یؤدَب
اَدَبًا فذاک مأدوب مأدوبان مأدوبون مأدوبة مأدوبتان مأدوبات مآدیب
مُأَیدیب مُأَیدیبة لم یأدب لم یؤدب لا یأدب لا یؤدب لن یأدب لن یؤدب
الامر ایدب لیؤدب لیأدب لیؤدب والنهی عنه لا تأدب لا تؤدب لا یأدب
لا یؤدب الظرف منه مأدب مأدبان مآدب مؤیدب والآلة منه میدب میدبان

مادب مائدب میدبة میدبتان مادب مائدبة میداب میدابات مادب
مایدیب افعل التفضیل منه ادب ادبان ادبون اوادب اوادیب والمؤنث منه ادبی
ادبیان ادبیات ادب ادبی ماضی معلوم ادب ادبا ادبوا ادبت ادبتا
ادبن ادبت ادبتما ادبتم ادبت ادبتما ادبتن ادبت ادبنا ماضی مجهول ادب
ادبا ادبوا ادبت ادبتا ادبن ادبت ادبتما ادبتم ادبت ادبتما ادبتن ادبت
ادبنا مضارع معلوم یادب یادبان یادبون مضارع مجهول یودب یودبان یودبون تا آخر
الامر منه ایدب ایدبا ایدبوا ایدبی ایدبا ایدبن ایدب را از تادب بنا کردند تاکه
علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین
کلمه او مکسور بود همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف
کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد ایدب گردید بعده همزه ساکن ماقبل او مکسور آن
همزه را بیا بدل کردند ایدب شد

مهموز العین از باب فَعَلَ یَفْعِلُ

الزَّأْر بانگ شیر و غریدن وی زأر یزئر زأرا فهو زائر زائران زائرون زائرة زائرتان زائرات زأر
زءّار زءّارا زءرة زءرات زءّار زءّار زءّار زواءر زائرة زائرتان زائرات زوائر زءّر
زوءّارة و زئیر زأرا فذاک مزءور مزءوران مزءورون مزءورة مزءورتان مزءورات
مزءورات مزئر مزئر مزءّار مزءّارة لم یزءر لم یزءرا لا یزءر لا یزءر لن یزءر لن یزءر
الامر منه ازءر لیزءر لیزءر والنهی عنه لا تزءر لا تزءر لا یزءر لا یزءر والظرف منه
مزءر مزءران مزائر مزءیر والآلة منه مزءر مزءران مزءرة مزءرتان مزائر مزءار مزءاران
مزائر مزءیر مزءرة مزءرات مزءار مزءاران مزائر مزائیر افعل التفضیل منه ازءر ازءران ازءرون
اذائر ازائیر والمؤنث منه زءری زءریان زءریات زءر زءری الامر منه ازءر
ازءرا ازءروا ازءری ازءرا ازءرن

مهموز اللام از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

الهنأ گوارا شدن طعام و شراب طعام هنأ یهنأ هنأ فهو هانئ هانئان هانئون

هُنَاۃٌ هُنَّاءٌ هُنٌ هُنَيٌّ هُنَّاءٌ هُنَّانٌ هِنَاءٌ هُنُوءٌ هُوَيْنِئٌ هَانِئَةٌ هَانِئَتَانِ هَانِئَاتٌ
هَوَانِئُ هُنَّأٌ هُوَيْنِئَةٌ وَهُنِئَ يُهْنَأُ هَنْأً فَذَاكَ مَهْنُوءٌ لَمْ يَهْنَأْ لَمْ يُهْنَأْ لَا يَهْنَأُ لَا يُهْنَأُ
لَنْ يَهْنَأَ لَنْ يُهْنَأَ الامر منه اِهْنَأْ لِتُهْنَأْ لِيَهْنَأْ لِيُهْنَأْ والنهي عنه لَا تَهْنَأْ لَا تُهْنَأْ لَا يَهْنَأْ لَا يُهْنَأْ
الظرف منه مَهْنَأٌ مَهْنَآنِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئٌ والآلة منه مِهْنَأٌ مِهْنَآنِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئٌ مِهْنَأَةٌ
مِهْنَأَتَانِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئَةٌ مِهْنَاءٌ مِهْنَاءَانِ مَهَانِيُّ مُهَيْنِيٌّ افعل التفضيل منه اَهْنَأُ اَهْنَآنِ
اَهْنَؤُوْنَ اَهَانِئُ اُهَيْنِئُ والمؤنث منه هُنْئَى هُنْئَيَانِ هُنْئَيَاتٌ هُنًى هُنَيْئَى

مهموز اللام از باب فَعَلَ يَفْعُلُ و فَعُلَ يَفْعُلُ

اَلْهَنْأُ عطا دادن
هَنَأَ يَهْنَأُ هَنْأً فهو هَانِئٌ هَانِئَانِ هَانِئُوْنَ هُنَاۃٌ هُنَّأٌ هُنَّاءٌ هُنَّاءٌ هُنَّانٌ هِنَاءٌ
هُنُوءٌ هُوَيْنِئٌ هَانِئَةٌ هَانِئَتَانِ هَانِئَاتٌ هَوَانِئُ هُنَّأٌ هُوَيْنِئَةٌ وهُنِئَ يُهْنَأُ هَنْأً
فذاك مَهْنُوءٌ مَهْنُوءَانِ مَهْنُوءُوْنَ مَهْنُوءَةٌ مَهْنُوءَتَانِ مَهْنُوءَاتٌ مَهَانِئُ مُهَيْنِئٌ
مُهَيْنِئَةٌ لَمْ يَهْنَأْ لَمْ يُهْنَأْ لَا يَهْنَأُ لَا يُهْنَأُ لَنْ يَهْنَأَ لَنْ يُهْنَأَ الامر منه اِهْنَأْ لِتُهْنَأْ لِيَهْنَأْ
لِيُهْنَأْ والنهي عنه لَا تَهْنَأْ لَا تُهْنَأْ لَا يَهْنَأْ لَا يُهْنَأْ الظرف منه مَهْنَأٌ مَهْنَآنِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئٌ
والآلة منه مِهْنَأٌ مِهْنَآنِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئَةٌ مِهْنَاءٌ مِهْنَاءَانِ مَهَانِيُّ مُهَيْنِيٌّ افعل التفضيل منه
اَهْنَأُ اَهْنَآنِ اَهْنَؤُوْنَ اَهَانِئُ اُهَيْنِئُ والمؤنث منه هُنْئَى هُنْئَيَانِ هُنْئَيَاتٌ هُنًى
هُنَيْئَى

مهموز اللام و اجوف یائی از باب فَعَلَ يَفْعِلُ

اَلْمَجِيْءُ والْمَجِيْئَةُ آمدن جَاءَ يَجِيْءُ مَجِيْئًا و جَيْئَةً فهو جَاءٍ جَائِيَانِ جَاءُوْنَ جَيَاءٌ جِيْئٌ جُيَّءٌ
جِيْئَاءُ جُيَّاتٌ جِيَاءٌ جُيُوءٌ جُوَيْءٌ جَائِيَةٌ جَائِيَتَانِ جَائِيَاتٌ جَوَايَا جُيَّءٌ جُوَيْئَةٌ وجِيْءَ
يُجَاءُ مَجِيْئًا و جَيْئَةً فذاك مَجِيْءٌ مَجِيْئَانِ مَجِيْئُوْنَ مَجِيْئَةٌ مَجِيْئَتَانِ مَجِيْئَاتٌ مَجَايِئُ
مُجَيِّئٌ مُجَيِّئَةٌ لَمْ يَجِئْ لَمْ يُجَأْ لَا يَجِيْءُ لَا يُجَاءُ لَنْ يَجِيْءَ لَنْ يُجَاءَ الامر منه جِئْ لِتُجَأْ لِيَجِئْ
لِيُجَأْ والنهي عنه لَا تَجِئْ لَا تُجَأْ لَا يَجِئْ لَا يُجَأْ الظرف منه مَجِيْءٌ مَجِيْئَانِ مَجَايَا مُجَيِّئٌ والآلة منه
مِجْيَأٌ مِجْيَآنِ مَجَايَا مُجَيِّئٌ مِجْيَأَةٌ مِجْيَأَتَانِ مَجَايَا مُجَيِّئَةٌ مِجْيَاءٌ مِجْيَاءَانِ مَجَايِئُ مُجَيِّيْءٌ

فعل التفضیل منه اجیٔ اجیئان اجیئون اجایا اجیٔ والمؤنث منه جیئی جیئیان
جیئیات جیٔ جیئی ماضی معلوم جاء جاءا جاؤا جاءت جاءتا جئن جئت
جئتما جئتم جئت جئتما جئتن جئت جئنا ماضی مجهول جیٔ جیئا جیئوا جیئت
جیئتا جیئن جئت جئتما جئتم جئت جئتما جئتن جئت جئنا مضارع معلوم
یجیٔ یجیئان یجیئون تجیٔ تجیئان یجئن تجیٔ تجیئان تجیئون تجیئین تجیئان
تجئن اجیٔ نجیٔ مضارع مجهول یجاء یجاءان یجاءون تجاء تجاءان یجأن تجاء تجاءان
تجاءون تجائین تجاءان تجأن اجاء نجاء جاء در اصل جیأ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند جاء شد وبرین قیاس ست تا جاءتا جئن در اصل جیأن بود یا
متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف وهمزه الف
را حذف کردند جأن شد بعده فتحه جیم را بکسره بدل کردند تا دلالت کند بر حذف یا جئن شد نزد
کسی که گوید همزه ساکن ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند جین شد وبرین قیاس ست تا جئنا
تعلیل دوم جیٔ در اصل جیأ بود نقل کرده از جیٔ به جیٔ آوردند کسره بر یا ثقیل بود نقل
کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا وهمزه یا را حذف
کردند جیٔ شد وبرین قیاس ست تا جئنا یجیٔ در اصل یجیئ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده
بماقبل دادند یجیٔ شد وبرین قیاس ست تعلیل وباقی صیغهای مگر در یجئن تجئن که یا بالتقاء
ساکنین افتاد چنانچه در یجیئن تجیئن در اصل کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند التقاء
ساکنین شد میان یا وهمزه یا را حذف کردند یجئن شد وتر ارسد که گوئی که همزه ساکن ماقبل
او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند یجین شد یجاء در اصل یجیأ بود یا متحرک ماقبل او حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند بعده یا در اصل متحرک بود والحال ماقبل او مفتوح
گشت آن یا را بالف بدل کردند یجاء شد وبرین قیاس ست در باقی صیغها مگر در یجأن تجأن که در
اصل یجیأن بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل بماقبل دادند بعده یا در اصل

متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان
الف و همزه الف را حذف کردند جَاءٍ شد و نیز رسد که گوئی همزه ساکن ماقبل او مفتوح
آن همزه را با الف بدل کردند جَاءٍ جَاءٌ شد جَاءٍ در اصل جَيِئٌ بود بتقدیم الیاء علی الهمزة یا واقع
شد بعد الف زائده و در اصل بسلامت نمانده است آن یا را همزه بدل کردند جَاءِءٌ شد بعده دو
همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی از ایشان مکسور بود ثانی را بیا بدل کردند جَائِيٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل
بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند جَاءٍ شد و این مذهب سیبویه است
اما بر مذهب امام خلیل قلب مکانی نموده یا را بجای همزه بردند و همزه را بجای یا [illegible]
کالعادة اللتین جَائِيٌ شد بعده مثال قاضٍ کردند جَاءٍ شد جَائِيٌ در اصل جَايِئٌ بود یا واقع شد بعد الف اسم
فاعل و در اصل بسلامت نمانده است آن یا را همزه بدل کردند جَاءِءٌ شد یا قلب مکانی کردند
جَاءُوْنَ در اصل جَايِئُوْنَ بود یا واقع شد بعد الف اسم فاعل و در اصل بسلامت نمانده است آن یا را
همزه بدل کردند جَاءِءُوْنَ شد بعده دو همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی از ایشان مکسور بود ثانی را بیا بدل
کردند جَائِيُوْنَ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء
ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند جَاءُوْنَ شد تعلیل دوم جَاءُوْنَ در اصل جَايِئُوْنَ بود قلب مکانی
کرده همزه را بجای یا آوردند و یا را بجای همزه جَائِيُوْنَ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
بعد از سلب حرکت ماقبل التقای ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند جَاءُوْنَ شد جَاءَةٌ
جمع تکسیر از ان جَاءٍ است جَاءٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که جَايِئٌ بود حرف اول مفتوح بود و ثالث را نیز فتحه دادند و در آخرش تا آوردند
الف وحدان را حذف کردند جَيَأَةٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند جَاءَةٌ
شد جُيَّاءٌ جمع تکسیر از ان جَاءٍ است جَاءٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جَايِئٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثالث را مشدد ساختند فتحه
دادند بعد مشدد الف جمع تکسیر در آوردند و الف وحدان را حذف کردند جُيَّاءٌ شد جُيَّيْءٌ جمع تکسیر

ازان جِیاد است جاء اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که جایِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته فتحه دادند والف
را حذف کردند جُیِّیٌ شد جُیِّیٌ جمع تکسیر ازان جاء است جاء اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را
مسکون ساخته الف وحدان را حذف کردند جُیْیٌ شد بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت
مناسبت یا جِیٌّ شد جِیَاءٌ جمع تکسیر ازان جاء است جاء اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند وثالث
را فتحه دادند و در آخر او الف ممدوده در آورده الف وحدان را حذف کردند جُیَیَاءٌ شد بعده ضمه جیم
را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یاو یا را ساکن کردند از جهت تخفیف جِیْیَاءٌ شد جِیَاءٌ جمع
ازان جاء است جاء اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که جایِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند وثالث را مسکون ساخته در آخر و الف و نون مزیدتان
در آورده الف وحدان را حذف کردند جُیْیَانٌ شد بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت
یا جِیْیَانٌ شد جِیَانٌ جمع تکسیر ازان جاء است جاء اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایِیٌ بود حرف اول را کسره دادند وثالث را فتحه بعد ثالث
الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند جِیَایٌ شد جُیُوءٌ جمع تکسیر ازان جاء است جاء
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایِیٌ بود
حرف اول وثالث را ضمه دادند و بعد ثالث واو ساکنه در آورده الف وحدان را حذف
کردند جُیُوءٌ شد جُوَیٌّ تصغیر ازان جاء است جاء اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که جایِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند وثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه
بدل کردند وسوم جا یای تصغیر در آوردند جُوَیْیٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه
بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند جُوَیٌّ شد جائیٌ جائیان

جَوٰایا جُیَیٌّ جُوَیْئَةٌ جائِیَۃٌ در اصل جائِیَۃٌ بود یا واقع شد بعد از الف اسم فاعل و در اصل
بسلامت نمانده است آن یا را بہمزہ بدل کردند جائِئَۃٌ شد بعدہ دو ہمزہ در یک کلمہ بہم آمدند
یکی از یشان مکسور بود و ثانیہ را بیا بدل کردند جائِیَۃٌ شد و تعلیل دوم جائِیَۃٌ در اصل جائِیَۃٌ بود قلب
مکانی کردہ ہمزہ را بجای یا بردند و یا را بجای ہمزہ جائِیَۃٌ شد و برین قیاس ست در باقی صیغہا
این باب ہمزہ جَوایا جمع تکسیر از ان جائِیَۃٌ است جائِیَۃٌ اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ جائِیَۃٌ بود و حرف اول مفتوح بود و ثانی قابل حرکت نبود
آن را بواو مفتوحہ بدل کردند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفی کہ ما بعد جمع تکسیر بود و آن را کسرہ
کسرہ دادند و تاء وحدان را حذف کردند جَوائِیُ شد بعدہ یا واقع شد بعد الف فواعل و ماقبل الف
نیز حرف علت ست آن یا را بہمزہ بدل کردند جَوائِئُ شد بعدہ دو ہمزہ در یک کلمہ بہم آمدند یکے
از یشان مکسور بود و ثانیہ را بیا بدل کردند جَوائِیُ شد بعدہ ہمزہ مکسور واقع شد میان الف و یا ر
آن ہمزہ را بیاء مفتوحہ بدل کردند جَوایَیُ شد بعدہ یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند جَوایا شد تعلیل دوم جَوایا جمع تکسیر از ان جائِیَۃٌ است جائِیَۃٌ اسم وحدان بود چون
خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ جائِیَۃٌ بود و حرف اول مفتوح بود
و ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحہ بدل کردند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردہ تاء وحدان را
حذف کردند جَوایِئُ شد بعدہ قلب مکانی کردہ ہمزہ را بجای یا بردند و یا را بجای ہمزہ جَوائِیُ شد بعدہ
ہمزہ مکسورہ واقع شد میان الف و یا آن ہمزہ را بیای مفتوحہ بدل کردند جَوایَیُ شد بعدہ یا متحرک
ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند جَوایا شد جُیَیٌّ جمع تکسیر از ان جائِیَۃٌ است جائِیَۃٌ اسم
وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ جائِیَۃٌ بود حرف
اول را ضمہ دادند و ثالث را مشدد ساختہ فتحہ دادند و الف و تاء وحدان را حذف کردند جُیَّیٌ
شد جُوَیْئَۃٌ تصغیر از ان جائِیَۃٌ است جائِیَۃٌ اسم مکبر بود چون خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش کہ جائِیَۃٌ بود حرف اول را ضمہ دادند و ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحہ بدل

کردند وسوم جا یای تصغیر درآوردند وحرفیکه مابعد یای تصغیر بود آن را حرکت کسره دادند جُوَیْئِوٌ شد
بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند جُوَیِّئٌ شد و نزار سد که گوئی همزه مفتوحه ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند جُوَیِّیٌ شد
بعده یای ثالث را حذف کردند جُوَیٌّ شد بعده کسرهٔ یا را بفتح بدل کردند برای مناسبت یا
تا اینت جُحَیِّئَةٌ شد مُجِیْئٌ مُجِیْئَانِ مُجِیْئُوْنَ مَجَائِیٌّ مُجَیْئِیٌّ مُجَیِّیٌّ اصل مَجْیُوْءٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل
کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و واو نزد بعضے اول افتاد لان الثانی علامة
والعلامة لاتحذف مُجُوْءٌ شد بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند تا دلالت کند بر حذف یا مُجِوْءٌ شد بعده واو
ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَجِیْءٌ شد بروزن مَفِیْلٌ ونزد بعضے ثانی افتاد لان الثانی
زائدة والزائدة احق بالحذف مُجُیْءٌ شد بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مَجِیْءٌ شد بروزن
مَفِعْلٌ وبرین قیاس ست درصیغهای باقی مَجَایِیُّ جمع تکسیر از ان مَجِیْءٌ است مَجِیْءٌ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَجْیُوْءٌ بود حرف اول
مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند وسوم جا الف جمع تکسیر درآوردند وحرفی که مابعد الف جمع
تکسیر بود آن را کسره دادند مَجَایُوْءٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَجَایِیْءٌ
شد ونزد بعضے همزه واقع شد بعد یا مده زائده آن همزه را بیا بدل کردند مَجَایِیْیٌ شد بعده دو حرف
از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول را در دوم ادغام کردند وتنوین تمکن را نیز حذف کردند برای
منع صرف مَجَایِیُّ شد مُجَیْیِیٌّ تصغیر از ان مَجِیْءٌ است مَجِیْءٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَجْیُوْءٌ بود حرف اول را ضمه دادند وثانی را فتحه وسوم جا یای
تصغیر درآوردند وحرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُجَیْیِوْءٌ شد بعده واو ساکن ماقبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُجَیْیِیْءٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند
نخستین حرف ازیشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُجَیِّیْءٌ شد بعده یای ثالث
را حذف کردند مُجَیِّئٌ شد مَجِیْئَةٌ مَجِیْئَتَانِ مَجِیْئَاتٌ مَجَایِیُّ مُجَیِّئَةٌ مُجَیِّئَاتٌ جمع تکسیر از ان مَجِیْئَةٌ

است جُحَيِّئَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که جَحْيَئَةٌ بود حرف اول مفتوح ست وثانی را نیز فتحه دادند وسوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
وحرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند جَحَايِئُ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن
الف را بیا بدل کردند جَحَايِيئُ شد تا ر وحدان را حذف کردند جَحَايِئُ شد جُحَيِّئَةٌ تصغیر از ان جَحِيئَةٌ
است جَحِيئَةٌ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که
جَحْيُوئَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند وثانی را فتحه وسوم جا یای تصغیر در آوردند وحرفی که مابعد یای
تصغیر بود آنرا کسره دادند جُحَيْيُوئَةٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
جُحَيْيِيئَةٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود
اول را در دوم ادغام کردند جُحَيِّيئَةٌ شد بعده یاء ثالث را حذف کردند جُحَيِّئَةٌ شد و نیز ارسد که
گوئی همزه مفتوح ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند جُحَيِّيَةٌ شد بعده یاء ثالث را حذف
کردند جُحَيِّيَةٌ شد بعده کسره یا را بالفتحه بدل کردند برای مناسبت تاء تانیث جُحَيَّةٌ شد لم یجئ
در اصل یجیء بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی
سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف کردند لم یجئ شد و نیز آرسد که گوئی
همزه ساکن ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند لم یجی شد و برهمین قیاس ست در صیغهای
واحد معلوم ومجهول و در یجیئن ویجئن الامر منه جِئْ جِيئَا جِيئُوا جِيئِي جِيئَا جِئْنَ جِيِّ
را از تجیء بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان با
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان
یا و همزه یا را حذف کردند جِئْ شد و نیز آرسد که گوئی همزه ساکن ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل
کردند جِي شد تعلیل دوم جِئْ در اصل اِجِيئْ بود ماخوذ از تجیء تا که علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مکسور بود همزه وصل بکسر در
اولش آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد

اِجْيِئِي گردید بعده کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف کردند اِجِيءْ شد بعده بحرکت جیم از همزه وصل استغنا حاصل شد همزه را نیز حذف کردند جِيءْ شد و نیز روا رسد که گوئی همزه ساکن ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند جِيْ شد و در باقی صیغهای نیز تعلیل بر همین دو وجه است و در صیغهای امر باللام و نهی و نیز روا رسد که گوئی تا آخر **والظرف منه** مَجِيءٌ مَجِيئَانِ مَجَايِئُ مَجِيْءٌ در اصل مَجْيِئٌ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند مَجِيءٌ شد و برین قیاس است مَجِيئَانِ مَجَايِئُ جمع تکسیر از آن مَجِيءٌ است مَجِيءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَجْيِئٌ بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند مَجَايِئُ شد بعده قلب مکانی کردند همزه را بجای یا بردند و یا را بجای همزه مَجَائِيُ شد بعده همزهٔ مکسوره واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیای مفتوحه بدل کردند مَجَايِيُ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مَجَايَا شد مُجَيِّءٌ تصغیر از آن مَجِيءٌ است مَجِيءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَجْيِئٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یای تصغیر در آوردند مُجَيْيِئٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُجَيِّءٌ شد **والآلة منه** مِجْيَءٌ مِجْيَئَانِ مَجَايَا مُجَيْجِيٌّ مَجِيَّا جمع تکسیر از آن مِجْيَءٌ است مِجْيَءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَجَايِئُ شد بعده قلب مکانی کردند همزه را بجای یا بردند و یا را بجای همزه مَجَائِيُ شد بعده همزه مکسوره واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیای مفتوحه بدل کردند مَجَايِيُ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مَجَايَا شد مُجَيِّءٌ تصغیر از آن مِجْيَءٌ است مِجْيَءٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مُجَيْيِئٌ شد بعده دو حرف از

بجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مجیّ شد مجیئة
مجایئ مجایا مجیئة مجائی جمع تکسیر از ان مجیئة است مجیئة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند و حرفی که ما بعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مجایئة شد بعده قلب مکانی کردند همزه را بجای یا بردند و یا را بجای همزه
مجائیة شد بعده همزه مکسور واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیاء مفتوحه بدل کردند مجاییة
شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مجایاة شد بعده تا وحدان و تنوین
تمکن را نیز حذف کردند برای منع صرف مجایا گردید مجیئة تصغیر از ان مجیئة است مجیئة اسم
مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جا
یای تصغیر درآوردند و حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مجییئة شد بعده دو حرف از یک
جنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مجیّئة
شد مجباء مجباء الخ مجابیّ جمع تکسیر از ان مجیاء است مجیاء اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند
و حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف
را بیا بدل کردند مجاییء شد بعده دو همزه واقع شد بعد یا مده زائده آن همزه را بیا بدل کردند مجاییی شد
بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مجاییّ شد مجیّیّ تصغیر از ان مجیاء است مجیاء اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود
آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مجیّیء شد بعده دو
حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مجیّیء
شد بعده همزه واقع شد بعد یا مده زائده آن همزه را بیا بدل کردند بعده دو حرف از یک جنس در
یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مجیّیّ شد

افعل التفضیل

أَجْيِئَاءُ أَجْيِئَانِ أَجْيِئُونَ أَجَايَا أَجْيِئٌ أَجَايَا جمع تکسیر ازان أَجْيِئَاءُ است أَجْيِئَاءُ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود وثانی را نیز فتحه دادند وسوم جا الف جمع
تکسیر درآوردند وحرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند أَجَايِئُ شد بعده قلب مکانی کرده
همزه را بجای یا بردند ویا را بجای همزه أَجَائِيُ شد بعده همزه مکسوره واقع شد میان الف یا آن
همزه را بیای مفتوحه بدل کردند أَجَايِيُ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل
کردند أَجَايَا شد أُجَيْئٌ تصغیر ازان أَجْيِئَاءُ است أَجْيِئَاءُ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند حرف اول را ضمه دادند وثانی را فتحه وسوم جا یای تصغیر درآوردند وحرفی که مابعد یای تصغیر بود
آن را کسره دادند جُيَيْئٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند جُيَيْئٌ شد والمؤنث منه جَيْئَى جَيْئَيَانِ جَيْئَيَاتٌ جُيَيْئَى جُيَيْئَى
در اصل جُيُوعٌ بود ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا جِيئٌ شد وبرین قیاس است
جَيْئَيَانِ جَيَايَا جمع تکسیر ازان جَيْئَى است جَيْئَى اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند ردکردند بسوی اصلش که جُيْئَى بود حرف اول مضموم ست وثانی را فتحه داده
الف وحدان را حذف کردند جُيَيْئَاتٌ شد جُيَيْئَى تصغیر ازان جَيْئَى است جَيْئَى اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند ردکردند بسوی اصلش که جُيْئَى بود حرف اول مضموم ست ثانی را فتحه
دادند وسوم جا یای تصغیر درآوردند جُيَيْئَى شد وترا رسد که گوئی همزه مفتوحه ماقبل او یا ساکنه مده
زائده آن همزه را بیا بدل کردند جُيَيْيَى شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند **مهموز الفا وناقص یائی از باب**
فَعَلَ يَفْعِلُ الْإِتْيَانُ وَالْأَتْيُ آمدن وتعلیل این باب مانند رَمَى يَرْمِي است
أَتَى يَأْتِي أَتْيًا وَإِتْيَانًا فهو آتٍ آتِيَانِ آتُونَ أُتَاةٌ أُتَّاءٌ أُتِيٌّ آتِيَاءُ أُتْيَانٌ إِتَاءٌ أُتِيٌّ
أُوَيْتٍ آتِيَةٌ آتِيَتَانِ آتِيَاتٌ أَوَاتٍ أُتِيٌّ أُوَيْتِيَةٌ وَأُتِيَ يُؤْتَى أَتْيًا وَإِتْيَانًا
فذاک مَأْتِيٌّ مَأْتِيَّانِ مَأْتِيُّونَ مَأْتِيَّةٌ مَأْتِيَّتَانِ مَأْتِيَّاتٌ مَآتٍ مُؤَيْتِيٌّ

مُأَيْتِيَةٌ لَمْ يَأْتِ لَمْ يُؤْتَ لَا يَأْتِي لَا يُؤْتَى لَنْ يَأْتِيَ لَنْ يُؤْتَى الامر منه ائْتِ لِيُؤْتَ لِيَأْتِ
لِيُؤْتَ والنهي منه لَا تَأْتِ لَا تُؤْتَ لَا يَأْتِ لَا يُؤْتَ والظرف منه مَأْتًى مَأْتَيَانِ
مَآتٍ مُأَيْتٍ والآلة منه مِئْتًى مِئْتَيَانِ مَآتٍ مُأَيْتٍ مِئْتَاةٌ مِئْتَاتَانِ مَآتٍ
مُأَيْتِيَةٌ مِئْتَاءٌ مِئْتَاءَانِ مَآتِيُّ مُأَيْتِيٌّ افعل التفضيل منه آتَى آتَيَانِ آتَوْنَ
أَوَاتٍ أُوَيْتٍ والمؤنث منه أُتْيَى أُتْيَيَانِ أُتْيَيَاتٌ أُتًى أُتَيًّا ماضي معلوم أَتَى أَتَيَا
أَتَوْا مانند رَمَى رَمَيَا رَمَوْا ماضي مجهول أُتِيَ أُتِيَا أُتُوا مانند رُمِيَ رُمِيَا رُمُوا
مضارع معلوم يَأْتِي يَأْتِيَانِ يَأْتُونَ الخ مانند يَرْمِي يَرْمِيَانِ يَرْمُونَ مضارع مجهول
يُؤْتَى يُؤْتَيَانِ يُؤْتَوْنَ مانند يُرْمَى يُرْمَيَانِ يُرْمَوْنَ الامر منه اِيتِ اِيتِيَا اِيتُوا اِيتِي
اِيتِيَا اِيتِينَ بعضے همزه را حذف كنند لكثرة الاستعمال تِ تِيَا تُوا تِي تِيَا تِينَ
ميخوانند

مهموز العين ومثال واوى از باب فَعَلَ يَفْعِلُ

اَلْوَأْدُ زنده بگور كردن وَأَدَ يَئِدُ وَأْدًا فهو وَائِدٌ وَائِدَانِ وَائِدُونَ وَأَدَةٌ وُءَّدٌ وُءَّادٌ
وُءَّدٌ وُءَدَاءُ وُءْدَانٌ وِءَادٌ وُءُودٌ أُوَيْئِدٌ وَائِدَةٌ وَائِدَتَانِ وَائِدَاتٌ أَوَائِدُ وُءَّدٌ
أُوَيْئِدَةٌ وُئِدَ يُوءَدُ وَأْدًا فهو مَوْءُودٌ مَوْءُودَانِ مَوْءُودُونَ مَوْءُودَةٌ مَوْءُودَتَانِ
مَوْءُودَاتٌ مَوَائِيدُ مُوَيْئِيدٌ مُوَيْئِيدَةٌ لَمْ يَئِدْ لَمْ يُوءَدْ لَا يَئِدُ لَا يُوءَدُ لَنْ يَئِدَ لَنْ يُوءَدَ
الامر منه إِدْ لِتُوءَدْ لِيَئِدْ لِيُوءَدْ والنهي منه لَا تَئِدْ لَا تُوءَدْ لَا يَئِدْ لَا يُوءَدْ والظرف منه
مَوْئِدٌ مَوْئِدَانِ مَوَائِدُ مُوَيْئِدٌ والآلة منه مِيئَدٌ مِيئَدَانِ مَوَائِدُ مُوَيْئِدٌ مِيئَدَةٌ
مِيئَادٌ مِيئَادَانِ مَوَائِيدُ مُوَيْئِيدٌ افعل التفضيل منه أَوْأَدُ أَوْأَدَانِ أَوْأَدُونَ
أَوَائِدُ أُوَيْئِدٌ والمؤنث منه وُءْدَى وُءْدَيَانِ وُءْدَيَاتٌ وُءَدٌ وُءَيْدَى ماضي معلوم
وَأَدَ وَأَدَا وَأَدُوا الخ ماضي مجهول وُئِدَ وُئِدَا وُئِدُوا مضارع معلوم يَئِدُ يَئِدَانِ يَئِدُونَ
الخ مضارع مجهول يُوءَدُ يُوءَدَانِ يُوءَدُونَ الخ امر إِدْ إِدَا إِدُوا إِدِي
إِدَا إِدْنَ

مهموز الفا و لفيف مقرون از باب

فعَل یفعِل الاُوِیّ پناه گرفتن اَوَی یَأوِی اُوِیًّا فهو اٰوٍ اٰوِیَانِ اٰوُوْنَ اُوَاۃٌ اُوَّاءٌ اٰوٍ اِیٌّ اَوِیَاءُ اِیَّانٌ اِوَاءٌ اُوِیٌّ آوِیَۃٌ اٰوِیَتَانِ اٰوِیَاتٌ اَوَاءٍ اُوَیٌّ اُوَیَّۃٌ وَاُوِیَ یُؤْوٰی اُوِیًّا فذاک مَأْوِیٌّ مَأْوِیَّانِ مَأْوِیُّوْنَ مَأْوِیَّۃٌ مَأْوِیَّتَانِ مَأْوِیَّاتٌ مَاوٍ مُأَیْوِیٌّ مُأَیْوِیَّۃٌ لَمْ یَأْوِ لَمْ یُؤْوَ لَا یَأْوِی لَا یُؤْوٰی لَنْ یَأْوِیَ لَنْ یُؤْوٰی الامر منه اِیْوِ لِتُؤْوَ وَلْیَأْوِ لِیُؤْوَ والنہی عنہ لَا تَأْوِ لَا تُؤْوَ لَا یَأْوِ لَا یُؤْوَ والظرف منه مَأْوًی مَأْوَیَانِ مَاوٍ مُأَیٌّ والآلۃ منه مِئْوًی مِئْوَیَانِ مَاوٍ مُأَیٌّ مِئْوَاۃٌ مِئْوَاتَانِ مَاوٍ مُأَیَّۃٌ مِئْوَاءٌ مِئْوَاءَانِ مَاوِیُّ مُأَیْوِیٌّ افعل التفضیل اَوٰی اَوَیَانِ اَوَوْنَ اَوَاءٍ اُوَیٌّ والمؤنث منه اُوْیٰ اُوْیَیَانِ اُوْیَیَاتٌ اُوًی اُوَیّٰ تعلیل این باب مانند تعلیل طوی یطوی است ماضی معلوم اَوٰی اَوَیَا اَوَوْا الخ مانند تعلیل رَمٰی رَمَیَا رَمَوْا الخ مضارع معلوم یَأْوِی یَأْوِیَانِ الخ مانند تعلیل یَرْمِی یَرْمِیَانِ تا آخر مضارع مجہول یُؤْوٰی یُؤْوَیَانِ مانند تعلیل یُرْمٰی یُرْمَیَانِ است امر حاضر معلوم اِیْوِ اِیْوِیَا اِیْوُوْا اِیْوِیْ اِیْوِیَا اِیْوِیْنَ

مهموز العین ولفیف مفروق از باب فَعَلَ یَفْعِلُ

اَلْوَأْیُ وعده کردن وَأٰی یَأْیِی وَأْیًا فهو وَاءٍ وَائِیَانِ وَاؤُوْنَ وُءَاۃٌ وُءَّاۃٌ وُءًّی وُءًی وُءَیَاءُ وُءْیَانٌ وِءَاءٌ اُوءٍ اُوَیْءٍ وَائِیَۃٌ وَائِیَتَانِ وَائِیَاتٌ اَوَاءٍ اُوَیِّیَۃٌ وَوُئِیَ یُوْأٰی وَأْیًا فذاک مَوْئِیٌّ مَوْئِیَّانِ مَوْئِیُّوْنَ مَوْئِیَّۃٌ مَوْئِیَّتَانِ مَوْئِیَّاتٌ مَوَائِیُّ مُوَیْئِیٌّ مُوَیْئِیَّۃٌ لَمْ یَأْ لَمْ یُوْءَ لَا یَأْیِی لَا یُوْأٰی لَنْ یَأْیِیَ لَنْ یُوْأٰی الامر منه اِءْ لِتُوْءَ لِیَأْ لِیُوْءَ والنہی عنه لَا تَأْ لَا تُوْءَ لَا یَأْ لَا یُوْءَ والظرف منه مَوْأًی مَوْأَیَانِ مَوَاءٍ مُوَیْئٍ والآلۃ منه مِیْأًی مِیْأَیَانِ مَوَاءٍ مُوَیْئٍ مِیْأَاۃٌ مِیْأَاتَانِ مَوَائِیُّ مُوَیْئِیٌّ افعل التفضیل اَوْأٰی اَوْأَیَانِ اَوْأَوْنَ اَوَاءٍ اُوَیْءٍ والمؤنث منه اِیْئیٰ اِیْئَیَانِ اِیْئَیَاتٌ اُوَءٌ اُوَیْءٌ تعلیل این باب چون وَقٰی یَقِیْ است وَأٰی وَأَیَا تا آخر چون رَمٰی رَمَیَا تا آخر وُئِیَ وُئِیَا الخ چون رُمِیَ رُمِیَا تا آخر یَأْیِی یَأْیِیَانِ آخر چون یَقِیْ یَقِیَانِ تا آخر

ابواب مضاعف از باب فَعَلَ یَفْعُلُ

الامر منه اُمْدُدْ اُمْدُدَا اُمْدُدُوا

لِلتَّکثیر مَدَّ یَمُدُّ مَدًّا فهو مَادٌّ مَادَّانِ مَادُّونَ مَادَّةٌ مَادَّتَانِ مَادَّاتٌ مَوَادُّ مُدَّ مُدًّا مُدَّتَا مُدَّتٌ مُدُودٌ مُدَّ مَدِیدٌ مُدُودٌ مُوَیْدٌ مَادَّةٌ مَادَّتَانِ مَاکَاتٌ مَوَادُّ

مُدَیْدٌ مُوَیْدَةٌ و مُدَّ یُمَدُّ مَدًّا فذاک مَمْدُودٌ مَمْدُودَانِ مَمْدُودُونَ مَمْدُودَةٌ مَمْدُودَتَانِ

مَمْدُودَاتٌ مَمَادِیْدُ مُمَیْدِیدٌ مُمَیْدِیْدَةٌ لَمْ یَمُدَّ لَمْ یَمْدُدْ لَمْ یُمَدَّ لَمْ یُمْدَدْ لَا یَمُدُّ لَا یُمَدُّ

لَنْ یَمُدَّ لَنْ یُمَدَّ الامر منه مُدَّ اُمْدُدْ لِتُمَدَّ لِتُمْدَدْ لِیَمُدَّ لِیَمْدُدْ لِیُمَدَّ لِیُمْدَدْ والنهی عنه

لَا تَمُدَّ لَا تَمْدُدْ لَا تُمَدَّ لَا تُمْدَدْ لَا یَمُدَّ لَا یَمْدُدْ لَا یُمَدَّ لَا یُمْدَدْ والظرف منه مَمَدٌّ مَمَدَّانِ

مَمَادُّ مُمَیْدٌ والآلة منه مِمَدٌّ مِمَدَّانِ مَمَادُّ مُمَیْدٌ مِمَدَّةٌ مِمَدَّتَانِ مَمَادُّ مُمَیْدَةٌ مِمْدَادٌ مِمْدَادَانِ

مَمَادِیْدُ مُمَیْدِیدٌ افعل التفضیل منه اَمَدُّ اَمَدَّانِ اَمَدُّونَ اَمَادُّ اُمَیْدٌ والمؤنث منه مُدَّی

مُدَّیَانِ مُدَّیَاتٌ مُدٌّ مُدَیْدَی ماضی معلوم مَدَّ مَدَّا مَدُّوا مَدَّتْ مَدَّتَا

مَدَدْنَ مَدَدْتَ مَدَدْتُمَا مَدَدْتُمْ مَدَدْتِ مَدَدْتُمَا مَدَدْتُنَّ مَدَدْتُ مَدَدْنَا مَدَّ

در اصل مَدَدَ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کردند در

دوم ادغام کردند مَدَّ شد و برین قیاس است تا مَدَّتَا مَدَدْتُّ در اصل مَدَدْتُ بود دال و تا هر دو

قریب المخرج در یک کلمه بهم آمدند دال را تا کردند و تا در تا ادغام کردند مَدَتُّ شد ماضی مجهول

مُدَّ مُدَّا مُدُّوا مُدَّتْ مُدَّتَا مُدِدْنَ مُدِدْتَ مُدِدْتُمَا مُدِدْتُمْ مُدِدْتِ مُدِدْتُمَا

مُدِدْتُنَّ مُدِدْتُ مُدِدْنَا مُدَّ در اصل مُدِدَ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو

متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُدَّ شد و برین قیاس است تا مُدَّتَا مضارع معلوم

یَمُدُّ یَمُدَّانِ یَمُدُّونَ تا آخر یَمُدُّ در اصل یَمْدُدُ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو

متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند و اول را در دوم ادغام کردند یَمُدُّ شد و

برین قیاس است تعلیل صیغ های باقی مَادٌّ در اصل مَادِدٌ بود دو حرف از یک جنس در یک

کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مَادٌّ و برین طریق است مَادَّة

مَادّان ومَادُّونَ مَدٌّ ماد جمع تکسیر ازان مادّ است مادّ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که مادِدٌ بود حرف اول مفتوح است
وثالث را نیز فتح دادند ودر آخرش تا در آورده الف وحدان را حذف کردند مَدَدَة شد بعده
دو حرف از یکجنس دریک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند
مَدّة شد مُدٌّ جمع تکسیر ازان مادّ است مادّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا
جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که مادِدٌ بود حرف اول را ضم دادند وثالث را مشدّد ساخته
فتح دادند والف وحدان را حذف کردند مُدَّادٌ شد مُدَّادٌ جمع تکسیر ازان مادّ است مادّ اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که مادِدٌ بود حرف
اول را ضم دادند وثالث را مشدّد ساخته فتح دادند والف وحدان را حذف کردند مُدَّدٌ شد
مُدُدٌ جمع تکسیر ازان مادّ است مادّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رو کردند بسوی اصلش که مادِدٌ بود حرف اول را ضم دادند وثالث را سکون ساخته الف
وحدان را حذف کردند مُدْدٌ شد بعده دو حرف از یکجنس دریک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدٌّ شد مُدّ جمع تکسیر ازان مادّ است مادّ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که مادِدٌ بود حرف
اول را ضم دادند وثالث را فتح ودر آخرش الف ممدوده در آورده الف وحدان را حذف
کردند مُدَدَاءُ شد بعده دو حرف از یکجنس دریک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن
کرده در دوم ادغام کردند مُدَّاءُ شد مُدَّانٌ جمع تکسیر ازان مادّ است مادّ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که مادِدٌ بود حرف
اول را ضم دادند وثالث را سکون ساخته الف ونون مزیدتان در آورده الف
وحدان را حذف کردند مُدْدَانٌ شد بعده دو حرف از یکجنس دریک کلمه بهم آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدَّانٌ شد میٰدٌ مُدُدٌ مُدٌّ ماشد حسب اب ضرب

است اما بسوی اصلش رد میکنند مُوَیِّدٌ تصغیر ازان مادٌّ است مادٌّ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِدٌ بود حرف اول را ضم دادند وثانی قابل
حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند وسوم جایای تصغیر درآوردند مُوَیْدِدٌ شد بعده
دو حرف از یکجنس دریک کلمه بهم آمدند اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُوَیِّدٌ شد
مادّۃٌ مادّتان مادّاتٌ موادُّ ممدّۃٌ مُوَیِّدَۃٌ موادُّ جمع تکسیر ازان مادّۃٌ است مادّۃٌ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِدَۃٌ
بود حرف اول مفتوح است وثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند وسوم جاالف
جمع تکسیر درآوردند وتاء وحدان را حذف کردند موادِدُ شد بعده دو حرف از یکجنس دریک کلمه
بهم آمدند هردو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند موادُّ شد مُوَیْدَۃٌ
تصغیر ازان مادّۃٌ است مادّۃٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مادِدَۃٌ بود حرف اول را ضم دادند وثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند
وسوم جایای تصغیر درآوردند وحرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیْدِدَۃٌ شد بعده دو
حرف از یکجنس دریک کلمه بهم آمدند هردو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُوَیِّدَۃٌ
شد الظرف منه ممدٌّ ممدّان ممادُّ مُمَیْدٌ ممدٌّ دراصل ممْدَدٌ بود دو حرف از یکجنس دریک کلمه
بهم آمدند هردو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول
را در دوم ادغام کردند ممدٌّ شد وبرین قیاس است ممدّان ممادُّ جمع تکسیر ازان ممدٌّ است
ممدٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
ممْدَدٌ بود حرف اول مفتوح بود وثانی را فتح دادند وسوم جاالف جمع تکسیر بود آن را کسره
دادند ممادِدُ شد بعده دو حرف از یکجنس دریک کلمه بهم آمدند هردو متحرک اول را ساکن کرده
در دوم ادغام کردند ممادٌّ شد وتنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف ممادُّ شد
مُمَیْدٌ تصغیر ازان ممدٌّ است ممدٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند

رد کردند بسوی اصلش که حُمَیْدٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در
آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند حُمَیْدِدٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک
کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند حُمَیْدٌ شد و الآلة منه مِحَدٌّ
مِحَدَّانِ مَحَادُّ مُحَيْدٌ مِحَدًّا در اصل مِحْدَدٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو
متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند مِحَدٌّ شد و برین قیاس است تعلیل مِحَدَّانِ مَحَادُّ جمع تکسیر ازان مِحَدٌّ است
مِحَدٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
مِحْدَدٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه مابعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَحَادِدُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک
اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مَحَادٌّ و تنوین تمکن را نیز حذف کردند مَحَادُّ شد
مُحَيْدٌ تصغیر ازان مِحَدٌّ است مِحَدٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مِحْدَدٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر
در آوردند و حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُحَيْدِدٌ شد بعده دو حرف از یکجنس
در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُحَيْدٌّ شد و جه دوم
مُحَيْدٌ تصغیر ازان مِحَدٌّ است مِحَدٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند مُحَيْدٌ شد مِحَدَّةٌ مِحَدَّتَانِ
مَحَادُّ مُحَيْدَةٌ مِحَدَّةٌ در اصل مِحْدَدَةٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک
حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند مِحَدَّةٌ شد و برین قیاس است تعلیل مِحَدَّتَانِ مَحَادُّ جمع تکسیر ازان مِحَدَّةٌ است
مِحَدَّةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مِحْدَدَةٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر

در آوردند وحرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند وتا وحدان را حذف کردند عَمَادِدُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول راساکن کرده در دوم ادغام کردند عَمَادٌ شد وتنوین تمکن را برای منع صرف حذف کردند عَمَادّ شد عُمَيْدَةٌ تصغیر ازان عَمَدَةٌ است عَمَدَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که عَمَدَدَةٌ بود حرف اول را ضم دادند وثانی را فتحه وسوم جا یای تصغیر در آوردند وحرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند عُمَيْدِدَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول راساکن کرده در دوم ادغام کردند عُمَيْدَّةٌ شد وجه دوم عُمَيْدَةٌ تصغیر ازان عَمَدَةٌ است عَمَدَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح وسوم جا یای تصغیر در آوردند وحرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند عُمَيْدِدَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس دریک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول راساکن کرده در دوم ادغام کردند عُمَيْدَّةٌ شد وبرهمین قیاس است تعلیل در تصغیر ظرف وآلة مِمَدٌّ تا آخر بر اصل خود است افعل التفضیل منه اَمَدُّ اَمَدَّانِ اَمَدُّونَ اَمَادُّ اُمَيْدُّ اَمَدُّ را اصل اَمْدَدُ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اَمَدُّ شد وبرهمین وجه است تعلیل اَمَدَّانِ اَمَادُّ جمع تکسیر ازان اَمَدُّ است اَمَدُّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اَمْدَدُ بود حرف اول مفتوح بود وثانی را فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر در آوردند وحرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَمَادِدُ شد بعده دو حرف از یکجنس دریک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول راساکن کرده در دوم ادغام کردند اَمَادُّ شد اُمَيْدُّ تصغیر ازان اَمَدُّ است اَمَدُّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اَمْدَدُ بود حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یای تصغیر در آوردند وحرفیکه مابعد یای تصغیر بود آن را

کسره دادند اُمَیِّیٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن
کرده در دوم ادغام کردند اُمَیٌّ شد وجه دوم اُمَیٌّ تصغیر از آن اَمَةٌ است اَمَةٌ اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند وثانی را فتح وسوم جا یای تصغیر
در آوردند اُمَیَّةٌ شد والمؤنث منه مُدْیَةٌ مُدْیَتَانِ مُدْیَاتٌ مُدًى مُدَیَّةٌ مُدًى سے
در اصل مُدْیٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مُدَیَّةٌ شد وبرین قیاس است تعلیل در مُدْیَتَانِ ومُدْیَاتٌ وجمع تکسیر
از آن مُدًى است مُدًى اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مُدْیٌ بود حرف اول مضموم است وثانی را فتح دادند الف وحذف را
حذف کردند مُدَیٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول
را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُدَیٌّ شد مُدَیَّةٌ تصغیر از آن مُدْیَةٌ است مُدْیَةٌ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُدْیَةٌ بود حرف اول
مضموم است وثانی را فتح دادند وسوم جا یای تصغیر در آوردند مُدَیِّیَةٌ شد

مضاعف

ثلاثی مجرد اَلْأَزُّ والْأَزِیْزُ بانگ کردن رعد وآواز جوش دیگ وجوشیدن و
برانگیختن وبر اغالیدن اَزَّ یَؤُزُّ اَزًّا وَاَزِیْزًا فهو آزٌّ آزَّانِ آزُّوْنَ آزَّةٌ آزَّتَانِ آزَّاتٌ اَوَازُّ
اَزَّاءُ اُزَّاتٌ اِزَازٌ اُزُوْزٌ اُوَیْزٌ اُزَّةٌ اُزَّتَانِ اُزَّاتٌ اَوَازٌّ اُزَزٌ اُوَیْزَةٌ وذاک یُؤَزُّ اَزًّا
فذاک مَأْزُوْزٌ مَأْزُوْزَانِ مَأْزُوْزُوْنَ مَأْزُوْزَةٌ مَأْزُوْزَتَانِ مَأْزُوْزَاتٌ مَاٰزِیْزُ
مُؤَیْزِیْزٌ مُؤَیْزِیْزَةٌ لَمْ یَؤُزَّ لَمْ یُؤَزَّ لَا یَؤُزُّ لَا یُؤَزُّ لَنْ یَؤُزَّ لَنْ یُؤَزَّ
الامر منه اُزَّ اُزُزْ لِیُؤَزَّ لِیُؤْزَزْ والنهی عنه لَا تَؤُزَّ لَا تَؤْزُزْ لَا تُؤَزَّ لَا تُؤْزَزْ لَا یَؤُزَّ
لَا یَؤْزُزْ لَا یُؤَزَّ لَا یُؤْزَزْ الظرف منه مَأَزٌّ مَأَزَّانِ مَاٰزُّ مُؤَیْزِزٌ والآلة منه
مِئَزٌّ مِئَزَّانِ مَاٰزُّ مُؤَیْزِزٌ مِئَزَّةٌ مِئَزَّتَانِ مَاٰزُّ مُؤَیْزِزَةٌ مِئْزَازٌ مِئْزَازَانِ
مَاٰزِیْزُ مُؤَیْزِیْزٌ افعل التفضیل منه اَزُّ اَزَّانِ اَزُّوْنَ اَوَازُّ اُزَّی اُزَّیَیْنِ

والمؤنث منه اَرّٰی اَرّیانِ اَرّیاتٌ اُرَّآءُ زُرّی والی واین باب چون مَدّاً یَمُدُّ است

در تعلیل فعل مضاعف ثلاثی مجرد از باب فَعَلَ یَفْعِلُ

اَلْفِرَارُ وَالْفَرُّ وَالْمَفَرُّ گریختن ودندان شیر افگندن سنتور و فرُّ دندان ستور نگریستن وباز کاوید ن از کاری فَرَّ یَفِرُّ فِرَاراً وَفَرّاً وَمَفَرّاً فَهُوَ فَارٌّ فَارَّانِ فَارُّوْنَ فَرَّةٌ فُرَّارٌ فَرَرٌ فَرٌّ فُرَّاءٌ فِرَاتٌ فِرَارٌ فُرُوْرٌ فُوَيْرٌ فَارَّةٌ فَارَّتَانِ فَارَّاتٌ فَوَارٌّ فُرَّرٌ فُوَيْرَةٌ وَفُرَّ يُفَرُّ فِرَاراً وَفَرّاً وَمَفَرّاً فذاك مَفْرُوْرٌ مَفْرُوْرَانِ مَفْرُوْرُوْنَ مَفْرُوْرَةٌ مَفْرُوْرَتَانِ مَفْرُوْرَاتٌ مَفَارٌ مَفَارِيْرُ مُفَيْرِيْرٌ مُفَيْرِيْرَةٌ لَمْ يَفِرَّ لَمْ يَفِرِّ لَمْ يَفْرِرْ لَمْ يُفَرَّ لَمْ يُفَرِّ لَمْ يُفْرَرْ لَا يَفِرُّ لَا يُفَرُّ لَنْ يَفِرَّ لَنْ يُفَرَّ الامر منه فِرَّ اِفْرِرْ لِتُفَرَّ لِتُفْرَرْ لِيَفِرَّ لِيَفْرِرْ لِيُفَرَّ لِيُفْرَرْ والنهي منه لَا تَفِرَّ لَا تَفِرِّ لَا تَفْرِرْ لَا تُفَرَّ لَا تُفْرَرْ لَا يَفِرَّ لَا يَفْرِرْ لَا يُفَرَّ لَا يُفْرَرْ والظرف منه مَفَرٌّ مَفَرَّانِ مَفَارُّ مُفَيْرٌ والآلة منه مِفَرٌّ مِفَرَّانِ مَفَارُّ مُفَيْرٌ مِفَرَّةٌ مِفَرَّتَانِ مَفَارُّ مُفَيْرَةٌ مِفْرَارٌ مِفْرَارَانِ مَفَارِيْرُ مُفَيْرِيْرٌ افعل التفضيل منه اَفَرُّ اَفَرَّانِ اَفَرُّوْنَ اَفَارُّ اُفَيْرٌ والمؤنث منه فُرّٰى فُرَّيَانِ فُرَّيَاتٌ فُرَرٌ فُرَيْرٰى وتعلیلات این باب مانند تعلیلات کَدَّ یَمُدُّ است مگر در جحد و امر و نهی این باب سه وجه است ماضی معلوم فَرَّ فَرَّا فَرُّوْا تا آخر ماضی مجهول فُرَّ فُرَّا فُرُّوْا مضارع معلوم يَفِرُّ يَفِرَّانِ يَفِرُّوْنَ تا آخر مضارع مجهول يُفَرُّ يُفَرَّانِ يُفَرُّوْنَ تا آخر الامر منه فِرَّ فِرَّا فِرُّوْا فِرِّيْ فِرَّا اَفْرِرْنَ

مضاعف ثلاثی مجرد از باب فَعِلَ يَفْعَلُ

اَلْبِرُّ فرمانبرداری کردن مادر و پدر بَرَّ يَبَرُّ بِرّاً فَهُوَ بَارٌّ بَارَّانِ بَارُّوْنَ بَرَرَةٌ بِرَارٌ بَرَرٌ بَرٌّ اَبْرَآءُ بِرَاتٌ بِرَامٌ بُرُوْرٌ بُوَيْرٌ بَارَّةٌ بَارَّتَانِ بَارَّاتٌ بَوَارٌّ بُرَّرٌ بُوَيْرَةٌ وَبُرَّ يُبَرُّ بِرّاً فذاك مَبْرُوْرٌ مَبْرُوْرَانِ مَبْرُوْرُوْنَ مَبْرُوْرَةٌ مَبْرُوْرَتَانِ مَبْرُوْرَاتٌ مَبَارُّ مَبَارِيْرُ مُبَيْرِيْرٌ مُبَيْرِيْرَةٌ لَمْ يَبَرَّ لَمْ يَبَرِّ لَمْ يَبْرَرْ لَمْ يُبَرَّ لَمْ يُبَرِّ لَمْ يُبْرَرْ لَا يَبَرُّ لَا يُبَرُّ لَنْ يَبَرَّ لَنْ يُبَرَّ الامر منه بَرَّ اِبْرَرْ لِتُبَرَّ لِتُبْرَرْ لِيَبَرَّ لِيَبْرَرْ

لِیُبَرَّ لِیُبْرَرْنَ والنهی عنه لَاتُبَرَّ لَاتُبَرَّا لَاتُبَرُّوا لَاتُبْرَرْنَ لَایُبَرَّ لَایُبَرُّوا لَایُبْرَرْنَ
والظرف منه مَبَرٌّ مَبَرَّانِ مَبَارُّ مُبَیْرٌ والآله منه مِبَرٌّ مِبَرَّانِ مَبَارُّ مُبَیْرٌ
مِبَرَّةٌ مِبَرَّتَانِ مَبَارُّ مُبَیْرَةٌ مِبْرَارٌ مِبْرَارَانِ مَبَارِیْرُ مُبَیْرِیْرٌ افعل التفضیل منه
اَبَرُّ اَبَرَّانِ اَبَارُّ اُبَیْرٌ والمؤنث منه بُرّیٰ بُرَّیَانِ بُرَّیَاتٌ بُرَرٌ بُرَیْرٰی ماضی معلوم
بَرَّ بَرَّا بَرُّوا تا آخر بَرَّ دراصل بَرَرَ بود دو حرف از یک جنس دریک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک
اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند بَرَّ شد وبرین قیاس است تعلیل تا بَرَرْنَا ماضی
مجهول بُرَّ بُرَّا بُرُّوا تا آخر مضارع معلوم یَبَرُّ یَبَرَّانِ یَبَرُّونَ تا آخر یَبَرُّ دراصل یَبْرَرُ
بود دو حرف از یک جنس دریک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل
دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یَبَرُّ شد وبرین قیاس
است تعلیل درباقی صیغهای مضارع معلوم مضارع مجهول یُبَرُّ یُبَرَّانِ یُبَرُّونَ
الی آخره یُبَرُّ دراصل یُبْرَرُ بود دو حرف از یک جنس دریک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند یُبَرُّ شد الامر منه بَرَّ اِبْرَرْ بَرَّا بَرُّوا بَرِّی بَرَّا اِبْرَرْنَ **مثال واوی**
از باب افعال الایعاد بیم کردن اَوْعَدَ یُوْعِدُ اِیْعَادًا فهو مُوْعِدٌ واُوْعِدَ
یُوْعَدُ اِیْعَادًا فذاک مُوْعَدٌ لَمْ یُوْعِدْ لَمْ یُوْعَدْ لَا یُوْعِدُ لَا یُوْعَدُ لَنْ یُوْعِدَ لَنْ یُوْعَدَ
الامر منه اَوْعِدْ لِتُوْعَدْ لِیُوْعِدْ لِیُوْعَدْ والنهی عنه لَاتُوْعِدْ لَاتُوْعَدْ لَایُوْعِدْ
لَایُوْعَدْ الظرف منه مُوْعَدٌ مُوْعَدَانِ مُوْعَدَاتٌ ماضی معلوم اَوْعَدَ اَوْعَدَا اَوْعَدُوْا
آخر ماضی مجهول اُوْعِدَ اُوْعِدَا اُوْعِدُوْا مضارع معلوم یُوْعِدُ یُوْعِدَانِ یُوْعِدُوْنَ
مضارع مجهول یُوْعَدُ یُوْعَدَانِ یُوْعَدُوْنَ تا آخر الامر منه اَوْعِدْ اَوْعِدَا اَوْعِدُوْا
اَوْعِدِیْ اَوْعِدَا اَوْعِدْنَ دیگر تمام صیغهای این باب براصل خود اند **مثال یائی**
از باب افعال الایسار توانگر شدن اَیْسَرَ یُوْسِرُ اِیْسَارًا فهو مُوْسِرٌ

وَاُوسِرَ یُوسَرُ اِیسَارًا فَذَاکَ مُوسَرٌ لَمْ یُوسَرْ لَمْ یُوسَرْ لَا یُوسَرُ لَا یُوسَرُ لَنْ یُوسَرَ لَنْ یُوسَرَ الامر منه اَیْسِرْ لِتُوسِرْ لِیُوسِرْ لِیُوسَرْ والنهی عنه لَا تُوسِرْ لَا تُوسَرْ لَا یُوسِرْ لَا یُوسَرْ والظرف منه مُوسَرٌ مُوسَرَانِ مُوسَرَاتٌ ماضی معلوم اَیْسَرَ اَیْسَرَا اَیْسَرُوْا الخ ماضی مجهول اُوسِرَ اُوسِرَا اُوسِرُوْا تا آخر اُوسِرَ در اصل اُیْسِرَ یای ساکن ماقبل او مضموم آن یا را بواو بدل کردند اُوسِرَ شد وبرین قیاس است تعلیل تا آخر صیغهای ماضی مجهول مضارع معلوم یُوسِرُ یُوسِرَانِ یُوسِرُوْنَ تا آخر یُوسِرُ در اصل یُیْسِرُ بود یا ساکن ماقبل او مضموم آن یا را بواو بدل کردند یُوسِرُ شد وبهمین قیاس است تعلیل درباقی صیغهای مضارع معلوم مضارع مجهول یُوسَرُ یُوسَرَانِ یُوسَرُوْنَ تا آخر یُوسَرُ در اصل یُیْسَرُ الخ تعلیل مضارع مجهول واسم فاعل واسم مفعول بهمین وجه است که تعلیل ماضی است الامر منه اَیْسِرْ اَیْسِرَا اَیْسِرُوْا تا آخر بر اصل خود است

اجوف واوی از باب افعال

اَلْاِقَامَةُ برپا داشتن اَقَامَ یُقِیْمُ اِقَامَةً فهو مُقِیْمٌ واُقِیْمَ یُقَامُ اِقَامَةً فذاک مُقَامٌ لَمْ یُقِمْ لَمْ یُقَمْ لَا یُقِیْمُ لَا یُقَامُ لَنْ یُّقِیْمَ لَنْ یُّقَامَ الامر منه اَقِمْ لِتُقَمْ لِیُقِمْ لِیُقَمْ والنهی عنه لَا تُقِمْ لَا تُقَمْ لَا یُقِمْ لَا یُقَمْ والظرف منه مُقَامٌ مُقَامَانِ مُقَامَاتٌ ماضی معلوم اَقَامَ اَقَامَا اَقَامُوْا الخ اَقَامَ در اصل اَقْوَمَ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند اَقَامَ شد وهمچنین تعلیل است تا اَقَامَتَا اَقَمْنَ در اصل اَقْوَمْنَ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف ومیم الف را حذف کردند اَقَمْنَ شد وبرین قیاس است تعلیل تا آخر ماضی معلوم ماضی مجهول اُقِیْمَ اُقِیْمَا اُقِیْمُوْا تا آخر اُقِیْمَ در اصل اُقْوِمَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اُقِیْمَ شد وبرین قیاس است تا اُقِیْمَتَا اُقِمْنَ در اصل اُقْوِمْنَ بود کسره

بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعده واو ساکن ما قبل آن مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند اُقِیْمَ شد و برین وجه است تعلیل تا آخر ماضی مجهول مضارع معلوم یُقِیْمُ یُقِیْمَانِ یُقِیْمُوْنَ تا آخر تعلیل یُقِیْمُ مانند تعلیل اُقِیْمَ و برین قیاس اند صیغهای باقی مضارع معلوم سوای جمع مؤنث غائبات و مخاطبات تعلیل یُقِمْنَ تُقِمْنَ مانند تعلیل اُقِمْنَ ماضی مجهول است و مضارع مجهول یُقَامُ یُقَامَانِ یُقَامُوْنَ تا آخر تعلیل مانند اُقَامَ ماضی معلوم است سوای جمع مؤنث غائبات و مخاطبات تعلیل یُقَمْنَ و تُقَمْنَ مانند تعلیل اَقَامَ ماضی معلوم است اسم فاعل مُقِیْمٌ مُقِیْمَانِ مُقِیْمُوْنَ مُقِیْمَةٌ مُقِیْمَتَانِ مُقِیْمَاتٌ مَقَایِمُ در اصل مُقْوِمٌ بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُقِیْمٌ شد و برین وجه تعلیل است تا آخر صیغهای اسم فاعل اسم مفعول مُقَامٌ مُقَامَانِ مُقَامُوْنَ مُقَامَةٌ مُقَامَتَانِ مُقَامَاتٌ تعلیل اسم مفعول مذکر و مؤنث مانند تعلیل اَقَامَ ماضی معلوم است الامر منه اَقِمْ اَقِیْمَا اَقِیْمُوْا اَقِمْنَ امر را از تُقِیْمُ بنا کردند رد کردند بسوی اصلش که اصل او تُقْوِمُ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه قطعیه محذوفه را باز آورده امر حاصل باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد بعده التقای ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند اَقِمْ شد و در تثنیه و جمع نون ساقط میشود و دیگر در جمع مؤنث و مصدر اِقَامَةٌ در اصل اِقْوَامًا بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک بود الکنون ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند و عوض او تا در آخرش در آوردند اِقَامَةٌ شد

اجوف یائی از باب افعال

الاِطَارَةُ پرانیدن اَطَارَ یُطِیْرُ اِطَارَةً فهو مُطِیْرٌ و اُطِیْرَ یُطَارُ اِطَارَةً فذاک مُطَارٌ لم یُطِرْ لم یُطَرْ لا یُطِیْرُ لا یُطَارُ لن یُطِیْرَ لن یُطَارَ الامر منه اَطِرْ لِتُطَرْ لِیُطَرْ لِیُطِرْ والنهی عنه لا تُطِرْ لا تُطَرْ لا یُطِرْ لا یُطَرْ الظرف منه مُطَارٌ مُطَارَانِ مُطَارَاتٌ

ماضی معلوم أَطَارَ أَطَارَا أَطَارُوا تا آخر اَطَارَ در اصل اَطْيَرَ بود یا متحرک ماقبل او
حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح
گشت آن یا را با الف بدل کردند اَطَارَ شد و برین قیاس است تعلیل تا اَطَارَتَا اَطَرْتَ در اصل
اَطْيَرْتَ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل
متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد
میان الف و را، الف را حذف کردند اَطَرْتَ شد و برین قیاس است تعلیل تا اَطَرْنَا.
ماضی مجهول أُطِيرَ أُطِيرَا أُطِيرُوا تا آخر أُطِيرَ در اصل أُطْيِرَ بود یا متحرک ماقبل او حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند أُطِيرَ شد و برین وجه است تعلیل تا أُطِيرَتَا
أُطِرْنَ در اصل أُطْيِرْنَ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند
التقاء ساکنین شد میان یا و را، یا را حذف کردند أُطِرْنَ شد و تعلیل تا أُطِرْنَا برین صحیحست
مضارع معلوم يُطِيرُ يُطِيرَانِ يُطِيرُونَ تا آخر يُطِيرُ در اصل يُطْيِرُ بود کسره بر یا ثقیل
بود نقل کرده بما قبل دادند يُطِيرُ شد و برین قیاس است تعلیل در باقی صیغهای مضارع معلوم
سوای جمع مؤنث غائبات و مخاطبات يُطِرْنَ در اصل يُطْيِرْنَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل
کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و را یا را حذف کردند يُطِرْنَ شد و برین وجه است
تعلیل تُطِرْنَ مضارع مجهول يُطَارُ يُطَارَانِ يُطَارُونَ تا آخر تعلیل يُطَارُ مانند
اَطَارَ ماضی معلوم است و برین قیاس است تعلیل در باقی صیغهای سوای جمع مؤنث
غائبات و مخاطبات تعلیل يُطَرْنَ تُطَرْنَ مانند تعلیل اَطَرْنَ ماضی معلوم است مصدر
اِطَارَةً در اصل اِطْيَارًا بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند و عوض او تا در آخرش آوردند
اِطَارَةً شد اسم فاعل مُطِيرٌ مُطِيرَانِ مُطِيرُونَ مُطِيرَةٌ مُطِيرَتَانِ مُطِيرَاتٌ

مُطَّیِرٌ دراصل مُطْتَیِرٌ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند مُطَّیِرٌ شد و برین قیاس است تعلیل باقی صیغهای اسم فاعل اسم مفعول مُطَّارٌ مُطَّارَانِ مُطَّارُوْنَ مُطَّارَةٌ مُطَّارَتَانِ مُطَّارَاتٌ مُطَّارٌ دراصل مُطْتَیَرٌ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکرده بماقبل دادند یا دراصل متحرک بود اکنون ماقبلش مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند مُطَّارٌ شد و تعلیل باقی صیغهای اسم مفعول نیز برین قیاس است الامر منه اِطَّرْ اِطَّیِرَا اِطَّیِرُوْا اِطَّیِرِیْ اِطَّیِرَا اِطَّیِرْنَ اِطَّرْ را از تَطَّیِرُ بنا کردند رو کردند بسوی اصلش که اصل او تَطَّیِرُ بود تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزهٔ قطعیه محذوفه را باز آوردند هم همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت مُتَعَفی سقوط حرکت شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و را یا را حذف کردند اِطَّرْ شد تثنیه مذکر و مؤنث و جمع نون ساقط میشود مگر یک نون جمع مؤنث که برحال خود میماند **ناقص واوی از باب افعال** اَلْاِرْضَاءُ خوشنود کردن اَرْضٰى يُرْضِيْ اِرْضَاءً فَهُوَ مُرْضٍ وَاُرْضِيَ يُرْضٰى اِرْضَاءً فَذَاكَ مُرْضًى لَمْ يُرْضِ لَمْ يُرْضَ لَا يُرْضِيْ لَا يُرْضٰى لَنْ يُرْضِيَ لَنْ يُرْضٰى الامر منه اَرْضِ لِتُرْضَ لِيُرْضِ لِيُرْضَ والظرف منه مُرْضًى مُرْضَيَانِ مُرْضَيَاتٌ ـ

ماضی معلوم اَرْضٰى اَرْضَيَا اَرْضَوْا اَرْضَتْ اَرْضَتَا اَرْضَيْنَ اَرْضَيْتَ اَرْضَيْتُمَا اَرْضَيْتُمْ اَرْضَيْتِ اَرْضَيْتُمَا اَرْضَيْتُنَّ اَرْضَيْتُ اَرْضَيْنَا اَرْضٰى دراصل اَرْضَوَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت و ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَرْضَيَ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند اَرْضٰى شد اَرْضَيَا دراصل اَرْضَوَا بود واوے بود در کلمه ثالث چون رابع شد و ماقبل او ضمه نبود

آنوا ورا بیا بدل کردند ارضیا شد ارضووا در اصل ارضووا بود واوی بود در کلمہ ثالث چون رابع گشت وماقبل او ضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیوا شد بعدہ یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یارا بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند ارضوا شد ارضیت در اصل ارضوت بود واوی بود در کلمہ ثالث چون رابع گشت وماقبل او ضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیت شد بعدہ یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یارا بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف را حذف کردند ارضت شد ارضتا در اصل ارضوتا بود واوی بود در کلمہ ثالث چون رابع گشت وماقبل او ضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیتا شد بعدہ یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف حقیقۃ ساکن و تا حکما ساکن الف را حذف کردند ارضتا شد ارضین در اصل ارضون بود واوی بود در کلمہ ثالث چون رابع گشت وماقبل او ضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضین شد وبرین قیاس ست تعلیل تا ارضینا ماضی مجہول ارضی ارضیا ارضوا ارضیت ارضیتا ارضین ارضیت ارضیتما ارضیتم ارضیت ارضیتما ارضیتن ارضیت ارضینا ارضی در اصل ارضو بود واوی بود در کلمہ ثالث چون رابع گشت وماقبل او ضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضی شد وبرین وجہ است تعلیل ارضیا ارضوا در اصل ارضیوا بود واوی بود در کلمہ ثالث چون رابع گشت وماقبل او ضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیوا شد بعدہ ضمہ بریا ثقیل بود نقل کردہ بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند ارضوا شد ارضین در اصل ارضون بود ارضیتا در اصل ارضوتا بود ارضین در اصل ارضون بود تا آخر صیغہا و تعلیل تمامی صیغہاء ماضی مجہول مانند تعلیل ارضی است تعلیل دوم ارضی در اصل ارضو بود واو واقع شد بعد از کسرہ آن واو را بیا بدل کردند ارضی شد وبرین قیاس است تعلیل باقی صیغہاے ماضی مجہول مضارع معلوم یرضی یرضیان یرضون ترضی ترضیان یرضین ترضی ترضیان ترضون ترضین ترضیان ترضین ترضی نرضی مضارع مجہول یرضی یرضیان یرضون ترضی ترضیان یرضین ترضی ترضیان ترضون ترضین ترضیان

تُرْضِیْنَ اُرْضِیْ نُرْضِیْ یُرْضِیْ در اصل یُرْضِوُ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُرْضِیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یُرْضِیْ شد
یُرْضِیَانِ در اصل یُرْضِوَانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن
واو را بیا بدل کردند یُرْضِیَانِ شد یُرْضُوْنَ در اصل یُرْضِوُوْنَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع
گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُرْضِیُوْنَ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده
بماقبل کردند بعد سلب حرکت ماقبل التقای ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف
کردند یُرْضُوْنَ شد تُرْضِیْ مانند یُرْضِیْ است تُرْضِیَانِ مانند یُرْضِیَانِ است. یُرْضِیْنَ در اصل
یُرْضِوْنَ بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند یُرْضِیْنَ شد تُرْضِیْنَ واحده
مؤنث مخاطبه در اصل تُرْضِوِیْنَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ماقبل او ضمه
نبود آن واو را بیا بدل کردند تُرْضِیِیْنَ شد بعده کسره بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین
شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند تُرْضِیْنَ شد تعلیل دوم یُرْضِیْ در اصل یُرْضِوُ بود واو
واقع شد بعد از کسرهٔ آن واو را بیا بدل کردند یُرْضِیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یُرْضِیْ شد
و برین قیاس است تعلیل در باقی صیغهای مضارع معلوم مضارع مجهول یُرْضٰی
یُرْضَیَانِ یُرْضَوْنَ تُرْضٰی تُرْضَیَانِ یُرْضَیْنَ تُرْضٰی تُرْضَیَانِ تُرْضَوْنَ تُرْضَیْنَ تُرْضَیَانِ
تُرْضَیْنَ اُرْضٰی نُرْضٰی یُرْضٰی در اصل یُرْضَوُ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُرْضَیُ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند یُرْضٰی شد و برین قیاس است تعلیل در باقی صیغهای مضارع مجهول [illegible]
اِرْضَاءً در اصل اِرْضَایًا واقع شد بعد الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند اِرْضَاءً شد اسم فاعل
مُرْضٍ مُرْضِیَانِ مُرْضُوْنَ مُرْضِیَةٌ مُرْضِیَتَانِ مُرْضِیَاتٌ مُرْضٍ در اصل مُرْضِوٌ بود
واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند مُرْضِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُرْضٍ شد مُرْضِیَانِ در اصل مُرْضِوَانِ بود

واو واقع شد بعد از کسرهٔ آن واو را بیا بدل کردند مُرضیانِ شد و برین قیاس است تعلیل
تا آخر صیغهای اسم فاعل ـ اسم مفعول مُرضًى مُرضَیَانِ مُرضَوْنَ مُرضَاةٌ مُرضَاتَانِ
مُرضَیَاتٌ مُرضًى در اصل مُرضَوٌ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرضَیٌ شد بعدهٔ یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مُرضًى شد مُرضَیَانِ
در اصل مُرضَوَانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو
را بیا بدل کردند مُرضَیَانِ شد مُرضَوْنَ در اصل مُرضَوُونَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون
رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرضَیُونَ شد بعده یا متحرک ماقبل او
مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف
کردند مُرضَوْنَ شد مُرضَاةٌ در اصل مُرضَوَةٌ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرضَیَةٌ شد بعدهٔ یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا بالف
بدل کردند مُرضَاةٌ شد و برین قیاس است تعلیل مُرضَاتَانِ مُرضَیَاتٌ در اصل مُرضَوَاتٌ بود واوی بود در
موضع ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرضَیَاتٌ شد
الامر منه اَرْضِ اَرْضِیَا اَرْضُوْا اَرْضِیْ اَرْضِیَا اَرْضِیْنَ اَرْضِ اصلا از تُرْضِیْ بنا کردند
تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزهٔ قطعیه محذوفه باز
آوردند امر مهمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد
اَرْضِ شد و در تثنیه مذکر و مؤنث و جمع مذکر نون ساقط میشود مگر در جمع مؤنث ساقط نشود

لفیف مفروق از باب افعال کالایجاءُ بخیلی کردن اَوْجٰى یُوْجِیْ اِیْجَاءً

فهو مُوْجٍ وَاُوْجِیَ یُوْجٰى اِیْجَاءً فذاک مُوْجًى لم یُوْجِ لم یُوْجَ لا یُوْجِیْ لا یُوْجٰى لن یُوْجِیَ
لن یُوْجٰى الامر منه اَوْجِ لِیُوْجِ لِیُوْجَ لِیُوْجَ والنهی عنه لا تُوْجِ لا تُوْجَ لا یُوْجِ لا یُوْجَ الظرف منه
مُوْجًى مُوْجَیَانِ مُوْجَیَاتٌ ماضی معلوم اَوْجٰى اَوْجَیَا اَوْجَوْا اَوْجَتْ اَوْجَتَا اَوْجَیْنَ اَوْجَیْتَ

اوجبتما اوجبتم اوجبتِ اوجبتما اوجبتن اوجبتُ اوجبنا ماضی مجهول اُوجِیَ اُوجِیَا
اُوجُوا اُوجِیَتْ اُوجِیَتَا اُوجِیْنَ اُوجِیْتَ اُوجِیْتُمَا اُوجِیْتُمْ اُوجِیْتِ اُوجِیْتُمَا اُوجِیْتُنَّ
اُوجِیْتُ اُوجِیْنَا مضارع معلوم یُوجِیْ یُوجِیَانِ یُوجُوْنَ تا آخر یُوجِیْ در اصل یُوجِیُ بود ضمه
بر یا ثقیل بود انداختند یُوجِیْ شد یُوجِیَانِ بر اصل خود است یُوجُوْنَ در اصل یُوجِیُوْنَ بود ضمه
بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان
یا و واو یا را حذف کردند یُوجُوْنَ شد و برین قیاس است تعلیل تُوجُوْنَ تُوجِیْنَ در اصل تُوجِیِیْنَ
بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد
میان هر دو یا یاء اول را حذف کردند تُوجِیْنَ شد مضارع مجهول یُوجٰی یُوجَیَانِ یُوجَوْنَ تا آخر
مصدر اِیجَاءٌ در اصل اِوْجَایٌ بود یا واقع شد بعد الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند اِوْجَاءٌ
شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اِیجَاءٌ شد اسم فاعل مُوجٍ مُوجِیَانِ
مُوجُوْنَ مُوجِیَةٌ مُوجِیَتَانِ مُوجِیَاتٌ مُوجٍ در اصل مُوجِیٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُوجٍ شد اسم مفعول مُوجًی مُوجَیَانِ
مُوجَوْنَ مُوجَاةٌ مُوجَاتَانِ مُوجَیَاتٌ مُوجَاةٌ در اصل مُوجَیَةٌ بود یا متحرک ما قبل
او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مُوجَاةٌ شد و برین قیاس است تعلیل مُوجَاتَانِ الامر منه اَوْجِ
اَوْجِیَا اَوْجُوا اَوْجِیْ اَوْجِیَا اَوْجِیْنَ اَوْجِ را از تُوجِیْ بنا کردند تا که علامت استقبال بود از آن
حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ قطعیه محذوفه را باز آوردند امر بهمان باشد بسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد و در باقی صیغه‌های امر حاضر سقوط
نون میشود مگر نون جمع مؤنث که بر حال خود میماند **لفیف مقرون از باب**
افعال اَلاِهْوَاءُ آهنگ کردن و انداختن و اشاره کردن اَهْوٰی یُهْوِیْ اِهْوَاءً فهو
مُهْوٍ و اُهْوِیَ یُهْوٰی اِهْوَاءً فذاک مُهْوًی لم یُهْوِ لم یُهْوَ لا یُهْوِیْ لا یُهْوٰی لن یُهْوِیَ لن یُهْوٰی الامر اَهْوِ
لِیُهْوِ لِیُهْوَ والنهی عنه لا تُهْوِ لا تُهْوَ لا یُهْوِ لا یُهْوَ والظرف منه مُهْوًی مُهْوَیَانِ مُهْوَیَاتٌ ماضی معلوم

اُهْوِیَ اُهْوِیَا اُهْوُوْا تا آخر ماضی مجهول اُهْوِیَ اُهْوِیَا اُهْوُوْا تا آخر مضارع معلوم یُهْوِیْ یُهْوِیَانِ
یُهْوُوْنَ تا آخر مضارع مجهول یُهْوٰی یُهْوَیَانِ یُهْوَوْنَ تا آخر اسم فاعل مُهْوٍ مُهْوِیَانِ مُهْوُوْنَ مُهْوِیَةٌ
مُهْوِیَتَانِ مُهْوِیَاتٌ اسم مفعول مُهْوًی مُهْوَیَانِ مُهْوَوْنَ مُهْوَاةٌ مُهْوَاتَانِ مُهْوَیَاتٌ
الامر منه اَهْوِ اَهْوِیَا اَهْوُوْا اَهْوِیْ اَهْوِیَا اَهْوِیْنَ و تعلیلهای این باب مانند تعلیلهای
باب اَوْحٰی یُوْحِیْ است **مضاعف از باب افعال** اَلْاِحْبَابُ دوست داشتن
اَحَبَّ یُحِبُّ اِحْبَابًا فهو مُحِبٌّ و اُحِبَّ یُحَبُّ اِحْبَابًا فذاک مُحَبٌّ لَمْ یُحِبَّ لَمْ یُحَبَّ
لَا یُحِبُّ لَا یُحَبُّ لَنْ یُحِبَّ لَنْ یُحَبَّ الامر منه اَحِبَّ اَحْبِبْ لِیُحَبَّ لِیُحْبَبْ لَا یُحِبَّ لَا یُحْبِبْ
الظرف منه مُحَبٌّ مُحَبَّانِ مُحَبَّاتٌ ماضی معلوم اَحَبَّ اَحَبَّا اَحَبُّوْا اَحَبَّتْ در اصل اَحْبَبَ
بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اَحَبَّ شد و بر همین قیاس است
تعلیل تا اَحْبَبْنَا و باقی بر اصل خود است ماضی مجهول اُحِبَّ اُحِبَّا اُحِبُّوْا تا آخر اُحِبَّ در اصل
اُحْبِبَ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اُحِبَّ شد و بر همین قیاس است تا اُحْبِبْنَا و باقی بر اصل خود است
مضارع معلوم یُحِبُّ یُحِبَّانِ یُحِبُّوْنَ آخر یُحِبُّ در اصل یُحْبِبُ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند
هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در
دوم ادغام کردند یُحِبُّ شد و همبرین منوال است تعلیل باقی صیغهای مضارع معلوم
مضارع مجهول یُحَبُّ یُحَبَّانِ یُحَبُّوْنَ تا آخر برنهج تعلیل مضارع معلوم است اسم فاعل مُحِبٌّ
مُحِبَّانِ مُحِبُّوْنَ مُحِبَّةٌ مُحِبَّتَانِ مُحِبَّاتٌ مُحِبٌّ در اصل مُحْبِبٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه
بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول
را در دوم ادغام کردند مُحِبٌّ شد و تعلیل صیغهای باقی اسم فاعل نیز بر همین قیاس است اسم
مفعول مُحَبٌّ مُحَبَّانِ مُحَبُّوْنَ مُحَبَّةٌ مُحَبَّتَانِ مُحَبَّاتٌ مُحَبٌّ در اصل مُحْبَبٌ بود دو حرف از

یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هردو متحرک حرکت اول را نقل کردند باقبل دادند اول را در دوم ادغام کردند مُحِبٌّ شد بکمین نهج تعلیل است در باقی صیغهای اسم مفعول الامر منه اَحْبِبْ اَحْبِبَا اَحْبِبُوا اَحْبِبِی اَحْبِبَا اَحْبِبْنَ اَحِبَّ را از تُحِبُّ بنا کردند رد کردند بسوی اصل تُحْبِبُ بود تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه قطعیه محذوفه را باز آوردند امر بهان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هردو بابا اول که ساکن شده بود برای ادغام و بای ثانی که ساکن شد برای علامت وقفی بعضی باز ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اَحِبَّ شد وبعضی باز ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اَحِبِّ خواندند وبعضی بترک ادغام اَحْبِبْ خواندند و در تثنیه مذکر و مؤنث وجمع مذکر نون ساقط شد

مهموز الفاء صحیح از باب افعال

الایمان گرویدن ایمن گردانیدن وتصدیق کردن وقبول شریعت وفروتنی نمودن وامان دادن اٰمَنَ یُؤْمِنُ اِیْمَانًا فهو مُؤْمِنٌ واُوْمِنَ یُؤْمَنُ اِیْمَانًا فذاک مُؤْمَنٌ لم یُؤْمِنْ لم یُؤْمَنْ لا یُؤْمِنُ لا یُؤْمَنُ لن یُؤْمِنَ لن یُؤْمَنَ الامر منه اٰمِنْ لِتُؤْمَنْ لِیُؤْمِنْ لِیُؤْمَنْ والنهی عنه لا تُؤْمِنْ لا تُؤْمَنْ لا یُؤْمِنْ لا یُؤْمَنْ والظرف منه مُؤْمَنٌ مُؤْمَنَانِ مُؤْمَنَاتٌ ماضی معلوم اٰمَنَ اٰمَنَا اٰمَنُوْا ماضی مجهول اُوْمِنَ اُوْمِنَا اُوْمِنُوْا تا آخر مضارع معلوم یُؤْمِنُ یُؤْمِنَانِ یُؤْمِنُوْنَ تا آخر مضارع مجهول یُؤْمَنُ یُؤْمَنَانِ یُؤْمَنُوْنَ تا آخر اسم فاعل مُؤْمِنٌ مُؤْمِنَانِ مُؤْمِنُوْنَ مُؤْمِنَةٌ مُؤْمِنَتَانِ مُؤْمِنَاتٌ اسم مفعول مُؤْمَنٌ مُؤْمَنَانِ مُؤْمَنُوْنَ مُؤْمَنَةٌ مُؤْمَنَتَانِ مُؤْمَنَاتٌ الامر منه اٰمِنْ اٰمِنَا اٰمِنُوْا اٰمِنِی اٰمِنَا اٰمِنَّ اٰمِنْ را از تُؤْمِنُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه قطعیه محذوفه را باز آوردند امر بهان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد

گشت بعدہ ہمزہ ساکن ماقبل او مفتوح آن ہمزہ را بالف بدل کردند امن شد ناقص یائی از باب تفعیل التثنیۃ دوتا گفتن ثنّی یثنّی تثنیۃ فہو مثنٍّ و ثُنّی یُثنّی تثنیۃ فذاک مُثنًّی لم یثنِّ لم یُثنَّ لا یُثنّی لا یُثنّی لن یُثنّی لن یُثنّی الامر منہ ثنِّ لتُثنِّ لیُثنِّ لیُثنَّ والنہی عنہ لا تُثنِّ لا تُثنَّ لا یُثنِّ لا یُثنَّ والظرف منہ مُثنًّی مُثنّیان مُثنّیات ماضی معلوم ثنّی ثنّیا ثنّوا ثنّت ثنّتا ثنّین ثنّیت تا آخر ماضی مجہول ثُنّی ثُنّیا ثُنّوا ثُنّیت ثُنّیتا ثُنّین الی آخرہ مضارع معلوم یُثنّی یُثنّیان یُثنّون تا آخر مضارع مجہول یُثنّی یُثنّیان یُثنّون تا آخر اسم فاعل مُثنٍّ مُثنّیان مُثنّون مُثنّیۃ مُثنّیتان مُثنّیات اسم مفعول مُثنًّی مُثنّیان مُثنّون مُثنّاۃ مُثنّاتان مُثنّیات الامر منہ ثنِّ ثنّیا ثنّوا ثنّی ثنّیا ثنّین ثنِّ را از تُثنّی بنا کردند تاکہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد لفیف مفروق از باب تفعیل التوصیۃ اندرز کردن وکسی را وصی خود گذاشتن وصّی یوصّی توصیۃ فہو موصٍّ و وُصّی یُوصّی توصیۃ فذاک مُوصًّی لم یُوصِّ لم یُوصَّ لا یُوصّی لا یُوصّی لن یُوصّی لن یُوصّی الامر منہ وصِّ لتُوصِّ لیُوصِّ لیُوصَّ والنہی عنہ لا تُوصِّ لا تُوصَّ لا یُوصِّ لا یُوصَّ والظرف منہ مُوصًّی مُوصّیان مُوصّیات ماضی معلوم وصّی وصّیا وصّوا تا آخر ماضی مجہول وُصّی وُصّیا وُصّوا تا آخر مضارع معلوم یُوصّی یُوصّیان تا آخر مضارع مجہول یوصّی یوصّیان تا آخر اسم فاعل مُوصٍّ مُوصّیان مُوصّون مُوصّیۃ مُوصّیتان مُوصّیات اسم مفعول مُوصًّی مُوصّیان تا آخر تعلیل و تصریف این باب مانند تعلیل و تصریف ثنّی یُثنّی است

لفیف مقرون از باب تفعیل التطویۃ نوردیدن طوّی یُطوّی تطویۃ فہو مُطوٍّ و طُوّی یُطوّی تطویۃ فذاک مُطوًّی لم یُطوِّ لم یُطوَّ لا یُطوّی لا یُطوّی لن یُطوّی لن یُطوّی الامر منہ طوِّ لتُطوِّ لیُطوِّ لیُطوَّ والنہی عنہ لا تُطوِّ لا تُطوَّ لا یُطوِّ لا یُطوَّ

الظرف منه مُطْوًى مُطْوَيَانِ مُطْوَيَات برقیاس ثنی یثنی است درحق تعلیل وتصریف

ناقص یائی از باب مُفَاعَلَة

المُرَامَاة بایکدیگر تیر انداختن رَامَى يُرَامِي مُرَامَاةً فهو مُرَامٍ و رُومِيَ يُرَامَى مُرَامَاةً فذاک مُرَامًى لم يُرَامِ لم يُرَامَ لا يُرَامِي لا يُرَامَى لن يُرَامِيَ لن يُرَامَى الامر منه رَامِ لِتُرَامِ لِيُرَامِ لِيُرَامَ والنهی عنه لا تُرَامِ لا تُرَامَ لا يُرَامِ لا يُرَامَ الظرف منه مُرَامًى مُرَامَيَانِ مُرَامَيَاتٌ ماضی معلوم رَامَى رَامَيَا رَامَوْا ماضی مجهول رُومِيَ رُومِيَا رُومُوْا تا آخر رَامَوْا دراصل رَامَيُوْا بود ضمه بریا ثقیل بود نقلکرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یارا حذف کردند رَامَوْا شد مضارع معلوم يُرَامِي يُرَامِيَانِ يُرَامُوْنَ تا آخر يُرَامِي دراصل يُرَامِيُ بود ضمه بریا ثقیل بود انداختند يُرَامِي شد و برینقیاس است تعلیل تُرَامِي و أُرَامِي و نُرَامِي يُرَامُوْنَ دراصل يُرَامِيُوْنَ بود ضمه بریا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان واو و یا یارا حذف کردند يُرَامُوْنَ شد و برینقیاس است تعلیل تُرَامُوْنَ تُرَامِيْنَ واحده مؤنث مخاطبه دراصل تُرَامِيِيْنَ بود کسره بریا ثقیل بود نقلکرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان هردو یا یاء اول را حذف کردند تُرَامِيْنَ شد مضارع مجهول يُرَامَى يُرَامَيَانِ يُرَامَوْنَ تا آخر مصدر مُرَامَاةٌ دراصل مُرَامَيَةٌ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یارا بالف بدل کردند مُرَامَاةٌ شد اسم فاعل مُرَامٍ مُرَامِيَانِ مُرَامُوْنَ مُرَامِيَةٌ مُرَامِيَتَانِ مُرَامِيَاتٌ مُرَامٍ دراصل مُرَامِيٌ بود ضمه بریا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یارا حذف کردند مُرَامٍ شد اسم مفعول مُرَامًى مُرَامَيَانِ مُرَامَوْنَ مُرَامَاةٌ مُرَامَاتَانِ مُرَامَيَاتٌ مُرَامَاةٌ دراصل مُرَامَيَةٌ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یارا بالف بدل کردند مُرَامَاةٌ شد و برینقیاس است تعلیل مُرَامَاتَانِ و مُرَامَيَاتٌ الامر منه رَامِ رَامِيَا رَامُوْا رَامِي رَامِيَا رَامِيْنَ رَامِ را از تُرَامِي بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند

علامت وقفی سقوط حرف علت شد رام گردید و در تثنیہ و جمع مذکر و مؤنث نون ساقط میشود مگر نون جمع مؤنث **مہموز الفا ناقص از باب مفاعلہ** اَلْمُوَاسَاۃُ فروگذاشت کردن وَاسیٰ یُوَاسِیْ مُوَاسَاۃً فَہُوَ مُوَاسٍ وَوُسِیَ یُوَاسیٰ مُوَاسَاۃً فذاک مُوَاسیً لَمْ یُوَاسِ لَمْ یُوَاسَ لَا یُوَاسِیْ لَا یُوَاسیٰ لَنْ یُوَاسِیَ لَنْ یُوَاسیٰ الامر منہ وَاسِ لِتُوَاسِ لِیُوَاسِ لِیُوَاسَ والنہی عنہ لَا تُوَاسِ لَا تُوَاسَ لَا یُوَاسِ لَا یُوَاسَ والظرف منہ مُوَاسیً مُوَاسَیَانِ مُوَاسَاتٌ وتعلیلات وتصریفات این باب مانند تعلیلات وتصریفات باب رَامیٰ یُرَامِیْ است **مضاعف از باب مفاعلہ** اَلْمُحَابَّۃُ بایکدیگر دوستی کردن حَابَّ یُحَابُّ مُحَابَّۃً فَہُوَ مُحَابٌّ وحُوْبَّ یُحَابُّ مُحَابَّۃً فذاک مُحَابٌّ لَمْ یُحَابَّ لَمْ یُحَا لَمْ یُحَابِبْ لَمْ یُحَابَبْ لَا یُحَابُّ لَا یُحَابُّ لَنْ یُحَابَّ لَنْ یُحَابَّ الامر منہ حَابَّ حَابِبْ لِتُحَابَّ لِتُحَابِبْ لِیُحَابَّ لِیُحَابِبْ لِیُحَابَّ لِیُحَابَبْ والنہی عنہ لَا تُحَابَّ لَا تُحَابِبْ لَا تُحَابَّ لَا تُحَابَبْ لَا یُحَابَّ لَا یُحَابِبْ لَا یُحَابَّ لَا یُحَابَبْ والظرف منہ مُحَابٌّ مُحَابَّانِ مُحَابَّاتٌ **مثال واوی از باب افتعال** اَلْاِتِّہَابُ ہبہ قبول کردن اِتَّہَبَ یَتَّہِبُ اِتِّہَابًا فَہُوَ مُتَّہِبٌ وَاُتُّہِبَ یُتَّہَبُ اِتِّہَابًا فذاک مُتَّہَبٌ لَمْ یَتَّہِبْ لَمْ یُتَّہَبْ لَا یَتَّہِبُ لَا یُتَّہَبُ لَنْ یَتَّہِبَ لَنْ یُتَّہَبَ الامر منہ اِتَّہِبْ لِتُتَّہَبْ لِیَتَّہِبْ لِیُتَّہَبْ والنہی عنہ لَا تَتَّہِبْ لَا تُتَّہَبْ لَا یَتَّہِبْ لَا یُتَّہَبْ والظرف منہ مُتَّہَبٌ مُتَّہَبَانِ مُتَّہَبَاتٌ ماضی معلوم اِتَّہَبَ اِتَّہَبَا اِتَّہَبُوْا آخر اِتَّہَبَ در اصل اِوْتَہَبَ بود واو واقع شد بجاء فاء کلمہ در باب افتعال آن واو را بتا بدل کردند اِتْتَہَبَ شد بعدہ دو تا باہم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِتَّہَبَ شد اُتُّہِبَ در اصل اُوْتُہِبَ بود واو واقع شد بجاء فاء کلمہ در باب افتعال آن واو را بتا بدل کردند اُتْتُہِبَ شد بعدہ دو تا جمع آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اُتُّہِبَ شد تا آخر مضارع معلوم یَتَّہِبُ یَتَّہِبَانِ یَتَّہِبُوْنَ تا آخر یَتَّہِبُ در اصل یَوْتَہِبُ بود واو واقع شد بجاء فاء کلمہ در باب افتعال آن واو را بتا بدل کردند یَتْتَہِبُ شد

بعده دو تا در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یُتَّهَبُ
شد مضارع مجهول یُتَّهَبُ یُتَّهَبَانِ یُتَّهَبُونَ تا آخر تعلیل این مانند تعلیل ماضی معلوم است
الامر منه اِتَّهِبْ اِتَّهِبَا اِتَّهِبُوا اِتَّهِبِیْ اِتَّهِبَا اِتَّهِبْنَ در اصل تَتَّهِبُ تَتَّهِبَا بود کردند تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل مکسوره در اولش در آوردند امر بهمان یا شد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقف سقوط حرکت شد اِتَّهِبْ گردید و در باقی صیغها
امر بجز صیغه جمع مؤنث نون ساقط میشود وجه دوم درین باب آنست که واو را بیا نیز بدل
میکنند اِیْتَهَبَ یَاتَهِبُ اِیْتِهَابًا میخوانند چنانچه اِیْتَعَدَ یَاتَعِدُ اِیْتِعَادًا اِیْتَهَبَ در اصل اِوْتَهَبَ بود
واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اِیْتَهَبَ شد یَاتَهِبُ در اصل یَوْتَهِبُ بود واو
ساکن ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند یَاتَهِبُ شد و بر همین قیاس است تعلیل باقی
صیغهای این باب

مثال واوی از باب افتعال

اَلْاِیْتِعَادُ وعده قبول
کردن اِیْتَعَدَ یَاتَعِدُ اِیْتِعَادًا فهو مُوْتَعِدٌ واُوْتُعِدَ یُوْتَعَدُ اِیْتِعَادًا فذاک مُوْتَعَدٌ لَمْ یَاتَعِدْ
لَمْ یُوْتَعَدْ لَا یَاتَعِدُ لَا یُوْتَعَدُ لَنْ یَاتَعِدَ لَنْ یُوْتَعَدَ الامر منه اِیْتَعِدْ لِیُوْتَعَدْ لِیَاتَعِدْ
لِیُوْتَعَدْ والنهی عنه لَا تَاتَعِدْ لَا تُوْتَعَدْ لَا یَاتَعِدْ لَا یُوْتَعَدْ الظرف منه مُوْتَعَدٌ مُوْتَعَدَانِ
مُوْتَعَدَاتٌ

مثال یائی از باب افتعال

اَلْاِتِّسَارُ شیر گرفتن و اعضا جزور
بخش کردن اِتَّسَرَ یَتَّسِرُ اِتِّسَارًا فهو مُتَّسِرٌ واُتُّسِرَ یُتَّسَرُ اِتِّسَارًا فذاک مُتَّسَرٌ لَمْ یَتَّسِرْ
لَمْ یُتَّسَرْ لَا یَتَّسِرُ لَا یُتَّسَرُ لَنْ یَتَّسِرَ لَنْ یُتَّسَرَ الامر منه اِتَّسِرْ لِیُتَّسَرْ لِیَتَّسِرْ لِیُتَّسَرْ والنهی عنه
لَا تَتَّسِرْ لَا تُتَّسَرْ لَا یَتَّسِرْ لَا یُتَّسَرْ والظرف منه مُتَّسَرٌ مُتَّسَرَانِ مُتَّسَرَاتٌ و تعلیل و تصریف
این باب مانند اِتَّهَبَ یَتَّهِبُ است مگر فرق این است که این باب یائی است و اِتَّهَبَ یَتَّهِبُ
واوی است اِتَّسَرَ در اصل اِیْتَسَرَ بود یا واقع شد بجای فا کلمه در باب افتعال آن یا را بتا
بدل کردند اِتْتَسَرَ شد بعده دو تا بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
اِتَّسَرَ شد و بر همین قیاس است تعلیل در صیغهای باقی این باب

اجوف واوی از باب افتعال

الاجتیاب قطع بیابان کردن اجتاب یجتاب اجتیابا فهو مجتاب و اجتیب یجتاب
اجتیابا فذاک مجتاب لم یجتب لم یجتب لا یجتاب لا یجتاب لن یجتاب لن یجتاب
الامر منه اجتب لیجتب لیجتب لیجتب والنهی عنه لا تجتب لا تجتب لا یجتب لا یجتب
مجتاب مجتابان مجتابات ماضی معلوم اجتاب اجتابا اجتابوا الخ اجتاب در اصل
اجتوب بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند اجتاب شد اجتابا در اصل
اجتوبا بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند اجتابا شد اجتبن
در اصل اجتوبن بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان الف و با الف را حذف کردند اجتبن شد و برین قیاس است تعلیل تا آخر ماضی
معلوم ماضی مجهول اجتیب اجتیبا اجتیبوا تا آخر اجتیب در اصل اجتوب بود کسره
بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل او مکسور
آن واو را بیا بدل کردند اجتیب شد و برین قیاس است تا اجتیبا اجتبن در اصل اجتوبن
بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و با یا را حذف کردند اجتبن شد
و برین قیاس است تا آخر مضارع معلوم یجتاب یجتابان یجتابون تا آخر یجتاب در اصل
یجتوب بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند یجتاب شد و برین
قیاس است باقی یجتبن در اصل یجتوبن بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و با الف را حذف کردند یجتبن شد همبرین
قیاس است تعلیل یجتبن مضارع مجهول یجتاب یجتابان یجتابون تا آخر یجتاب در اصل
یجتوب بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند یجتاب شد و برهمین
قیاس است در باقی صیغهای مضارع مجهول یجتبن در اصل یجتوبن بود واو متحرک ماقبل
او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و با الف را حذف

کردند مجتبین شد بر قیاس است مجتبین مصدر اجتباء در اصل اجتباوا بود واو متحرک
ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اجتباء شد اسم فاعل مجتاب مجتابان مجتابون
مجتابة مجتابتان مجتابات مجتایب در اصل مجتوب بود واو متحرک ماقبل او مفتوح
آن واو را بالف بدل کردند مجتاب شد و بر همنوال است تعلیل تا آخر اسم مفعول مجتاب
آخر مجتاب در اصل مجتوب بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند مجتاب
شد و بر قیاس است باقی الامر منه اجتب اجتابا اجتابوا اجتابی اجتابا اجتبن
اجتب را از تجتاب بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن
ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف و با الف را حذف کردند اجتب
شد و در باقی صیغها امر حاضر نون ساقط شد مگر نون جمع مؤنث ساقط نمیشود اجوف

یائی از باب افتعال الاختیار برگزیدن و بخواهش دل کار کردن اختار یختار
اختیارا فهو مختار و اختیر یختار اختیارا فذاک مختار لم یختر لم یختر لا یختار لا یختار
لن یختار لن یختار الامر منه اختر لیختر لیختر لیختر والنهی عنه لا تختر لا تختر لا یختر لا یختر
الظرف منه مختار مختاران مختارات این باب بقیاس اجتاب یجتاب است
در حق تعلیل و تصریف اما فرق همین است که اجتاب یجتاب واوی است و این
باب یائی است اختار در اصل اختیر بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
اختار شد یختار در اصل یختیر بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
یختار شد ماضی مجهول اختیر در اصل اختیر بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند
بعد سلب حرکت ماقبل اختیر شد اخترن در اصل اختیرن بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد
سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و را یا را حذف کردند اخترن شد الامر منه اختر اختارا
اختاروا اختاری اختارا اخترن اختر را از تختار بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند

ہمزۂ وصل بکسر در اولش در آوردند امر بہان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف و را والف را حذف کردند اُفْرُ شد

ناقص یائی از باب افتعال الاِجْتِبَاءُ گزیدن اِجْتَبٰی یَجْتَبِیْ اِجْتِبَاءً فہو مُجْتَبٍ واُجْتُبِیَ یُجْتَبٰی اِجْتِبَاءً فذاک مُجْتَبًی لَمْ یَجْتَبِ لَمْ یُجْتَبَ لَا یَجْتَبِیْ لَا یُجْتَبٰی لَنْ یَجْتَبِیَ لَنْ یُجْتَبٰی الامر منہ اِجْتَبِ لِتُجْتَبَ لِیَجْتَبِ لِیُجْتَبَ والنہی لَا تَجْتَبِ لَا تُجْتَبَ لَا یَجْتَبِ لَا یُجْتَبَ الظرف منہ مُجْتَبًی مُجْتَبَیَانِ مُجْتَبَیَاتٌ اِجْتَبٰی در اصل اِجْتَبَیَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند اِجْتَبٰی شد اِجْتَبَوْا در اصل اِجْتَبَیُوْا بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند اِجْتَبَوْا شد ہمچنین است اِجْتَبَتْ اِجْتَبَتَا ماضی مجہول اُجْتُبِیَ اُجْتُبِیَا اُجْتُبُوْا تا آخر اُجْتُبُوْا در اصل اُجْتُبِیُوْا بود ضمہ بریا ثقیل بود نقل کردہ بما قبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند اُجْتُبُوْا شد مضارع معلوم یَجْتَبِیْ یَجْتَبِیَانِ یَجْتَبُوْنَ تا آخر مضارع مجہول یُجْتَبٰی یُجْتَبَیَانِ یُجْتَبَوْنَ تا آخر اسم فاعل مُجْتَبٍ مُجْتَبِیَانِ مُجْتَبُوْنَ مُجْتَبِیَةٌ مُجْتَبِیَتَانِ مُجْتَبِیَاتٌ مُجْتَبٍ در اصل مُجْتَبِیٌ بود ضمہ بریا ثقیل بود اذا خنند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُجْتَبٍ شد مُجْتَبُوْنَ در اصل مُجْتَبِیُوْنَ بود ضمہ بریا ثقیل بود نقل کردہ بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند مُجْتَبُوْنَ شد اسم مفعول نیز بہمین طریق است مگر در اصلش بفتح با است الامر منہ اِجْتَبِ اِجْتَبِیَا اِجْتَبُوْا اِجْتَبِیْ اِجْتَبِیَا اِجْتَبِیْنَ اِجْتَبِ را از تَجْتَبِیْ بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند ہمزۂ وصل بکسر در اولش در آوردند امر بہان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد اِجْتَبِ گشت و در باقی سقوط نونات میشود مگر نون جمع مؤنث

مضاعف از باب افتعال الاِمْتِدَادُ کشیدہ شدن و بلند بالا شدن

مُمْتَدٌّ یَمْتَدُّ اِمْتِدَادًا فہو مُمْتَدٌّ وَامْتُدَّ یُمْتَدُّ اِمْتِدَادًا فذاک مُمْتَدٌّ لم یَمْتَدَّ لم یَمْتَدِدْ لم یُمْتَدَّ لم یُمْتَدَدْ لا یَمْتَدُّ لا یُمْتَدُّ لن یَمْتَدَّ لن یُمْتَدَّ الامر منہ اِمْتَدَّ اِمْتَدِدْ لِیَمْتَدَّ لِتُمْتَدَّ لِیُمْتَدَّ لِیُمْتَدِدْ والنہی عنہ لا تَمْتَدَّ لا تَمْتَدِدْ لا تُمْتَدَّ لا تُمْتَدَدْ الظرف منہ مُمْتَدٌّ مُمْتَدَّانِ مُمْتَدَّاتٌ الامر منہ اِمْتَدَّ را از تَمْتَدُّ بنا کردند تاکہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند ہمزہ وصل بکسر درآوردند امر بہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت وقف سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان ہر دو دال اول کہ ساکن شدہ بود برای ادغام و دال ثانی کہ ساکن شد برای علامت وقف بعضی دال ثانی را حرکت فتح دادند لِاَنَّ الْفَتْحَةَ اَخَفُّ الْحَرَکَاتِ بعدہ اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِمْتَدَّ خواندند و بعضی دال ثانی را حرکت کسرہ دادند لِاَنَّ السَّاکِنَ اِذَا حُرِّکَ حُرِّکَ بِالْکَسْرِ بعدہ اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِمْتَدِّ خواندند و بعضی ترک ادغام نمودہ اِمْتَدِدْ خواندند اجوف واوی

از باب انفعال

اَلْاِنْقِیَادُ رام شدن اِنْقَادَ یَنْقَادُ اِنْقِیَادًا فہو مُنْقَادٌ وَانْقِیْدَ یُنْقَادُ اِنْقِیَادًا فذاک مُنْقَادٌ لم یَنْقَدْ لم یُنْقَدْ لا یَنْقَادُ لا یُنْقَادُ لن یَنْقَادَ لن یُنْقَادَ الامر منہ اِنْقَدْ لِتَنْقَدْ لِیَنْقَدْ لِیُنْقَدْ والنہی عنہ لا تَنْقَدْ لا تُنْقَدْ لا یَنْقَدْ لا یُنْقَدْ الظرف منہ مُنْقَادٌ مُنْقَادَانِ مُنْقَادَاتٌ ماضی معلوم اِنْقَادَ اِنْقَادَا اِنْقَادُوْا تا آخر اِنْقَادَ در اصل اِنْقَوَدَ بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند اِنْقَادَ شد تا اِنْقَادَتَا ہمین طریق است اِنْقَدْنَ در اصل اِنْقَوَدْنَ بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و دال الف را حذف کردند اِنْقَدْنَ شد اِنْقَدْتَ در اصل اِنْقَوَدْتَ بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و دال الف را حذف کردند اِنْقَدْتَ شد بعدہ دال و تا ہر دو قریب المخرج بہم آمدند دال را تا کردند تا و تا را ادغام کردند اِنْقَتَّ شد ماضی مجہول اُنْقِیْدَ اُنْقِیْدَا اُنْقِیْدُوْا تا آخر اُنْقِیْدَ

در اصل اُنْقُوِدُ بود کسرہ بر واو ثقیل بود نقلکردہ بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اُنْقِيْدَ شد اُنْقِيْدَتْ در اصل اُنْقُوِدَتْ بود کسرہ بر واو ثقیل بود نقلکردہ بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل بعدہ واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یاء و دال یا را حذف کردند اُنْقِدْتَ مضارع معلوم يَنْقَادُ يَنْقَادَانِ يَنْقَادُوْنَ تا آخر يَنْقَادُ در اصل يَنْقَوِدُ بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند يَنْقَادُ شد و بر ہمیں قیاس است باقی و در يَنْقَدْنَ و تَنْقَدْنَ حذف الف بالتقاء ساکنین میشود مضارع مجہول يُنْقَادُ يُنْقَادَانِ يُنْقَادُوْنَ تا آخر يُنْقَادُ در اصل يُنْقَوَدُ بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند يُنْقَادُ شد و در يُنْقَدْنَ و تُنْقَدْنَ حذف الف بالتقاء ساکنین میشود مصدر اِنْقِيَادًا در اصل اِنْقِوَادًا بود واو واقع شد بعد از کسرہ آن واو را بیا بدل کردند اِنْقِيَادًا شد اسم فاعل مُنْقَادٌ مُنْقَادَانِ مُنْقَادُوْنَ مُنْقَادَةٌ مُنْقَادَتَانِ مُنْقَادَاتٌ مُنْقَادٌ در اصل مُنْقَوِدٌ بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند مُنْقَادٌ شد تا آخر اسم مفعول مُنْقَادٌ مُنْقَادَانِ الخ مُنْقَادٌ در اصل مُنْقَوَدٌ بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند مُنْقَادٌ شد الخ الامر منہ اِنْقَدْ اِنْقَادَا اِنْقَادُوْا اِنْقَادِيْ اِنْقَادَا اِنْقَدْنَ اِنْقَدْ در اصل تَنْقَادُ بود تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند ہمزہ وصل بکسر در اولش در آوردند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقف سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف و دال الف را حذف کردند اِنْقَدْ شد و در تثنیہ و جمع مذکر نون ساقط میشود **ناقص واوی از باب الفعال** الانمحاء محو شدن اِنْمَحٰى يَنْمَحِيْ اِنْمِحَاءً فهو مُنْمَحٍ و اُنْمُحِيَ يُنْمَحٰى اِنْمِحَاءً فذاک مُنْمَحًى لم ينمح لم يُنْمَحْ لا يَنْمَحِيْ لا يُنْمَحٰى لن يَنْمَحِيَ لن يُنْمَحٰى الامر منہ اِنْمَحِ لِتَنْمَحِ لِيُنْمَحَ لِيَنْمَحِ والنہی عنہ لا تَنْمَحِ لا تُنْمَحَ لا يَنْمَحِ لا يُنْمَحَ الظرف منہ مُنْمَحًى مُنْمَحَيَانِ مُنْمَحَيَاتٌ ماضی معلوم اِنْمَحٰى الخ اِنْمَحٰى در اصل اِنْمَحَيَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را

حذف کردند انمحوا شد انمحت در اصل انمحیت بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف وتا الف را حذف کردند انمحت شد مصدر انمحاء
در اصل انمحایا بود یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند انمحاء
شد منمح در اصل منمحی بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا وتنوین
یا را حذف کردند منمح شد الامر منه انمح انمحیا انمحوا انمحی انمحیا انمحین انمح را از تنمحی
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل مکسور
در اولش در آوردند امر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرف علت شد انمح گردید ودر تثنیه وجمع مذکر نون ساقط میشود **لفیف مقرون**
از باب انفعال الانزواء یکسو شدن انزوی ینزوی انزواء فهو منزو وانزوی
ینزوی انزواء فذاک منزوی لم ینزو لم ینزو لا ینزوی لا ینزوی لن ینزوی
لن ینزوی الامر منه انزو لتنزو لینزو لینزو والنهی عنه لا تنزو لا تنزو لا ینزو لا ینزو
الظرف منه منزوی منزویان منزویات تمام تعلیلهای این باب مانند تعلیل انمحی
ینمحی است الامر منه انزو انزویا انزووا انزوی انزویا انزوین انزو را از تنزو بنا
کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل مکسور
اولش در آوردند امر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرف علت شد انزو گردید ودر تثنیه وجمع مذکر نون ساقط میشود **مضاعف از**
باب انفعال الانصباب ریخته شدن انصب ینصب انصبابا فهو منصب
وانصب ینصب انصبابا فذاک منصب لم ینصب لم ینصب لم ینصب لم ینصب
لا ینصب لا ینصب لن ینصب لن ینصب الامر منه انصب انصب انصب لتنصب لتنصب
لینصب لینصب لینصب لینصب والنهی عنه لا تنصب لا تنصب لا تنصب لا تنصب
لا ینصب لا ینصب لا ینصب لا ینصب الظرف منه منصب منصبان منصبات مثل

واوی از باب استفعال

الاستیجاب سزاوار شدن اِستَوجَبَ یَستَوجِبُ استیجاباً فهو مُستَوجِبٌ واُستُوجِبَ یُستَوجَبُ استیجاباً فذاک مُستَوجَبٌ لم یستوجب لم یُستَوجَبْ لا یَستَوجِبُ لا یُستَوجَبُ لن یَستَوجِبَ لن یُستَوجَبَ الامر منه اِستَوجِبْ لِتَستَوجِبْ لِیَستَوجِبْ لِیُستَوجَبْ والنهی عنه لا تَستَوجِبْ لا یَستَوجِبْ لا یُستَوجَبْ الظرف منه مُستَوجَبٌ مُستَوجَبانِ مُستَوجَباتٌ این باب مانند اِستَخرَجَ یَستَخرِجُ است

اجوف واوی از باب استفعال

الاستقامة راست شدن و راست ایستادن اِستَقامَ یَستَقِیمُ اِستِقامةً فهو مُستَقِیمٌ واُستُقِیمَ یُستَقامُ اِستِقامةً فذاک مُستَقامٌ لم یَستَقِمْ لم یُستَقَمْ لا یَستَقِیمُ لا یُستَقامُ لن یَستَقِیمَ لن یُستَقامَ الامر منه اِستَقِمْ لِتُستَقَمْ لِیَستَقِمْ لِیُستَقَمْ والنهی عنه لا تَستَقِمْ لا تُستَقَمْ لا یَستَقِمْ لا یُستَقَمْ والظرف منه مُستَقامٌ مُستَقامانِ مُستَقاماتٌ ماضی معلوم اِستَقامَ اِستَقاما اِستَقامُوا تا آخر اِستَقامَ در اصل اِستَقوَمَ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود و اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند اِستَقامَ شد تا اِستَقامَتا همچنین است اِستَقَمنَ در اصل اِستَقوَمنَ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود و اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و میم الف را حذف کردند اِستَقَمنَ شد و بر همین قیاس است تا آخر ماضی مجهول اُستُقِیمَ در اصل اُستُقوِمَ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اُستُقِیمَ شد و بر همین قیاس است تا اُستُقِیمنا و در اصل اُستُقوِمنَ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن [illegible] و مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند [illegible] است تا آخر مضارع معلوم یَستَقِیمُ یَستَقِیمانِ یَستَقِیمُونَ تا آخر یَستَقِیمُ در اصل یَستَقوِمُ بود واو متحرک [illegible] صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن [illegible] بر همین قیاس [illegible] یَستَقِمنَ [illegible] التقاء ساکنین میشود میان یا و میم یا حذف میشود [illegible]

در اصل يُسْتَقْوَمُ بود واو متحرك ماقبل او حرف صحيح ساكن حركت واو را نقل كرده بماقبل دادند واو در اصل متحرك بود اكنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل كردند يُسْتَقَامُ شد و همچنين قياس است در باقي مگر در يُسْتَقَمْنَ و تُسْتَقَمْنَ كه واو بدل شد و بالتقاء ساكنين سقط شد اسم فاعل مُسْتَقِيمٌ مُسْتَقِيمَاتٌ تا آخر مُسْتَقِيمٌ در اصل مُسْتَقْوِمٌ بود واو متحرك ماقبل او حرف صحيح ساكن حركت واو را نقل كرده بماقبل دادند بعده واو ساكن ماقبل او مكسور آن واو را بيا بدل كردند مُسْتَقِيمٌ شد و برين قياس است تا آخر اسم مفعول مُسْتَقَامٌ مُسْتَقَامَاتٌ مُسْتَقَامٌ تا آخر مُسْتَقَامٌ در اصل مُسْتَقْوَمٌ بود واو متحرك ماقبل او حرف صحيح ساكن حركت واو را نقل كرده بماقبل دادند بعده واو در اصل متحرك بود اكنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل كردند مُسْتَقَامٌ شد و برين قياس است باقي الامر منه اِسْتَقِمْ اِسْتَقِيمَا اِسْتَقِيمُوا اِسْتَقِيمِي اِسْتَقِيمَا اِسْتَقِمْنَ اِسْتَقِمْ از تَسْتَقِيمُ بنا كردند تا كه علامت استقبال بود آنرا حذف كردند مابعد حذف ساكن ماند امر همان باشد بسكون آخر آخرش را وقف كردند علامت وقفي سقوط حركت شد التقاء ساكنين شد ميان يا و ميم يا را حذف كردند اِسْتَقِمْ شد و در تثنيه و جمع مذكر سقوط نون تثنيه و جمع

ناقص واوی از باب استفعال

الاِسْتِنْجَاءُ ماليدن موضع نجو و شستن آن اِسْتَنْجَى يَسْتَنْجِي اِسْتِنْجَاءً فهو مُسْتَنْجٍ و اُسْتُنْجِيَ يُسْتَنْجَى اِسْتِنْجَاءً فذاك مُسْتَنْجًى لَمْ يَسْتَنْجِ لَمْ يُسْتَنْجَ لَا يَسْتَنْجِي لَا يُسْتَنْجَى لَنْ يَسْتَنْجِيَ لَنْ يُسْتَنْجَى الامر اِسْتَنْجِ لِتَسْتَنْجِ لِيَسْتَنْجِ لِيُسْتَنْجَ والنهي لَا تَسْتَنْجِ لَا تُسْتَنْجَ لَا يَسْتَنْجِ لَا يُسْتَنْجَ الظرف مُسْتَنْجًى مُسْتَنْجَيَاتٌ مُسْتَنْجَيَاتٌ

يائی از باب استفعال

الاِسْتِخْبَاءُ خيمه زدن اِسْتَخْبَى يَسْتَخْبِي اِسْتِخْبَاءً فهو مُسْتَخْبٍ و اُسْتُخْبِيَ يُسْتَخْبَى اِسْتِخْبَاءً فذاك مُسْتَخْبًى لَمْ يَسْتَخْبِ لَمْ يُسْتَخْبَ لَا يَسْتَخْبِي لَا يُسْتَخْبَى لَنْ يَسْتَخْبِيَ لَنْ يُسْتَخْبَى الامر منه اِسْتَخْبِ لِتَسْتَخْبِ لِيَسْتَخْبِ لِيُسْتَخْبَ الظرف مُسْتَخْبًى مُسْتَخْبَيَانِ مُسْتَخْبَيَاتٌ ماضي معلوم اِسْتَخْبَى اِسْتَخْبَيَا اِسْتَخْبَوْا تا آخر ماضي اُسْتُخْبِيَ اُسْتُخْبِيَا اُسْتُخْبُوا تا آخر مضارع معلوم يَسْتَخْبِي يَسْتَخْبِيَاتِ تا آخر مضارع مجهول

یستنحیی یستنحییات تا آخر اسم فاعل مستحیٍ مستنحییان تا آخر اسم مفعول مستنحیی مستنحبیان تا آخر الامر منہ استنحب استنحبیا استنحبوا تا آخر استنحب از تستنحیی بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند ہمزہ وصل بکسر در اولش در آوردند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد استنحب گردید در باقی سقوط نون شد مصدر استنحباء در اصل استنحیای بود یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائدہ آن یا را بہمزہ بدل کردند استنحباء شد **لفیف مقرون از باب استفعال** الاستحیاء شرم کردن استحیی یستحیی استحیاءً فهو مستحیٍ واستحیی یستحیی استحیاءً فذاک مستحیی لم یستحی لم یستحی لا یستحیی لا یستحیی لن یستحیی لن یستحیی الامر منہ استحی یستحی استحیی لیستحی والنهی عنہ لا تستحیی لا تستحی لا یستحیی لا یستحیی الظرف منہ مستحی مستحییان مستحییات ماضی معلوم استحیی استحییا استحیوا استحیت استحیتا استحیین استحییت استحییتما استحییتم استحییت استحییتما استحییتن استحییت استحیینا ماضی مجهول استحیی استحییا استحیوا مضارع معلوم یستحیی یستحییان یستحیون تا آخر مضارع مجهول یستحیی یستحییان یستحیون تا آخر اسم فاعل مستحیٍ مستحییان مستحییون تا آخر مستحیٍ در اصل مستحیی بود ضمہ بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین ممکن یا را حذف کردند مستحیٍ شد اسم مفعول مستحی مستحییان مستحیون مستحیاة مستحیاتان مستحیً در اصل مستحیی بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین میان الف و تنوین الف را حذف کردند مستحیً شد الامر منہ استحی استحییا استحیوا استحیی استحییا استحیین استحی از تستحیی بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند ہمزہ وصل بکسر در اولش در آوردند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد استحی شد و در باقی سقوط نون میشود مصدر استحیاء در اصل استحیای بود یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائدہ آن یا را بہمزہ بدل کردند

استحیاء شد ونیز جائز است که گویند استحی یستحی استحاءً فهو مستحٍ واستحی یستحی استحاءً ۱۰
فذاک مستحًی لم یستحِ لم یستحَ لا یستحی لا یستحٰی لن یستحیَ لن یستحیٰ الامر استحِ لیستحِ لیستحَ
لیستحَ والنهی عنه لا تستحِ لا تستحَ لا یستحِ لا یستحَ الظرف منه مستحًی مستحیان مستحیات ماضی معلوم
استحیٰ استحیا استحوا استحت استحتا استحین تا آخر استحیٰ دراصل استحیی
بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند استحیٰ شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا دراصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح
گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف را حذف کردند
استحیٰ شد استحیا دراصل استحییا بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
بماقبل دادند یا دراصل متحرک بود اکنون ماقبلش مفتوح گردید آن یا را بالف بدل کردند
بعده الف را حذف کردند لاجل الخفة استحیا شد استحوا دراصل استحییوا بود یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا دراصل متحرک بود اکنون
ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را
حذف کردند استحوا شد وبرین قیاس است استحت استحتا استحین دراصل استحیین بود یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا دراصل متحرک بود اکنون ماقبل
او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف
کردند استحین شد وبرین قیاس است تا آخر ماضی مجهول استُحِیَ استُحیا استُحوا تا آخر استُحی دراصل استُحیی
بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده یا را حذف کردند لاجل الخفة استُحی شد
استُحوا دراصل استُحییوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل
التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند استُحوا شد استُحیت دراصل استُحییت بود کسره
بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده یا را حذف کردند از جهت خفت استُحیت شد و
برین قیاس است استُحیتا استُحین دراصل استُحیین بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند

التقاء ساکنین شد میان ہر دو یا یاء اول را حذف کردند یستحیین شد و بر ینقیاس است
تعلیل تا آخر مضارع معلوم یستحی یستحیان یستحون تا آخر یستحیی در اصل یستحیی بود ضمہ بر یا
ثقیل بود اذا خفتند یستحیی شد بعدہ کسرہ بر یا ثقیل بود نقلکردہ بماقبل دادند التقاء ساکنین
شد میان ہر دو یا یاء اول را حذف کردند یستحی شد یستحیان در اصل یستحییان بود کسرہ بر یا ثقیل بود
نقلکردہ بماقبل دادند بعدہ یا را حذف کردند لاجل الخفۃ یستحیان شد یستحون در اصل یستحییون
ضمہ بر یا ثقیل بود نقلکردہ بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان
یا و واو یا را حذف کردند یستحون شد بعدہ یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را
نقلکردہ بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یستحون یستحین در اصل
یستحیین بود کسرہ بر یا ثقیل بود نقلکردہ بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان ہر دو یا یاء اول
را حذف کردند یستحین شد مضارع مجہول یستحی یستحیان یستحون تا آخر یستحی در اصل یستحیی
بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یستحیی شد بعدہ یا متحرک ماقبل او
حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکردہ بماقبل دادند بعدہ یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او
مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان ہر دو الف الف اول را
حذف کردند یستحی شد یستحیان در اصل یستحییان بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را
نقلکردہ بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدلکردند
بعدہ الف را حذف کردند از جہت خفت یستحیان شد یستحون در اصل یستحییون بود یا متحرک ماقبل
او مفتوح آن یا را بالف بدلکردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند
یستحیون شد بعدہ یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکردہ بماقبل دادند التقاء
ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند یستحون شد یستحین اصل یستحیین بود
یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکردہ بماقبل دادند التقاء ساکنین شد
میان ہر دو یا یاء اول را حذف کردند یستحین شد یستحین واحدہ مونث مخاطبہ در اصل یستحیین بود یا متحرک

ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را
حذف کردند تستحیین شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل
دادند یا دراصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان هر دو یا یا را اول را حذف کردند تستحیین شد مصدر استحیاء دراصل استحیای بود
یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند استحیاء شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند بعده یا دراصل متحرک بود اکنون ماقبلش مفتوح
گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف را حذف کردند
استحاء شد اسم فاعل مستحی مستحیان مستحون مستحیة مستحیتان مستحیات مستح دراصل مستحیی بود ضمه بریا
ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مستحی شد بعده یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و
تنوین یا را حذف کردند مستح شد مستحیان دراصل مستحییان بود کسره بریا ثقیل بود نقل کرده بماقبل
دادند بعده یا را حذف کردند برای خفت مستحیان شد مستحون دراصل مستحییون بود ضمه بریا ثقیل
بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف
کردند مستحیون شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند التقاء
ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند مستحون شد مستحیة دراصل مستحییة بود یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را
حذف کردند از جهت خفت مستحیة شد مستحیتان دراصل مستحییتان بود و تعلیل این صیغه مانند تعلیل
مستحیة است مستحیات دراصل مستحییات بود برین قیاس است اسم مفعول مستحی مستحیان مستحون
مستحاة مستحاتان مستحایات مستحی دراصل مستحیی بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مستحی شد بعده یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا دراصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح شد الف

را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین تمکن الف را حذف کردند مُستَحیً شد مُستَحیَان در اصل مُستَحیَیَانِ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند مُستَحیَانِ شد تعلیل مُستَحیً بر قیاس مُستَحیً اسم فاعل است مُستَحیَاۃٌ در اصل مُستَحیَیَۃٌ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مُستَحیَاۃٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند مُستَحَاۃٌ شد مُستَحَاتَانِ در اصل مُستَحیَیَتَانِ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند بعده التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند مُستَحیَاتَانِ شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند مُستَحَاتَانِ شد مُستَحیَاتٌ در اصل مُستَحیَیَاتٌ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند و الف را حذف کردند لاجل الخفۃ مُستَحَیَاتٌ شد الامر منہ اِستَحیِ اِستَحیَا اِستَحیُوا اِستَحیِی اِستَحیَا اِستَحیِینَ اِستَحیِ را از تَستَحیِی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزہ وصل بکسر در اولش در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد اِستَحیِ گردید و در تثنیہ و جمع سقوط نون جمع مؤنث شد

مضاعف از باب استفعال

الاستتباب قائم و حاصل شدن اِستَتَبَّ یَستَتِبُّ اِستِتبَابًا فهو مُستَتِبٌّ و اُستُتِبَّ یُستَتَبُّ اِستِتبَابًا فذاک مُستَتَبٌّ لم یَستَتِبَّ لم یَستَتِبِب لم یُستَتَبَّ لم یُستَتبَب لا یَستَتِبُّ لا یُستَتَبُّ لن یَستَتِبَّ لن یُستَتَبَّ الامر منہ اِستَتِبَّ اِستَتِبِ اِستَتبِب لِیُستَتَبَّ لِیُستَتبَب لِیَستَتِبَّ لِیَستَتبِب والنهی عنہ لا تَستَتِبَّ لا تَستَتِبِ لا تَستَتبِب لا تُستَتَبَّ

لا تستنتب لا یستنتب لا یستنتب لا یستتب الظرف منه مستتب مستتبان مستتبات ماضی معلوم استتب استتبا استتبوا استتب در اصل استتبب بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند استتب شد و بر این قیاس است در باقی ماضی مجهول استتب استتبا استتبوا تا آخر و تعلیل این مانند ماضی معلوم است مضارع معلوم یستتب یستتبان یستتبون تا آخر یستتب در اصل یستتبب بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یستتب شد و بر این قیاس است در مضارع مجهول۔

ناقص یائی از باب تفعّل التمنّی آرزو کردن تمنّی یتمنّی تمنّیًا فهو متمنٍّ وتُمُنّی یُتمنّی تمنّیًا فذاک متمنًّی لم یتمنّ لم یُتمنّ لا یتمنّی لا یُتمنّی لن یتمنّی لن یُتمنّی الامر منه تمنَّ لتتمنَّ لیتمنَّ لیُتمنَّ والنهی عنه لا تتمنَّ لا تُتمنَّ لا یتمنَّ لا یُتمنَّ الظرف منه متمنًّی متمنّیان متمنّیات ماضی معلوم تمنّی تمنّیا تمنّوا تا آخر ماضی مجهول تُمُنّی تُمُنّیا تُمُنّوا تا آخر مضارع معلوم یتمنّی یتمنّیان یتمنّون تا آخر مضارع مجهول یُتمنّی یُتمنّیان یُتمنّون تا آخر مصدر تمنّیًا در اصل تمنُّیًا بود ضمه نون بکسره بدل کردند از برای مناسبت یا تمنّیًا شد اسم فاعل متمنٍّ متمنّیان متمنّون متمنّیة متمنّیتان متمنّیات اسم فاعل متمنًّی متمنّیان متمنّون متمنّیة متمنّیان متمنّیات الامر منه تمنَّ تمنّیا تمنّوا تمنّی تمنّیا تمنّین تمنَّ را از تتمنّی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد تمنَّ شد و در باقی سقوط نون شد مضا

از باب تفعّل التحبّب دوستی نمودن تحبّب یتحبّب تحبّبًا فهو متحبّب وتُحُبّب یُتحبّب تحبّبًا فذاک متحبّب لم یتحبّب لم یُتحبّب لا یتحبّب لا یُتحبّب لن یتحبّب لن یُتحبّب الامر منه تحبّب لتتحبّب لیتحبّب لیُتحبّب والنهی عنه لا تتحبّب لا تُتحبّب لا یتحبّب لا یُتحبّب

الظرف منه مُتَعَبٌ مُتَعَبَّانِ مُتَعَبَّاتٌ این باب مانند صحیح است چنانچه تَصَرَّفَ یَتَصَرَّفُ

ناقص یائی از باب تفاعل

اَلتَّصَابِیْ کودک شدن تَصَابٰی یَتَصَابٰی تَصَابِیًا فهو مُتَصَابٍ وتُصُوْبِیَ یُتَصَابٰی تَصَابِیًا فذاک مُتَصَابًی لَمْ یَتَصَابَ لَمْ یُتَصَابَ لَا یَتَصَابٰی لَا یُتَصَابٰی لَنْ یَتَصَابٰی لَنْ یُتَصَابٰی الامر منه تَصَابَ لِیَتَصَابَ لِیُتَصَابَ والنهی عنه لَا تَتَصَابَ لَا تُتَصَابَ لَا یَتَصَابَ لَا یُتَصَابَ الظرف منه مُتَصَابًی مُتَصَابَیَانِ مُتَصَابَیَاتٌ ماضی معلوم تَصَابٰی تَصَابَیَا تَصَابَوْا الخ ماضی مجهول تُصُوْبِیَ تُصُوْبِیَا تُصُوْبُوْا الخ مضارع معلوم یَتَصَابٰی یَتَصَابَیَانِ یَتَصَابَوْنَ الخ مضارع مجهول یُتَصَابٰی یُتَصَابَیَانِ یُتَصَابَوْنَ الخ اسم فاعل مُتَصَابٍ مُتَصَابِیَانِ مُتَصَابُوْنَ مُتَصَابِیَةٌ مُتَصَابِیَتَانِ مُتَصَابِیَاتٌ اسم مفعول مُتَصَابًی مُتَصَابَیَانِ مُتَصَابَوْنَ مُتَصَابَاةٌ مُتَصَابَاتَانِ مُتَصَابَیَاتٌ الامر منه تَصَابَ تَصَابَیَا تَصَابَوْا تَصَابَیْ تَصَابَیَا تَصَابَیْنَ تَصَابَ را از تَتَصَابٰی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردیم علامت وقفی سقوط حرف علت شد تصابیشد و در باقی سقوط نون میشود

مضاعف از باب تفاعل

اَلتَّحَابُّ بایکدیگر دوستی کردن تَحَابَّ یَتَحَابُّ تَحَابًّا فهو مُتَحَابٌّ وتُحُوْبَّ یُتَحَابُّ تَحَابًّا فذاک مُتَحَابٌّ لَمْ یَتَحَابَّ لَمْ یَتَحَابَبْ لَمْ یُتَحَابَّ لَمْ یُتَحَابَبْ لَا یَتَحَابُّ لَا یُتَحَابُّ لَنْ یَتَحَابَّ لَنْ یُتَحَابَّ الامر منه تَحَابَّ تَحَابَبْ لِیَتَحَابَّ لِیَتَحَابَبْ لِیُتَحَابَّ لِیُتَحَابَبْ والنهی عنه لَا تَتَحَابَّ لَا تَتَحَابَبْ لَا تُتَحَابَّ لَا تُتَحَابَبْ لَا یَتَحَابَّ لَا یَتَحَابَبْ لَا یُتَحَابَّ لَا یُتَحَابَبْ الظرف منه مُتَحَابٌّ مُتَحَابَّانِ مُتَحَابَّاتٌ ماضی معلوم تَحَابَّ دراصل تَحَابَبَ بود دو حرف از یکجنس دریک کلمه بهم آمدند هردو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند تَحَابَّ شد و برین قیاس است درباقی ماضی مجهول تُحُوْبَّ تُحُوْبَّا تُحُوْبُّوْا الخ تُحُوْبَّ دراصل تُحُوْبِبَ بود دو حرف از یکجنس دریک کلمه بهم آمدند هردو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند تُحُوْبَّ شد و برین قیاس

است دریاقی مضارع معلوم یتحابّ یتحابّان یتحابّون الخ یتحابّ دراصل یتحابب بود دوحرف ازیکجنس دریک کلمه بهم آمدند هردو متحرک اول راساکن کرده در دوم ادغام کردند یتحابّ شد وبرینقیاس است درتمام باب مضارع مجهول یُتحابّ یُتحابّان یُتحابّون تاآخر یُتحابّ دراصل یُتحابب بود دوحرف ازیکجنس دریک کلمه بهم آمدند هردو متحرک اول راساکن کرده در دوم ادغام کردند یُتحابّ شد اسم فاعل مُتحابّ مُتحابّان الخ مُتحابّ دراصل مُتحابِب بود دوحرف ازیکجنس دریک کلمه بهم آمدند هردو متحرک اول راساکن کرده در دوم ادغام کردند مُتحابّ شد اسم مفعول مُتحابّ الخ تعلیل اسم مفعول برقیاس اسم فاعل است لیکن اسم مفعول مُتحابَب بفتح عین کلمه بود الامر منه تحابّ تحابَب تحابّا تحابّوا تحابّی تحابّا تحابَبن تحابّ را از تتحابّ بنا کردند تاکه علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک باند ام همان باشد بسکون آخر آخرش راوقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هردو باها اول که ساکن شده بود برای ادغام وباثانی که ساکن شد برای علامت وقفی بعضی باثانی رافتح دادند وبعضی ترک ادغام کردند چنانچه گذشت **فصل** در بیان یازده حروف که درباب **تَفَعُّلْ** و **تَفَاعُلْ** بجای فاکلمه می آیند وتارا ازجنس آنها نموده ادغام میکنند تا وثا وداک وذال وزا وسین وشین وصاد وضاد وطا وظا اِتَّرَبَ يَتَّرَبُ اِتَّرُبًا فهو مُتَّرِبٌ وَاتُّرِبَ يُتَّرَبُ اِتَّرُبًا فذاك مُتَّرَبٌ لم يَتَّرَبْ لم يُتَّرَبْ لا يَتَّرَبُ لا يُتَّرَبُ لن يَتَّرَبَ لن يُتَّرَبَ الامر منه اِتَّرَبْ لِتُتَّرَبْ لِيُتَّرَبْ لِيُتَّرَبْ والنهی عنه لا تَتَّرَبْ لا تُتَّرَبْ لا يَتَّرَبْ لا يُتَّرَبْ الظرف منه مُتَّرَبٌ مُتَّرَبٌ مُتَّرَبَان مُتَّرَبَات ـ اِتَّابَعَ يَتَّابَعُ اِتَّابُعًا فهو مُتَّابِعٌ وَاتُّوبِعَ يُتَّابَعُ اِتَّابُعًا فذاك مُتَّابَعٌ لم يَتَّابَعْ لم يُتَّابَعْ لا يَتَّابَعُ لا يُتَّابَعُ لن يَتَّابَعَ لن يُتَّابَعَ الامر منه اِتَّابَعْ لِتُتَّابَعْ لِيَتَّابَعْ لِيُتَّابَعْ والنهی عنه لا تَتَّابَعْ لا تُتَّابَعْ لا يَتَّابَعْ لا يُتَّابَعْ الظرف منه مُتَّابَعٌ مُتَّابَعَان مُتَّابَعَات ـ اِثَّبَتَ يَثَّبَتُ اِثَّبُتًا فهو مُثَّبِتٌ واُثُّبِتَ يُثَّبَتُ اِثَّبُتًا فذاك مُثَّبَتٌ لم يَثَّبَتْ لم يُثَّبَتْ لا يَثَّبَتُ لا يُثَّبَتُ لن يَثَّبَتَ

الامر منه اِثَّبِتْ لِتُثَّبَتْ لِيَثَّبِتْ لِيُثَّبَتْ والنهي عنه لا تَثَّبِتْ لا تُثَّبَتْ لا يَثَّبِتْ
لا يُثَّبَتْ والظرف منه مُثَّبَتٌ مُثَّبَتَانِ مُثَّبَتَاتٌ ۔ اِثَّاقَلَ يَثَّاقَلُ اِثَّاقُلًا فهو مُثَّاقِلٌ
اُثُّوقِلَ يُثَّاقَلُ اِثَّاقُلًا فذاك مُثَّاقَلٌ لَمْ يَثَّاقَلْ لَمْ يُثَّاقَلْ لا يَثَّاقَلُ لا يُثَّاقَلُ لن يَثَّاقَلَ لن يُثَّاقَلَ
الامر منه اِثَّاقَلْ لِتُثَّاقَلْ لِيَثَّاقَلْ لِيُثَّاقَلْ النهي عنه لا تَثَّاقَلْ لا تُثَّاقَلْ لا يَثَّاقَلْ لا يُثَّاقَلْ
الظرف منه مُثَّاقَلٌ مُثَّاقَلَانِ مُثَّاقَلَاتٌ ۔ اِدَّثَّرَ يَدَّثَّرُ اِدَّثُّرًا فهو مُدَّثِّرٌ واُدُّثِّرَ يُدَّثَّرُ
اِدَّثُّرًا فذاك مُدَّثَّرٌ لَمْ يَدَّثَّرْ لَمْ يُدَّثَّرْ لا يَدَّثَّرُ لا يُدَّثَّرُ لن يَدَّثَّرَ لن يُدَّثَّرَ الامر منه اِدَّثَّرْ لِتُدَّثَّرْ
لِيَدَّثَّرْ لِيُدَّثَّرْ النهي عنه لا تَدَّثَّرْ لا تُدَّثَّرْ لا يَدَّثَّرْ لا يُدَّثَّرْ الظرف منه مُدَّثَّرٌ مُدَّثَّرَانِ
مُدَّثَّرَاتٌ اِدَّارَكَ يَدَّارَكُ اِدَّارُكًا فهو مُدَّارِكٌ واُدُّورِكَ يُدَّارَكُ اِدَّارُكًا
فذاك مُدَّارَكٌ لَمْ يَدَّارَكْ لَمْ يُدَّارَكْ لا يَدَّارَكُ لا يُدَّارَكُ لن يَدَّارَكَ لن يُدَّارَكَ
الامر منه اِدَّارَكْ لِتُدَّارَكْ لِيَدَّارَكْ لِيُدَّارَكْ النهي عنه لا تَدَّارَكْ لا تُدَّارَكْ لا يَدَّارَكْ
لا يُدَّارَكْ الظرف منه مُدَّارَكٌ مُدَّارَكَانِ مُدَّارَكَاتٌ ۔ اِدَّكَرَ يَدَّكِرُ اِدِّكَارًا فهو مُدَّكِرٌ
واُدُّكِرَ يُدَّكَرُ اِدِّكَارًا فذاك مُدَّكَرٌ لَمْ يَدَّكِرْ لَمْ يُدَّكَرْ لا يَدَّكِرُ لا يُدَّكَرُ لن يَدَّكِرَ لن يُدَّكَرَ
الامر منه اِدَّكِرْ لِتُدَّكَرْ لِيَدَّكِرْ لِيُدَّكَرْ والنهي عنه لا تَدَّكِرْ لا تُدَّكَرْ لا يَدَّكِرْ لا يُدَّكَرْ
والظرف منه مُدَّكَرٌ مُدَّكَرَانِ مُدَّكَرَاتٌ اِدَّابَجَ يَدَّابَجُ اِدَّابُجًا فهو مُدَّابِجٌ واُدُّوبِجَ
يُدَّابَجُ اِدَّابُجًا فذاك مُدَّابَجٌ لَمْ يَدَّابَجْ لَمْ يُدَّابَجْ لا يَدَّابَجُ لا يُدَّابَجُ لن يَدَّابَجَ لن يُدَّابَجَ الامر
اِدَّابَجْ لِتُدَّابَجْ لِيَدَّابَجْ لِيُدَّابَجْ النهي عنه لا تَدَّابَجْ لا تُدَّابَجْ لا يَدَّابَجْ لا يُدَّابَجْ الظرف منه مُدَّابَجٌ
مُدَّابَجَانِ مُدَّابَجَاتٌ اِزَّمَّلَ يَزَّمَّلُ اِزَّمُّلًا فهو مُزَّمِّلٌ واُزُّمِّلَ يُزَّمَّلُ اِزَّمُّلًا فذاك
مُزَّمَّلٌ لَمْ يَزَّمَّلْ لَمْ يُزَّمَّلْ لا يَزَّمَّلُ لا يُزَّمَّلُ لن يَزَّمَّلَ لن يُزَّمَّلَ الامر منه اِزَّمَّلْ
لِتُزَّمَّلْ لِيَزَّمَّلْ لِيُزَّمَّلْ النهي عنه لا تَزَّمَّلْ لا تُزَّمَّلْ
لا يَزَّمَّلْ لا يُزَّمَّلْ الظرف منه مُزَّمَّلٌ مُزَّمَّلَانِ مُزَّمَّلَاتٌ
اِزَّادَرَ يَزَّادَرُ اِزَّادُرًا فهو مُزَّادِرٌ اُزُّودِرَ يُزَّادَرُ اِزَّادُرًا فذاك

مُزَّاوَرٌ لَمْ يَزَّاوَرْ لَمْ يُزَّاوَرْ لَا يَزَّاوَرُ لَا يُزَّاوَرُ لَنْ يَزَّاوَرَ لَنْ يُزَّاوَرَ الامر منه اِزَّاوَرْ لِتَزَّاوَرْ

لِيَزَّاوَرْ لِيُزَّاوَرْ والنهي عنه لَا تَزَّاوَرْ لَا تُزَّاوَرْ لَا يَزَّاوَرْ لَا يُزَّاوَرْ الظرف منه مُزَّاوَرٌ مُزَّاوَرَانِ

مُزَّاوَرَاتٌ اِسَّرَّعَ يَسَّرَّعُ اِسَّرُّعًا فهو مُسَّرِّعٌ واُسُّرِّعَ يُسَّرَّعُ اِسَّرُّعًا فذاك مُسَّرَّعٌ لَمْ يَسَّرَّعْ

لَمْ يُسَّرَّعْ لَا يَسَّرَّعُ لَا يُسَّرَّعُ لَنْ يَسَّرَّعَ لَنْ يُسَّرَّعَ الامر منه اِسَّرَّعْ لِتَسَّرَّعْ لِيَسَّرَّعْ لِيُسَّرَّعْ

والنهي عنه لَا تَسَّرَّعْ لَا تُسَّرَّعْ لَا يَسَّرَّعْ لَا يُسَّرَّعْ الظرف منه مُسَّرَّعٌ مُسَّرَّعَانِ مُسَّرَّعَاتٌ اِسَّارَعَ

يَسَّارَعُ اِسَّارُعًا فهو مُسَّارِعٌ واُسُّورِعَ يُسَّارَعُ اِسَّارُعًا فذاك مُسَّارَعٌ لَمْ يَسَّارَعْ لَمْ يُسَّارَعْ

لَا يَسَّارَعُ لَا يُسَّارَعُ لَنْ يَسَّارَعَ لَنْ يُسَّارَعَ الامر اِسَّارَعْ لِتَسَّارَعْ لِيَسَّارَعْ لِيُسَّارَعْ والنهي عنه لَا تَسَّارَعْ

لَا تُسَّارَعْ لَا يَسَّارَعْ لَا يُسَّارَعْ والظرف منه مُسَّارَعٌ مُسَّارَعَانِ مُسَّارَعَاتٌ ـ اِشَّجَّمَ يَشَّجَّمُ اِشَّجُّمًا

فهو مُشَّجِّمٌ واُشُّجِّمَ يُشَّجَّمُ اِشَّجُّمًا فذاك مُشَّجَّمٌ لَمْ يَشَّجَّمْ لَمْ يُشَّجَّمْ لَا يَشَّجَّمُ لَا يُشَّجَّمُ لَنْ يَشَّجَّمَ

لَنْ يُشَّجَّمَ الامر منه اِشَّجَّمْ لِتَشَّجَّمْ لِيَشَّجَّمْ لِيُشَّجَّمْ والنهي عنه لَا تَشَّجَّمْ لَا تُشَّجَّمْ لَا يَشَّجَّمْ لَا يُشَّجَّمْ

الظرف منه مُشَّجَّمٌ مُشَّجَّمَانِ مُشَّجَّمَاتٌ اِشَّاعَرَ يَشَّاعَرُ اِشَّاعُرًا فذاك مُشَّاعِرٌ واُشُّوعِرَ يُشَّاعَرُ

اِشَّاعُرًا فذاك مُشَّاعَرٌ لَمْ يَشَّاعَرْ لَمْ يُشَّاعَرْ لَا يَشَّاعَرُ لَا يُشَّاعَرُ لَنْ يَشَّاعَرَ لَنْ يُشَّاعَرَ

الامر منه اِشَّاعَرْ لِتَشَّاعَرْ لِيَشَّاعَرْ لِيُشَّاعَرْ والنهي عنه لَا تَشَّاعَرْ لَا تُشَّاعَرْ لَا يَشَّاعَرْ لَا يُشَّاعَرْ

مُشَّاعَرٌ مُشَّاعَرَانِ مُشَّاعَرَاتٌ اِصَّعَّدَ يَصَّعَّدُ اِصَّعُّدًا فهو مُصَّعِّدٌ واُصُّعِّدَ يُصَّعَّدُ

اِصَّعُّدًا فهو مُصَّعَّدٌ لَمْ يَصَّعَّدْ لَمْ يُصَّعَّدْ لَا يَصَّعَّدُ لَا يُصَّعَّدُ لَنْ يَصَّعَّدَ

لَنْ يُصَّعَّدَ الامر منه اِصَّعَّدْ لِتَصَّعَّدْ لِيَصَّعَّدْ لِيُصَّعَّدْ والنهي عنه لَا تَصَّعَّدْ لَا تُصَّعَّدْ

لَا يَصَّعَّدْ لَا يُصَّعَّدْ والظرف منه مُصَّعَّدٌ مُصَّعَّدَانِ مُصَّعَّدَاتٌ اِصَّاعَدَ يَصَّاعَدُ

اِصَّاعُدًا فهو مُصَّاعِدٌ واُصُّوعِدَ يُصَّاعَدُ اِصَّاعُدًا فذاك مُصَّاعَدٌ لَمْ يَصَّاعَدْ لَمْ يُصَّاعَدْ

لَا يَصَّاعَدُ لَا يُصَّاعَدُ لَنْ يَصَّاعَدَ لَنْ يُصَّاعَدَ الامر منه اِصَّاعَدْ لِتَصَّاعَدْ لِيَصَّاعَدْ لِيُصَّاعَدْ

والنهي عنه لَا تَصَّاعَدْ لَا تُصَّاعَدْ لَا يَصَّاعَدْ لَا يُصَّاعَدْ والظرف منه مُصَّاعَدٌ مُصَّاعَدَانِ

مُصَّاعَدَاتٌ اِضَّرَّعَ يَضَّرَّعُ اِضَّرُّعًا فهو مُضَّرِّعٌ واُضُّرِّعَ يُضَّرَّعُ اِضَّرُّعًا فذاك مُضَّرَّعٌ

لم یضّرع لم یُضّرع لا یضّرع لا یُضّرع لن یضّرع لن یُضّرع الامر منه اِضّرع لِتضّرع
لِیضّرع لِیُضّرع والظرف منه مُضّرَع مُضّرعان مُضّرعات اِضّارع یضّارع اِضّارعاً
فهو مُضّارِع واُضّورِع یُضّارع اِضّارعاً فذاک مُضّارَع لم یضّارع لم یُضّارع لا یضّارع
لا یُضّارع لن یضّارع لن یُضّارع الامر منه اِضّارع لِتضّارع لِیضّارع لِیُضّارع والنهی عنه
لا تضّارع لا تُضّارع لا یضّارع لا یُضّارع والظرف منه مُضّارَع مُضّارعان مُضّارعات
اِطّهّر یطّهّر اِطّهّراً فهو مُطّهِّر واُطُّهِّر یُطّهّر اِطّهّراً فذاک مُطّهَّر لم یطّهّر لم یُطّهّر
لا یطّهّر لا یُطّهّر لن یطّهّر لن یُطّهّر الامر منه اِطّهّر لِتطّهّر لِیطّهّر لِیُطّهّر والنهی عنه لا تطّهّر
لا تُطّهّر لا یطّهّر لا یُطّهّر والظرف منه مُطّهَّر مُطّهّران مُطّهّرات ۔ اِطّابق یطّابق اِطّابقاً
فهو مُطّابِق واُطُّوبِق یُطّابق اِطّابقاً فذاک مُطّابَق لم یطّابق لم یُطّابق لا یطّابق لا یُطّابق لن
یطّابق لن یُطّابق الامر منه اِطّابق لِتطّابق لِیطّابق لِیُطّابق والظرف منه مُطّابَق مُطّابقان مُطّابقات
اِظّرّف یظّرّف اِظّرّافاً فهو مُظّرِّف واُظُّرِّف یُظّرّف اِظّرّافاً فذاک مُظّرَّف لم یظّرّف
لم یُظّرّف لا یظّرّف لا یُظّرّف لن یظّرّف لن یُظّرّف الامر منه اِظّرّف لِتظّرّف لِیظّرّف
لِیُظّرّف والنهی عنه لا تظّرّف لا تُظّرّف لا یظّرّف لا یُظّرّف والظرف منه مُظّرَّف مُظّرّفان
مُظّرّفات ۔ اِظّاهر یظّاهر اِظّاهراً فهو مُظّاهِر واُظُّوهِر یُظّاهر اِظّاهراً فذاک مُظّاهَر
لم یظّاهر لم یُظّاهر لا یظّاهر لا یُظّاهر لن یظّاهر لن یُظّاهر الامر منه اِظّاهر لِتظّاهر لِیظّاهر
لِیُظّاهر والظرف منه مُظّاهَر مُظّاهران مُظّاهرات ۔ خَصّم یخِصّم خِصّاماً فهو مُخِصّم
خُصِّم یُخَصّم خِصّاماً فذاک مُخَصّم لم یخِصّم لم یُخَصّم لا یخِصّم لا یُخَصّم لن یخِصّم لن یُخَصّم
الامر خِصّم لِتخِصّم لِیخِصّم لِیُخَصّم والظرف منه مُخَصّم مُخَصّمان مُخَصّمات اِطّهّر
در اصل تطهّر بود طا و تشدید بجای فا کلمه در باب تفعّل تا را طا کردند و طا در طا ادغام کرده و همزه
وصل مکسور برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در آوردند اِطّهّر شد و بریں قیاس است تا آخر
ماضی مجهول اُطُّهِّر اُطُّهِّرا اُطُّهِّروا تا آخر اُطُّهِّر در اصل تُطُهِّر بود طا واقع شد بجا فا کلمه در باب تفعّل

تا را طا کردند و طا در طا ادغام کردند و همزهٔ وصل مضمومه برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در آوردند اُطُّهِرَ شد مضارع معلوم یَطَّهَّرُ یَطَّهَّرَانِ یَطَّهَّرُونَ تا آخر یَطَّهَّرُ در اصل یَتَطَهَّرُ بود واو واقع شد بجای فا کلمه در باب تَفَعُّلٌ تا را طا کردند و طا در طا ادغام کردند یَطَّهَّرُ شد و برین قیاس است در باقی مضارع معلوم و مضارع مجهول و اسم فاعل و اسم مفعول در همه بیک قیاس است مصدر اِطَّهُّرٌ در اصل تَطَهُّرٌ بود طا واقع شد بجای فا کلمه در باب تَفَعُّلٌ تا را طا کردند و طا در طا ادغام کردند و همزهٔ وصل بکسر برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در آوردند اِطَّهُّرٌ شد الامر منه اِطَّهَّرْ اِطَّهَّرَا تا آخر اِطَّهَّرْ از تَطَّهَّرُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِطَّهَّرْ شد همزهٔ وصل بکسر در اول ماضی و مصدر و امر می آید و در باقی نمی آید اِدَّارَكَ در اصل تَدَارَكَ بود دال واقع شد بجای فا کلمه در باب تَفَاعُلٌ تا را دال کردند و دال در دال ادغام کردند و همزهٔ وصل مکسوره برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در آوردند اِدَّارَكَ شد و برین قیاس است تا آخر ماضی مجهول اُدُّورِكَ در اصل تُدُورِكَ بود دال واقع شد بجای فا کلمه در باب تفاعل تا را دال کردند و دال را در دال ادغام کردند و همزهٔ وصل مضمومه برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در آوردند اُدُّورِكَ شد تا آخر مضارع معلوم یَدَّارَكُ در اصل یَتَدَارَكُ بود دال واقع شد بجای فا کلمه در باب تفاعل تا را دال کردند و دال را در دال ادغام کردند یَدَّارَكُ شد و برین قیاس است در اسم فاعل و اسم مفعول الامر منه اِدَّارَكْ اِدَّارَكَا اِدَّارَكْ را از تَدَّارَكُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل مکسوره در اول او در آوردند امر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِدَّارَكْ شد و در باقی سقوط نون شد مصدر اِدَّارُكًا در اصل تَدَارُكًا بود دال واقع شد بجای فا کلمه در باب تفاعل تا را دال کردند و دال را در دال ادغام کردند و همزهٔ مکسوره برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در آوردند اِدَّارُكًا شد و تعلیل باقی الابواب مانند تعلیل این دو باب ست که نوشته شد یعنی بابهای تَفَعُّلٌ را بر تَفَعُّلٌ و بابهای

تفاعُل را بر تفاعُل قیاس باید کرد خَصَّمَ در اصل اِخْتَصَمَ بود صاد واقع شد بجای عین کلمه در باب افتعال تا را صاد کردند اِخْصَصَمَ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِخَصَّمَ شد بعده بحرکت خا استغنا از همزهٔ وصل حاصل شد همزه را حذف کردند خَصَّمَ شد یَخِصِّمُ در اصل یَخْتَصِمُ بود صاد واقع شد بجای عین کلمه در باب افتعال تا را صاد کردند برای قرب مخارج تا و صاد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یَخَصِّمُ شد و بر همین قیاس هستند باقی صیغهای باب دیگر خِصِّمَ یَخِصِّمُ خِصَّامًا فذاک مُخِصِّمٌ الخ خِصِّمَ در اصل اِخْتَصَمَ بود صاد واقع شد بجای عین کلمه در باب افتعال تا را صاد کردند اِخْصَصَمَ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را انداختند التقاء ساکنین شد میان خا و صاد خا را کسره دادند لِاَنَّ السَّاكِنَ اِذَا حُرِّكَ حُرِّكَ بِالْكَسْرِ بعده صاد اول ساکن و ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِخِصَّمَ شد بعده بحرکت خا استغنا از همزهٔ وصل حاصل گشت همزه را حذف کردند خِصَّمَ شد تعلیل مضارع اثبات یَخِصِّمُ در اصل یَخْتَصِمُ بود تا واقع شد بجای عین کلمه در باب افتعال تا را صاد کردند یَخْصَصِمُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را انداختند التقاء ساکنین شد میان خا و صاد خا را حرکت کسره دادند لِاَنَّ السَّاكِنَ اِذَا حُرِّكَ حُرِّكَ بِالْكَسْرِ بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یَخِصِّمُ شد **باب افعنلال** اِقْعَنْسَسَ يَقْعَنْسِسُ اِقْعِنْسَاسًا فَهُوَ مُقْعَنْسِسٌ تا آخر **باب افعوّال** اِجْلَوَّذَ يَجْلَوِّذُ اِجْلِوَّاذًا فَهُوَ مُجْلَوِّذٌ تا آخر **باب افعیعال** اِعْشَوْشَبَ يَعْشَوْشِبُ اِعْشِيْشَابًا فَهُوَ مُعْشَوْشِبٌ تا آخر **باب افعنلاء** اِسْلَنْقٰى يَسْلَنْقِيْ اِسْلِنْقَاءً فَهُوَ مُسْلَنْقٍ تا آخر فقط وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و صحابه اجمعین

فہرست ابواب و مضامین جامع تعلیلات

خاتمة الطبع الحمد لله علی احسانه والصلوٰة علی رسوله محمد و آله که رساله نافعه حاوی اصول و قواعد علم صرف و عجاله رائقه جامع ضوابط و عوائد علم شگرف متضمن بمقاصد عدیده و مشتمل بر مطالب مفیده سودمند کافه جمهور طلاب در تبیین و توضیح اصول صحاح و تعلیلات هفت اقسام صحیح مثال مضاعف لفیف ناقص اجوف مهموز رساله نایاب و صرف صغیر و کبیر هر باب از اقسام هفتگانه مجرد و مزید فیه و ثلاثی و رباعی و شرح تعلیلات هر یک در ان ثبت هست بدلائل باهرات مسمی به **جامع تعلیلات** که در بیان اصول صرف بیعدیل هست اگرچه پیش ازین هم بمطابع دیگر بقالب طبع در آمده بود از سبب